
حلاج
مرتدّی به دار آویخته
مولف
آیه الله حیدر تربتی کربلائی

بسم الله الرحمن الرحیم

حلاج مرتدی به دار آویخته : همراه با ملحقاتی درباره فلسفه و تصوف

نویسنده:

حیدر تربتی کربلایی

ناشر چاپی:

عطرعترت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حلاج مرتدی به دار آویخته : همراه با ملحقاتی درباره فلسفه و تصوف

مشخصات کتاب

سرشناسه : تربتی کربلایی، حیدر، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : حلاج مرتدّی به دار آویخته/ حیدر تربتی کربلایی.

مشخصات نشر : قم : عطر عترت، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۰۴ص.

شابک : ۵۰۰۰۰ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۸۸-۷۲-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : دفاع از امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف

موضوع : ردیه بر مدعیان دروغین، حسین بن منصور حلاج

شناسه افزوده : تربتی، محدثه، ۱۳۶۸ -

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ت۴پ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

حلاجی

اشاره

ص:۴۰

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَسْتَکْمِلَ الْإِیمانَ کُلَّهُ فَلْیَقُلْ:

الْقَوْلُ مِنّی فی جَمیعِ الْأَشْیاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فیما أَسَرُّوا وَ ما أَعْلَنُوا، وَ فیما بَلَغَنی عَنْهُمْ وَ فیما لَمْ یَبْلُغْنی (۱)

هر کسی خوش دارد که همه ایمان را کامل گرداند، پس بگوید:

قول من در همه چیز قول آل محمّد است، در آنچه پنهان کرد ه اند و آنچه آشکار ساخته اند، و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده، و در آنچه به من نرسیده است.

۱- الکافی: ۱/۳۹۱ باب التسلیم و فضل المسلمین ...ح۶. مختصر البصائر: ۲۶۶ باب ما جاء فی التسلیم لما جاء عنهم علیهم السلام و فی من ردّه و أنکره ...ح ۲۶۰/ ۶ از (بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله) ...و در آن است: مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَسْتَکْمِلَ الْإِیمانَ فَلْیَقُلْ: الْقَوْلُ مِنّی فی جَمیعِ الْأَشْیاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ فیما أَسَرُّوا، وَ فیما أَعْلَنُوا، وَ فیما بَلَغَنی، وَ فیما لَمْ یَبْلُغْنی. بحار الأنوار: ۲۵/۳۶۴ ب۱۳ ح۲ و عوالم العلوم و المعارف: ۲۰ قسم۲- الصادق علیه السلام ب۱۷ ح۱ از مختصر البصائر. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین: ۶/۴۱۴ و الشافی: ۲۹۵ ح۴۲۹/۵ و الوافی: ۲/۱۱۲ ح۵۷۲- ۶ و البرهان فی تفسیر القرآن: ۵/۸۶۴ ب۴ ح۱۲۱۲۱/ ۲۸ و الإیقاظ من الهجعه: ۷ و مرآه العقول: ۴/۲۸۲ همه از الکافی.

ص:۵

بسم الله الرّحمان الرّحیم

قال الله تعالی: اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ، صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضّالّینَ(۱)

و قال تبارک و تعالی: فَقاتِلُوا اَئِمَّهَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ(۲)

و قال عزّوجلّ: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ کَما یَئِسَ الْکُفّارُ مِنْ اَصْحابِ الْقُبُورِ(۳)

حلاج مرتدّی به دار آویخته

پیشگفتار

۱- (۱) سوره الفاتحه:الآیات ۶- ۷.

۲- (۹) سوره التوبه:الآیه۱۳.

۳- (۶۰) سوره الممتحنه:الآیه ۱۴.

ص:۶

ص:۷

بسم الله الرّحمان الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین، و صلّی الله علی أشرف الأنبیاء و المرسلین محمّد و آله الطّاهرین، و لعنه الله علی أعدائهم و ظالمیهم و مخالفیهم و معاندیهم و منکری فضائلهم و مناقبهم و مدّعی شؤونهم و مراتبهم من الأوّلین و الآخرین الی أبد الآبدین.

شناخت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف از اصول اوّلیّه دین، بلکه از اصلی ترین آنهاست؛ و رسیدن به تمامی معرفت و قیام تمامی اوامر الهی بر پایه این شناخت استوار است. از طرفی برای شناخت صحیح امام ناچار از شناخت راهزنان و دشمنان دین هستیم و همواره، راهزنان راه هدایت بوده و هستند.

یکی از افراد ضدّ دین و قرآن و امام زمان و اخلاق و علم، حسین بن منصور حلاج می باشد که توقیع (نامه) از جانب امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف در لعن و ارتداد وی صادر گشته است و از جمله کسانی که حکم قتل او را امضا کرده اند؛ نایب سوّم امام زمان جناب حسین بن روح نوبختی قدّس سرّه بوده است، بلکه بر فقهای از مخالفین اهل بیت نبوّت و قاضی وقتِ بغداد نیز، کفر و الحاد وی ثابت گردید و همگی بر ارتداد او حکم نمودند.

ناگفته نماند که روی سخن ما در این کتاب کسانی هستند که جایگاه اهل بیت وحی را می دانند و به آن ها ایمان دارند و معرفت به

ص:۸

این خاندان دارند و خود را موظّف می دانند که معارف و احکام و اخلاق را از آنان بگیرند و آنان را تنها طریق به دین حضرت الله و قرب و رضای حضرتش می دانند، و در این کتاب با استمداد از اعلیحضرت بقیّهالله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشریف برخی از مدارک درباره حلاج را از کتاب های فریقین خاصّه (شیعه) و عامّه پیروان سقیفه ملعونه در این مجموعه گردآورده ایم تا پرده از چهره کریه دشمنانِ دوست نما، جاهلان عارف نما، دوچهره های واصل نما، به ویژه حلاج و مریدان از خدا بی خبر او، برداشته شود.

در این کتاب سعی درجمع آوری مدارک معتبر بر ادّعاهای خود درباره حلاج و پیروان وی نموده ایم و در قسمت آخر این کتاب احادیثی صحیح از حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین درباره عرفان و تصوّف و فلسفه برگرفته از غیر خاستگاه وحی و اهل بیت نبوّت برای شناخت بهتر این گروه های منحرف از صراط مستقیم آورده شده و همچنین احادیث ناب و روشنگری را در موضوعات معرفتی آورده ایم تا راه حق و معرفت صحیح برای خوانندگان حق جو روشن گردد، امید است اسباب خشنودی امام زمان سلام الله علیه و روحی فداه فراهم گردد.

توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

منابع توقیع

ص:۹

ولیّ عصر و امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف

۱- محدّث جلیل احمد بن علیّ بن ابی طالب طبرسی قدّس سرّه (متوفای ۵۸۸ ه.ق) در کتاب شریف الإحتجاج علی أهل اللجاج(۱)

۱- الذریعه، آقا بزرگ الطهرانی:۱/۲۸۱- ۲۸۲ الرقم۱۴۷۲:(الاحتجاج علی أهل اللجاج) للشیخ الجلیل أبی منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی أستاد رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب السروی الذی توفی سنه ۵۸۸ عن مأه سنه الّا عشره أشهر فهو من أهل المأه الخامسه الذین أدرکوا أوائل السادسه أیضا، فیه احتجاجات النبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم و الأئمّه علیهم السّلام و بعض الصحابه وبعض العلماء وبعض الذرّیّه الطاهره وأکثر أحادیثه مرسل إلّا ما رواه عن تفسیر العسکریّ علیه السّلام کما صرّح به فی أوّله بعد الخطبه التی أوّلها: (الحمد لله المتعالی عن صفات المخلوقین، المنزّه عن نعوت الناعتین) إلی قوله: (ولا نأتی فی أکثر ما نورده من الأخبار بإسناده إمّا لوجود الإجماع علیه، أو موافقته لما دلّت العقول علیه، أو لاشتهاره فی السیر والکتب من المخالف والمؤالف، إلّا ما أوردته عن أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکریّ علیهما السّلام فإنّه لیس فی الإشتهار علی حدّ ما سواه) إلی آخر کلامه الصریح فی أنّ کلّ ما أوصله فیه هو من المستفیض المشهور المجمع علیه بین المخالف والمؤالف، فهو من الکتب المعتبره التی اعتمد علیها العلماء الأعلام کالعلّامه المجلسیّ ره والمحدّث الحرّ ره و اضرابهما و قد طبع بإیران مکرّرا فی سنه ۱۲۶۸وفی سنه ۱۳۰۰وفی النجف سنه ۱۳۵۴، وکتبت له فهرسا علی ظهر نسختی لتسهیل التناول منه.

ص:۱۰

می فرماید: «اصحاب ما روایت کردند: ابومحمّد حسن سریعی از اصحاب امام هادی علیه السّلام بوده و او اوّل کسی بوده که ادّعای مقامی را از جانب امام زمان عجّل الله فرجه کرده که خداوند برای او قرار نداده بود و بر خداوند و حجّت های او دروغ بسته و آنچه را لایق آن ها نبود به آن ها نسبت می داد». تا آنجا که می گوید: «توقیع های (نامه) بسیاری از جانب امام زمان عجّل الله فرجه به لعن و برائت (بیزاری) از او، خارج گشت و او از جمله کسانی بود که امام آن ها را لعن نمودند. همچنین از جمله کسانی که از طرف امام توقیع در لعن آنان صادر گشت عبارتند از ابوطاهرمحمّد بن علیّ بن بلال، حسین بن منصور حلاج و محمّد بن علیّ شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر که خداوند همه آن ها را لعنت کند که توقیع لعن بر آن ها و اعلان بیزاری از آن ها بر دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه خارج گشت».

متن توقیع

ص:۱۱

عَرِّفْ اَطالَ اللهُ بَقاكَ عَرَّفَكَ اللهُ الخَيْرَ كُلَّهُ، وَ خَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مَنْ تَثِقُ بِدينِهِ، وَ تَسْكُنُ اِلى اِخْوانِنا اَدامَ اللهُ سَعادَتَهُمْ، بِاَنَّ (مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ المعروفِ بِالشَّلْمَغانِيِّ) عَجَّلَ اللهُ لَهُ النِقْمَهَ، وَ لا اَمْهَلَهُ، قَدْ اِرْتَدَّ عَنِ الْاِسْلامِ وَ فارَقَهُ، وَ اَلْحَدَ فى دينِ اللهِ، وَ ادَّعى ما كَفَرَ مَعَهُ بِالْخالِقِ جَلَّ وَتعالى، وَ اِفْتَرى كَذِباً وَ زوُراً، وَ قالَ بُهْتاناً وَ اِثْماً عَظيماً، كَذِبَ الْعادِلوُنَ بِاللهِ، وَ ضَلُّوا ضَلالاً بَعيداً، وَ خَسِروُا خُسْراناً مُبيناً.

وَ اِنّا بَرِئْنا اِلَى اللهِ تَعالى وَ رَسوُلِهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ سَلامُهُ وَ رَحْمَتُهَ وَ بَرَكاتُهُ مِنْهُ، وَ لَعَنّاهُ عَلَيْهِ لَعائِنُ اللهِ فِى الظّاهِرِ مِنّا وَ الْباطِنِ، فِى السِّرِّ وَ الْجَهْرِ، وَ فى كُلِّ وَقْتٍ وَ عَلى كُلِّ حالٍ، وَ عَلى كُلِّ مَنْ شايَعَهُ، وَ بَلَّغَهُ هذَا الْقَوْلُ مِنّا وَ اَقامَ عَلى تَوَلّاهُ بَعْدَهُ.

اَعْلِمْهُمْ تَوَلّاكَ اللهُ! اِنَّنا فِى التَّوَقّى وَ الْمُحاذَرِهِ مِنْهُ عَلى مِثْلِ ما كُنّا عَلَيْهِ «مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ نُظَرائِهِ» مِنَ السَّريعِيِّ وَ النُمَيْرِيِّ، وَ الهِلالِيِّ، وَ الْبَلالِيِّ وَ «غَيْرِهِمْ». وَ عادَهُ اللهِ جَلَّ ثَناؤُهُ مَعَ ذلِكَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ عِنْدَنا جَميلَهٌ، وَ بِهِ نَثِقُ، وَ اِيّاهُ نَسْتَعينُ، وَ هُوَ حَسْبُنا فِى كُلِّ

ص:۱۲

أُمورِنا، وَ نِعْمَ الْوَكيلُ (۱) ای حسین بن روح! خداوند عمر تو را طولانی نماید و تو را پایدار و استوار بدارد، و معرفت تو را نسبت به تمامی نیکی ها و خوبی ها زیاد گرداند، و عاقبت تو را ختم به خیر نماید.

به کسانی از برادرانمان خداوند سعادت و خوشبختی آنان را زیاد و طولانی نماید که به دیانت و نیّت خیر آنان اطمینان و آگاهی داری اعلام کن که همانا محمّد بن علیّ معروف به شلمغانی خداوند در عذاب و گرفتاری او شتاب نموده و او را مهلت ندهد از دین اسلام برگشته و مرتد شده است، و در دین خداوند کفر و الحاد ورزیده و مدّعی چیزهایی شده است که موجب کفر به خدای متعال است، و تهمت و بهتان به خداوند بسته و گناه بزرگی کرده است.

"آنان که از (فرمان برداری) خدا بازگشته و به خداوند دروغ بسته اند، گمراهی بسیار دوری پیموده و زیانی آشکار نموده اند ".و ما به خداوند بزرگ و رسولش که درودها و سلام و رحمت و برکتهای خداوند برآن حضرت باد از او برائت و بیزاری جسته و او را لعن نموده ایم، و لعنت ابدی خداوند پیوسته در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در تمام اوقات و در تمام حالات یکی پس از

۱- کتاب الإحتجاج علی أهل اللّجاج:۲/ ۲۹۱- ۲۹۲.

ص:۱۳

دیگری بر او، و همچنین لعنت خداوند بر هر کسی که از او پیروی کرده در حالی که این سخن ما به او برسد و باز هم از او پیروی نماید، باد.

ای حسین بن روح که خداوند پشتیبان و یاور تو باشد به شیعیان ما اعلام کن که ما در پرهیز نمودن و برحذر بودن از او (شلمغانی) مانند آن موقعی هستیم که قبل از او، از آنان: سریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران برائت و بیزاری جسته بودیم.

ما سیره و روش خداوند را پیش از این وقایع و پس از این رویدادها، نیکو دانسته و به او اعتقاد و اطمینان داشته و داریم، و از او یاری می طلبیم، و او برای ما در همه امور کافی است، و خداوند وکیل (یاور) خوبی است. والسّلام».

۲- مرحوم ملاـ احمد مقدّس اردبیلی رحمه الله می فرماید: «توقیعات آن حضرت که به خواصّ خود نوشته در کتاب های معتبره مذکور است، از آن جمله، یکی توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حلاج بیرون آمده و نسخه آن در کتاب قرب الإسناد(۱) علیّ

۱- الذریعه، آقا بزرگ طهرانی:۱۷/ ۶۹- ۷۰ الرقم ۳۶۴:«(قرب الإسناد) للشیخ الجلیل والد الصدوق الشیخ أبی الحسن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه القمّی، المتوفّی سنه تناثر النجوم، وهی فی ۳۲۹ یرویه عنه النجاشیّ بواسطه شیخه عبّاس بن عمر الکلوذانیّ. و هذا سند عال، لانّ النجاشیّ توفی ۴۵۰ و قد روی عن والد الصدوق بواسطه واحده، وصرّح المولی المقدّس المولی أحمد الأردبیلی، فی (حدیقه الشیعه) فی ذکر أحوال الصادق علیه السّلام بوجود (قرب الاسناد) هذا بخطّ المصنّف عنده، وعدّه المیر محمّد أشرف فی (فضائل السادات) الذی فرغ منه فی ۱۱۰۳ من الکتب التی ینقل عنها فی کتابه المذکور».

ص:۱۴

بن الحسین بن موسی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) مسطور است».(۱)

مرحوم حاجی نوری قدّس سرّه نیز می نویسد: «همانا تصحیح کرده محقّق، مقدّس اردبیلی در حدیقه الشّیعه؛ که کتاب قرب الإسناد علیّ بن بابویه قمّی به دست او رسیده بعد از تألیف کتاب آیات الأحکام و به خطّ مؤلّفش بوده است و بعضی از اخبار را از آن کتاب در کتابش حدیقه الشیعه آورده است».(۲)

شیخ طوسی قدّس سرّه نیز این توقیع شریف را با کمی اختلاف آورده(۳) و می فرماید: «خبر دادند به ما جماعتی از ابومحمّد هارون

۱- حدیقهالشّیعه:۷۳۷ مقام بیان ذکر توقیعات، و در جای دیگر از کتابش می نویسد: «امّا حسین بن منصور حلاج رسوایی را از بایزید هم گذرانیده و کفر و الحاد خود را بی آنکه پلاس پوشاند ظاهر گردانید و توقیع بر لعن او آمده و ازجمله کسانی که فتوی به قتل او نوشته اند حسین بن روح رضی الله عنه می باشد که از وکلای حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه است».

۲- مستدرک الوسائل:۳/۵۲۹.

۳- الغیبه:صص۴۱۰۴۱۲.

ص:۱۵

بن موسی که او گفت: خارج شد توقیعی از حسین بن روح که در آن شلمغانی را لعن نموده بود و در جای دیگر این حدیث را ابن داوود نقل می کند».

مرحوم شیخ محمود عراقی در دارالسّلام این توقیع شریف را از کتاب غیبت شیخ طوسی وخرائج راوندی قدّس سرّه نقل نموده و می گوید: «از عبارت کتاب خرائج که درمورد شلمغانی که مدّعی بابیّت باشد و توقیع رفیع که در لعن او بیرون آمد (توقیعی که گذشت) چنین برآورد می شود که حسین بن منصور حلاج هم مورد لعن بوده زیرا بعد از ذکر احمد بن هلال کرخی و خروج توقیع لعن در حقّ او و چنانچه قبلاً ذکر گردید می گوید: بر این شیوه بود احوال ابی طاهر محمّد بن علیّ بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمّد بن علیّ شلمغانی مشهور به ابن ابی عزاقر، توقیعی در خصوص لعن ایشان، به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بیرون آمد و نسخه اش این است: (و توقیعی را که در لعن شلمغانی گذشت آورده و می فرماید:) در آن ذکر حلاج صریحاً نشده ولی می توان دانست که صاحب خرایج او را از لفظ" غیرهم "فهمیده باشد؛ زیرا مانند این افرادی که در توقیع نام برده شده کسانی می باشند که دعوی (ادّعای) وکالت کرده اند و دانسته اند که حلاج از آنان بوده است. بلکه شیخ حسین بن روح رضی الله عنه در خبر امّ کلثوم که در

ص:۱۶

خصوص لعن شلمغانی می آید، صریحاً حلاج را لعن کرده و لعن بر شلمغانی را معطّل نموده به اینکه این مرد می خواهد بعد ازاین به قول حلاج که گفته است" خدا در من حلول کرده "قائل شود. همان طور که نصاری در خصوص حضرت عیسی علیه السّلام گفته اند».

نتایج بر آمده از توقیع شریف

۱- صدور قطعی توقیع لعن در کتاب قرب الإسناد علی بن بابویه در لعن و ارتداد حلاج لعنه الله علیه بنابر روایت مقدس اردبیلی و شیخ طوسی و طبرسی قدّس الله اسرارهم.

۲- استفاده کردن از کلمه"غیرهم"در متن توقیع شریف درباره حلاج لعنه الله علیه و کسان دیگری که ادعاهای او را داشته و دارند می باشد.

۳- اظهار لعن و برائت جناب شیخ حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه سوّمین نائب خاصّ امام زمان عجّل الله فرجه از حلاج در روایت امّ کلثوم.

۴- لعنت و نفرین و اظهار بیزاری امام زمان عجّل الله فرجه از شلمغانی و حلاج و پیروان آنان همسان است.

۵- کسی که اعلان بیزاری امام زمان عجّل الله فرجه را درمورد آنان بداند و از آنان بیزاری نجسته و آن ها را لعن نکند بلکه از آنان متابعت نماید مورد لعنت خدا و رسولش و امام زمان

ص:۱۷

عجّل الله فرجه قرار می گیرد.(۱)

در کتاب الهدایا لشیعه أئمّه الهدی (شرح اصول کافی مجذوب تبریزی متوفای ۱۰۹۳ قمری):۱/۱۰۵ المقدّمه العاشره: و الحسین بن منصور الحلاج الشهیر بالمنصور الحلاج من تلامذه الشافعیّ و عاملاً فی الفروع بمذهبه، و قد خرج التوقیع فی ذمّه و لعنه، و کان فی الآمرین بقتله أبوالقاسم الحسین بن روح من سفراء صاحب الزمان صلوات الله علیه و حسین بن منصور حلاج مشهور به منصور حلاج از شاگردان شافعی می باشد و در فروع به مذهب شافعی عمل می نمود، و به حتم توقیعی (نامه ای از طرف امام علیه السّلام) در مذمّت و لعنت وی صادر شد، و از کسانی که فرمان به قتل او داد جناب حسین بن روح نوبختی از نایبان حضرت صاحب الزّمان صلوات الله علیه بود.

و در همین کتاب جلد۱ صفحه۴۹۲ نوشته است: و قد خرج توقیعاً کما نقله الشیخ المفید قدّس سرّه فی حدیقه الحدائق، و مولانا أحمد نزیل الغَرِیّ رحمه الله فی حدیقه الشیعه من الصاحب صاحب

۱- سایر منابع توقیع شریف: الغیبه شیخ طوسی قدّس سرّه:۴۰۵ ح۳۷۸، الخرایج و الجرایح قطب الدّین راوندی قدّس سرّه: بنابه نقل دارالسّلام، بحارالأنوار علامه مجلسی قدّس سرّه:۵۱/۳۷۳ از الغیبه و الإحتجاج طبرسی قدّس سرّه:۳۸۰، مهدی موعود:۷۱۳ ترجمه جلد۱۳بحار.

ص:۱۸

الأمر و الزمان صلوات الله علیه فی سؤال الشیعه بعد قتل الحلاج فی الغیبه الصغری بأمر بنی العبّاس و إفتاء الشافعیّه عن حاله ب «أنّه» کان زندیقاً نجساً، وهو عدوّ الله مخلّد فی النار و به حتم توقیعی (نامه ای) چنان که شیخ مفید قدّس سرّه در کتاب حدیقه الحدائق است، و ملا احمد اردبیلی ساکن نجف در کتاب حدیقه الشیعه آورده است از جانب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه در پاسخ به پرسش شیعیان پس از کشته شدن حلاج در زمان غیبت صغری به فرمان حکومت بنی عبّاس و فتوای شافعیان از حال او مرقوم فرمودند: به اینکه او کافر و نجس است، و او دشمن الله است و در آتش جهنّم جاوید و ماندگار است.

شیخ ابوسهل نوبختی و حلاج

برخورد شیخ ابوسهل نوبختی قدّس سرّه با نامه حلاج

ص:۱۹

شیخ طوسی اعلی الله مقامه الشّریف می فرماید: «از جمله کسانی که ادّعای بابیّت امام زمان عجّل الله فرجه را نمود حسین بن منصور حلاج است. خبر داد به ما حسین بن ابراهیم، از ابوالعبّاس احمد بن علیّ بن نوح از ابونصر هبه الله بن محمّد کاتب، دختر زاده امّ کلثوم دختر محمّد بن عثمان عمری (نایب دوم امام زمان عجّل الله فرجه) که خداوند خواست امر حلاج را مکشوف کند و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را با کمک و قبول ادّعاهای خود به یاری خود بخواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر به سهولت فریب او را خواهد خورد و از پیروان او خواهد شد، و با فریفتن ابوسهل بر دیگران تسلّط خواهد یافت و بیچارگان را به این وسیله به بند حیله و کج روی خود گرفتار خواهد ساخت؛ زیرا ابوسهل در میان مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود. حلاج در نامه ای به ابوسهل پیغام داد که: من وکیل حضرت صاحب الزّمان هستم. (این اولین عنوانی بود که با آن، مردم نادان را فریب می داد) سپس ادّعای خود را بالا برد و نوشت: من از طرف امام زمان مأمور هستم که به تو نامه بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا به آن ایمان آوری و

ص:۲۰

دچار شک و تردید نگردی!

ابوسهل درجواب او گفت: من از تو تقاضا دارم که در انجام امری بسیار کوچک بر من منّت گذاری، و آن امر در مقابل عظمت دلایل و براهینی که به دست تو آشکار شده اهمیّتی ندارد و آن این است که من گرفتار محبّت کنیزان خود هستم و به آن ها عشق می ورزم و عدّه ای از آن ها را در تملّک دارم و قادر به چیدن میوه ای از بوستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی سر خود را رنگین و خضاب نکنم پیری من آشکار می شود و کنیزان از من گریزان می شوند و از این لحاظ سخت در رنج هستم، اگر کاری کنی که من از رنج و زحمت حنا بستن، نجات یابم و موی من سیاه شود، دست اطاعت به سوی تو دراز می کنم و گفته تو را می پذیرم و به دین تو در می آیم و از مبلّغین مذهب تو می شوم و آنچه را که از مال و تجربه در اختیار دارم، در راه تو صرف می کنم.

وقتی حلاج سخن او را شنید، فهمید که در دعوت ابوسهل و بیان سرّ مذهب خود به او به خطا رفته است، به همین جهت از او صرف نظر کرد و جواب ابوسهل را نداد و کسی را نزد او نفرستاد، ابوسهل هم این جریان را اتّفاقی خوب دانست و در هر مجلسی او را مورد تمسخر قرار می داد و سرّ او را بین کوچک و بزرگ بیان می کرد و همین موضوع باعث پرده دری و پرده برداری از اسرار

ص:۲۱

حلاج شد و مردم از دور او پراکنده شدند».(۱)

۶- خطیب بغدادی نیز این روایت را در تاریخ خود آورده و می گوید: «ابوسهل، حلاج را مردی حیله گر و شعبده باز معرّفی کرد و به او گفت اگر آرزوی مرا برآوری اگر خواستی می گویم که تو باب امام زمانی و یا اگر خواستی می گویم که تو پیامبر و یا الله هستی!»(۲)

افشاگری شعبده بازی حلاج توسّط ابوسهل نوبختی

خطیب بغدادی می نویسد: «جمعی از پیروان حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر آن ها غایب می شود و اندکی بعد از آسمان آشکار می گردد. روزی حلاج در میان جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در آنجا حاضر بود، دست خود را حرکت داد و از آن مقداری درهم در میان مردم ریخت. ابوسهل، حلاج را مخاطب قرار داده و گفت: از این کار درگذر و به من درهمی بده که بر آن نام تو و پدرت نوشته شده باشد تا من و جمعیّت زیادی که با من همراه هستند به تو ایمان آوریم.

۱- الغیبه شیخ طائفه حقّه طوسی قدّس سرّه، آخرین امید:۱۴۶-۱۴۷، فهرست ابن ندیم:۲۸۴، بحارالأنوار:۵۱/۳۶۹، مهدی موعود:۷۰۲-۷۰۳، کلمه الإمام المهدیّ عجّل الله فرجه:۲۱۳-۲۱۴، خیراتیّه:۲/۲۳۰-۲۳۱.

۲- تاریخ بغداد- ابن سعد:۸/۱۲۴.

ص:۲۲

حلاج گفت: من چگونه چیزی را که ساخته نشده است به تو نشان دهم و برای تو آن را به وجود آورم؟

ابوسهل گفت: کسی که چیز غایب را حاضر می سازد باید بتواند چیزی را هم که ساخته نشده است به وجود آورد».(۱)

محدّث ارموی پس از نقل این دو روایت می گوید: «از قرائن چنین معلوم می شود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سالهای بین ۲۸۹و۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتّفاق افتاده است زیرا در همین ایّام بود که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن غذا و شراب برای یاران خود حاضر می کرده و درهم هایی که آن ها را «دراهم القدره» نامیده بود، در میان آنان پخش می کرد و کسی که در این زمان به غیر از ابوسهل نوبختی، در اهواز به حیله های حلاج پی برده و او را وادار به خارج شدن از شیرازنموده، متکلّم معروف معتزلی ابوعلی جبّائی است که گویا در همین ایّام و با او در اهواز مجلسی داشته است».(۲)

شیخ المشایخ شیعه (علی بن بابویه قمّی) در قم و حلاج

۱- تاریخ بغداد:۸/۱۲۵.

۲- تعلیقات کتاب النقض رازی:۴۸۶.

ص:۲۳

شیخ طوسی قدّس سرّه نقل می کند: «جماعتی از دانشمندان از ابی عبدالله حسین بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه (برادر شیخ صدوق)، به ما خبر دادند که منصور حلاج به شهر قم آمد و به خویشاوندان ابوالحسن (پدر شیخ صدوق) نامه نوشت و او را به دین خود دعوت کرد و چنین گفت: من فرستاده حضرت صاحب الزّمان عجّل الله فرجه و وکیل و نماینده ایشان می باشم.

حسین بن علی می گوید: چون نامه حلاج به دست پدرم رسید، پدرم بعد از خواندن، آن نامه را پاره کرد و به او لعنت فرستاد و به نامه رسان گفت: وای بر تو! مگر بیکاری که به دنبال این جاهل نادان می روی؟ چه کسی تو را به این کار واداشته است؟ نامه رسان پاسخ داد: آن مرد گمان می کنم که گفته باشد پسرعمویم یا پسرعمّه ام مرا خواسته و دعوت کرده که به او ایمان بیاوریم. سپس به پدرم گفت: چرا شما نامه او را پاره کردید؟ اطرافیان پدرم به او خندیدند و او را مسخره کردند، سپس پدرم حرکت کرد و به حجره خود رفت.

سپس می گوید: وقتی پدرم به درب حجره رسید همه کسانی که آنجا بودند به احترام پدرم برخاستند، به جز یک نفر که از جایش تکان نخورد، پدرم او را نشناخت و وقتی در حجره نشست دفتر

ص:۲۴

حساب و قلم و دوات خود را چنانکه معمول تجّار است درآورد و رو کرد به جانب شخصی که حاضر بود و پرسید: این ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را داد، مرد ناشناس که شنید از هویّت وی می پرسد، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت: با اینکه من حاضرم احوال مرا از دیگری می پرسی؟ پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. او گفت: وقتی تو نامه مرا پاره می کردی من می دیدم. پدرم فرمود: پس آن مرد (حلاج) تو هستی؟! خدا تو را لعنت کند، ادّعای اظهار معجزه می کنی؟! سپس پدرم به غلام خود گفت: دست و پای او را بگیر و از حجره بیرون کن! و از آن روز دیگر او را در قم ندیدیم». (۱)

حلاج از دیدگاه شیخ صدوق و شیخ مفید

۱- الغیبه:۴۰۲-۴۰۳ ح۳۷۷؛ مهدی موعود:۷۰۳-۷۰۴.

ص:۲۵

علاّمه مجلسی قدّس سرّه از مرحوم شیخ محمّد بن علیّ بن بابویه صدوق قدّس سرّه در کتاب اعتقادات، در باب اعتقاد بر نفی غلو و تفویض، نقل کرده اند که شیخ صدوق می نویسد: «علامت حلاجی ها، ادّعا کردن تجلّی خداوند درعبادت است اگرچه نماز و تمام واجبات را ترک گویند و همچنین ادّعا می کنند که به تمامی اسم های عظیم خداوند شناخت دارند و حق (ذات خداوندی)، بر آنان منطبق است و هرگاه کسی مخلص شده و از مذهب خود شناخت پیدا کند، پس آن شخص نزد آنان (حلاجی ها) از پیامبران با فضیلت تر است. و یکی از نشانه های آن ها این است که ادّعا می کنند که به کیمیا علم دارند در حالی که هیچ نمی دانند به جز دغل کاری و حیله و نیرنگ و فریب مسلمانان».(۱)

شیخ مفید اعلی الله مقامه الشّریف در شرح عقاید صدوق

۱- بحارالأنوار:۲۵/۳۴۵، سفینهالبحار:۲/۳۱۱. الإعتقادات فی دین الإمامیّه:۱۰۱ و علامه الحلاجیّه من الغلاه دعوی التجلّی بالعباده مع تدیّنهم (دینهم خل) بترک الصلاه وجمیع الفرائض، ودعوی المعرفه بأسماء الله العظمی، ودعوی اتّباع الجنّ (ودعوی انطباع الحقّ خل) لهم، وأنّ الولیّ إذا خلص وعرف مذهبهم فهو عندهم أفضل من الأنبیاء علیهم السّلام. از او مرآه العقول:۳/۱۴۸ و خاتمه مستدرک الوسائل:۵/۲۳۴.

ص:۲۶

می فرماید: «حلاجی ها سر گروهی از صوفیان اند و آنان معتقد به اباحه (حلال دانستن همه کار و همه چیز) و حلول می باشند. حلاج خود در اظهار تشیّع تخصّص داشت اگرچه ظاهراً صوفی بود، و آنان (صوفیّه و حلاجیّه) گروهی کافر و ملحدند و نزد هر گروه و مکتبی خود را به رنگ آنان درمی آورند و برای رهبر خود (حلاج) ادّعای مطالب دور از حقیقت می کنند و روش آنان مانند روش مجوسیان (آتش پرستان) است. آنان همه آنچه را که برای زردشتیان و مسیحیان و راهبانشان از کرامات و معجزات مدّعی هستند لیکن مجوسیان و مسیحیان نسبت به آنان (حلاجی ها) به عبادت و دستورات دینی نزدیکترند ».(۱)

شیخ محمود عراقی رحمه الله از [مجالس المؤمنین] نقل

۱- تصحیح إعتقادات الإمامیّه، الشیخ المفید قدّس سرّه:۱۳۴ و الحلاجیّه ضرب من أصحاب التصوّف، و هم أصحاب الإباحه و القول بالحلول، و لم یکن الحلاج یتخصّص بإظهار التشیّع و إن کان ظاهر أمره التصوّف، و هم قوم ملحده و زنادقه یموّهون بمظاهره کلّ فرقه بدینهم، و یدّعون للحلاج الأباطیل، و یجرون فی ذلک مجری المجوس فی دعواهم لزرادشت المعجزات، و مجری النصاری فی دعواهم لرهبانهم الآیات و البیّنات، و المجوس و النصاری أقرب إلی العمل بالعبادات منهم، و هم أبعد من الشرائع و العمل بها من النصاری و المجوس.

ص:۲۷

می کنـد: «در حاشـیه نسـخه قـدیمی از کتاب [انساب سـمعانی] به نظر حقیر رسـیده که در کتاب معتبر سـنجری که در زمان شـمس المعانی تألیف شده است آمده است که: حسـین بن منصور حلاج مردم را به امام زمان عجّل الله فرجه دعوت می کرد و به مردم می گفت که به زودی ایشـان از طالقـان دیلم ظهـور خواهنـد کرد. و براسـاس این گفتـار و کردار او را گرفته و به بغـداد بردنـد و مورد مؤاخـذه قرار دادنـد و از همین جا معلوم می شود که گناه منصور، انتساب به مـذهب شـیعه امامیّه بوده و اعتقاد به وجود مهـدی اهل بیت علیهم السّـلام داشـته و دعوت مردم به یـاری آن حضـرت و شورانیـدن مردم بر خلفـای بنی عبّـاس بوده و کفر و زنـدقه را بهانه ساخته اند».(۱)

حلاج در نگاه علمای شیعه

۱- دارالسّلام:۲۱۰.

ص:۲۸

از عالم شهید قاضی سیّد نورالله تستری مرعشی اعلی الله مقامه شگفت است، چگونه توقیع شریف را درباره عدّه ای، از جمله حلاج، و دو روایت برخورد ابوسهل نوبختی و علیّ بن بابویه را ملاحظه ننموده اند؟

در پاسخ شیخ محمود عراقی به قاضی نورالله چنین آمده است: «امّا اینکه سبب قتل حلاج را انتساب شیعه شمرده، دور نیست زیرا ادّعای بابیّت هرچند به وجه دروغ باشد سبب انتساب به زعم مخالف و باعث خوف و فتنه می شود ولی گناه او منحصر به این نبوده، بلکه ادّعای بابیّت واعتقاد به حلول و وحدت، عمده کفّاره اوست».(۱)

مرحوم شیخ احمد مقدّس اردبیلی رحمه الله می نویسد: «شیخ مفید کتابی به نام [کتاب الرّد علی الحلاج] نوشته است و شیخ بن حمزه، شاگرد شیخ طوسی قدّس سرّه در کتاب [الهادی الی النّجاه من جمیع المهلکات] از آن یاد کرده است، و شیخ مفید حلاج را از کذّابین و ضالّین و بدعت گذاران شمرده است».(۲)

۱- دارالسّلام:۲۱۱.

۲- حدیقهالشّیعه:۵۹۸.

ص:۲۹

داوود الهامی از کتاب جستجو در تصوّف ایران(۱) نقل می کنـد: «با آنکه علمای شیعه خاصّه آل نوبختی به شدّت از حلاج اظهار بیزاری می جستند، امّا او به کـار باطـل خود ادامه می داد و مردم را به بیعت بـا خود دعوت می کرد. و همین دعوی حلول، موجب تبرّی رؤسـای امامیّه از وی گردیـد. رؤسای شیعه حلاج را به دعوی ربوبیّت نیز منسوب کردنـد و حتّی صوفیّه بغـداد که اهل سنّت بودنـد او را به سـحر و نیرنگ متّهم نمودنـد. امّا دعوی ربوبیّت که حلاج بـدان متّهم می شـد، به هر حال با مقالات بعضـی از غُلات (غلوکنندگان) شیعه که قائل به وجود جزءِ الهی در شخص امام خود بودند ارتباط داشت. البته عقاید او(حلاج) نه فقط شیعه امامیّه را به شدّت بر ضدّ او تحریک نمود، بلکه متشرّعه اهل سنّت را نیز به سختی از خود ناراضی کرد.

ظاهراً پیش از آنکه فقهای بغـداد و حتّی متکلّمان شیعه وی را تعقیب کنند، صوفیّه بغداد سـخنان وی را ناروا یا دور از احتیاط تلقّی کردنـد، چنانکه عمرو بن عثمان در طی مسافرت حج از او (حلاج) جدا شد و او را به اینکه نسبت به قرآن با دیده احترام نمی نگرد متّهم کرد. چندی بعد هم پدر زن حلاج (ابویعقوب اقطع)

۱- ۱۴۱-۱۴۲.

ص:۳۰

از وی بیزاری جست و همچنین استادش. با این همه قطع ارتباط صوفیّه با او، به هیچ وجه تأثیری در تعقیب و عقوبت او نداشت».(۱)

داوود الهامی از کتاب مصائب حلاج(۲) ، نوشته لویی ماسینیون مسیحی آورده است: «فقهای مالکی بر طبق فتوای صادره از طرف فقهای ظاهریّه در سال۳۰۹ حلاج را تکفیر نمودند و مرگ او را بدون استتابه (توبه خواستن) قبلی، صواب (حلال و درست) شمرده اند، گواهان این مطلب و موضوع قاضی عیاض، قرطبی، ابن خلدون، ابن شهرآشوب و تلمسانی می باشند. فقهای مالکی در بغداد به روزگار المقتدر، و قاضی القضات آن منطقه، ابوعمرو مالکی به اتّفاق آرا نتیجه گرفتند که به دلایل زیر حلاج را به قتل برسانند و او را بر سر دار، در معرض تماشای عموم بگذارند. دلایل آن ها عبارتند از: ۱- به سبب ادّعای الوهیّت ۲- به سبب قول به حلول ۳- برای بیان «اناالحق». در عین اصرار در اجرای آداب و واجبات دینی، قول توبه او را مشروع ندانسته اند».(۳)

و در صفحات ۱۵۳-۱۵۴ از کتاب کشف الإشتباه در کج روی اصحاب خانقاه صفحه۳۸ نقل می کند که خطیب بغدادی در تاریخ

۱- آخرین امید:۱۴۹.

۲- مصائب حلاج:۳۶۰ ۳۷۷.

۳- آخرین امید:۱۵۱.

ص:۳۱

بغداد عقاید کفرآمیز او را نقل کرده است. همچنین قاضی ابوأیمن حنفی در مختصر تاریخ بغداد و ابن خلّکان در وفیات الأعیان آن را نقل کرده اند.

شناسنامه حلاج

ص:۳۲

ابن نـدیم دربـاره حلاـج می نویسـد: «نـامش حسـین بن منصور است و دربـاره مکـان رشـد وی اختلاـف است و مکانهای خراسان، نیشابور، مرو، طالقان، ری و کوهستان را به عنوان زادگاهش ذکر نموده اند».

وی می گوید: «به خطّ ابوالحسن عبیدالله بن احمد بن ابی طاهر، خواندم که حسین بن منصور حلاج مردی افسونگر و شعبده باز بود که مَنِشـی صوفیـانه داشت و به الفـاظ صوفی مردم را فریب می داد و ادّعـا می کرد که عالم به تمام علوم است در حالی که از علوم هیـچ نمی دانست ولی جاهلی بی پروا و سرسـخت بود و نسـبت به پادشاهان جسور بود و در سـرنگونی دولت ها از ارتکاب به گناه بزرگ شـرم نـداشت، در نزد اصـحابش ادّعـای خـدایی می کرد و قائـل به حلـول بود. در مقابـل پادشاهـان خود را شیعه، و در نزد مردمـان عـامّه، خود را صوفی مَنِش معرّفی می کرد و در لابلاـی تمـام این اعمـال ادّعـا داشت که خـدا در او حلول کرده و او همان خداست در حالی که این سخنان در مورد خداوند تبارک وتعالی کفر است.

همچنین می گوید: «او شـهر به شـهر می گشت و به جمع کردن یار و پیرو می پرداخت، هنگامی که دسـتگیر شد او را به ابوالحسـن علیّ بن عیسی سپردند و او به مناظره و بحث و گفتگو با وی

ص:۳۳

پرداخت و دانست که هیچ بهره ای از علوم قرآنی، فقه، حدیث، شعر و علوم عرب ندارد و از این لحاظ رو به وی کرد و گفت: تو اگر طهارت و واجبات خود را آموخته بودی فایده اش بیشتر و بهتر از این نامه نویسی هایی است که ندانی چه در آن می نویسی. «فرود آید آن صاحب شعشعانی که بعد از تشعشع، پرتو افشانی ها دارد» (از یاوه های حلاج) و تو سخت سزاوار تأدیب و تنبیه هستی.

سپس امر کرد او را در طرف شرقی، در محلّ مجلس شُرَط (نگهبان ها) و همینطور درطرف غربی آویزان نمایند، بعد به دارالحکومه برده و به زندان اندازند. حلاج با چرب زبانی در زندان خود را به زندان بانان نزدیک کرد، آن چنان که گمان کردند در گفتارش حق به جانب اوست و... و سپس او را به نصر حاجب زندان بان سپردند و او را نیز توانست بفریبد».

راوی می گوید: نامه هایش حاوی این عبارات بود: «من همانم که قوم نوح را غرق کردم، و قوم عاد و ثمود را نابود کردم».

پس آن زمان که امر او شیوع پیدا کرد و همه از مکر او آگاه شدند و خلیفه نیز به درستی مکر او یقین کرد، و فرمان داد او را هزار تازیانه بزنند و دو دست او را جدا کنند، سپس او را بسوزانند

ص:۳۴

و این واقعه در آخر دهه سال ۳۰۹ بود».(۱)

سپس محدّث قمّی از فهرست ابن ندیم، بعضی از سخنان کفرآمیزی که به او منسوب است را، ذکر می کند.(۲)

محدّث قمی از برخی نوشته های خطّی شهید اوّل قدّس سرّه نقل می کند:«گروهی از مریدان ابومعتب حسین بن منصور حلاج صوفی، به بول او (حلاج) استشفاء کرده و برای شفای مرض خود می خوردند و گفته شده است که او ادّعای خدایی کرده است».(۳)

نوشته ای از او به دست آمده که در آن می نویسد: «اگر انسان سه شبانه روز روزه بگیرد و چیزی نخورد و بعد با برگ کاسنی افطار کند از گرفتن روزه ماه رمضان بی نیاز است. و هرکس در شب دو رکعت نماز بخواند ازسر شب تا صبح نماز دیگری بر او واجب نیست، و اگر کسی تمام دارایی خود را در یک روز صدقه بدهد نیازی به حج رفتن ندارد، و اگر به زیارت قبور شهدای قریش در بغداد و... برود و ده روز در آنجا بماند و نماز بخواند و روزه بگیرد و جز با اندک نان جو و نمک افطار نکند دیگر نیازی به

۱- الفهرست ابن الندیم چاپ مصر:۲۸۴ و ترجمه فارسی آن:۳۵۵.

۲- سفینه البحار:۲/۳۱۱-۳۱۳.

۳- سفینه البحار:۲/۳۱۳-۳۱۴ از مستدرک الوسائل، الخاتمه:۳/۳۷۲.

ص:۳۵

عبادت ندارد».(۱)

ابوریحان بیرونی درباره حلاج می نویسد: «حلاج ابتدا مردم را به سوی مهدی عجّل الله فرجه دعوت می کرد و چنان به مردم القا می کرد که او از طالقان خواهد آمد، او (حلاج) را گرفتند و به شام بردند و یک ماه حبس کردند و او خود را به حیله، از زندان رها کرد. او مردی شعبده باز و ساحر بود، با هرکس همنشین می شد؛ ابتدا با اعتقاد او همراه و موافق بود سپس دعوی اتّحاد وحلول می نمود و می گفت: روح القدس در من حلول کرده است، و خود را به نام خدا معرفی می کرد و می گفت: من خدای شما هستم. و در نامه هایی که به اصحاب خود می نوشت تصریح به خدایی خود می کرد».(۲)

آقا محمّد علی فرزند وحید بهبهانی می نویسد: «حسین بن منصور حلاج ساحر بود و در سحر مهارت زیادی داشت. او شاگرد عبدالله بن هلال کوفی بود که عبدالله شاگرد زرقاء یمامه بود و او (زرقاء) از کسانی بود که سحر و جادو را از سجاح آموخته بود و این سجاح همان شخصی بود که در زمان مسیلمه کذّاب (که دعوی

۱- آخرین امید:۱۵۱، کلمه الإمام المهدیّ عجّل الله فرجه:۲۱۵.

۲- الآثارالباقیه:۲۷۵.

ص:۳۶

پیغمبری کرد) با او همراه شد و دعوی پیغمبری کرد.

در سال۳۰۹ هجری به حامد وزیرِ خلیفه عبّاسی اطّلاع دادند که حلاج دعوی خدایی می کند و می گوید مرده را زنده می کنم و جن به من خدمت می کند و هر چه که بخواهم برای من می آورد و می گوید: می توانم که معجزه همه انبیاء را انجام دهم و نغروسی و جماعتی از کتّاب (نویسندگان) دیوان به او مایل شده اند؛ همینطور یکی از بنی هاشم دعوی می کند که او نبیّ حلاج است و حلاج اله است. پس وزیرحامد، رئیس این قوم را طلبید و با او به مناظره پرداخت و همه می گفتند که حلاج خلق را به الوهیّت خود می خواند و برای آن ها یقین شد که حلاج مرده زنده می کند. وزیرِخلیفه قاصدی را فرستاد که حلاج را حاضر کند. وقتی که او آمد، وزیر از حلاج پرسید که: آیا این مطالب (که گذشت) درست است؟ و حلاج انکار کرد که من نه دعوی خدایی می کنم و نه دعوی نبوّت، من بنده خدا هستم و به نماز و روزه و خیرات مشغولم، و از من جز این کار کار دیگری برنمی آید و نمی توانم انجام دهم. پس وزیر، قاضی ابوعمرو و ابوجعفر پهلوی و فقها را حاضر کرد و از آن قوم که در آنجا حاضر بودند سؤال کردند. قاضیان و فقها گفتند: تا این امر بر ما معلوم نشود و ما یقین پیدا نکنیم بر خون (کشتن) او حکم نمی کنیم.

ص:۳۷

یکی از اهل بصره گفت: من اصحاب وی را می شناسم، آن ها در سرزمین های مختلف پراکنده اند و مردم را به الوهیّت حلاج می خوانند. بعد از این قضیّه حلاج را در سرای سلطان، نزد نصر حاجب در بغداد زندانی کردند. حلاج دو نام دارد:

۱- حسین بن منصور۲- محمود بن احمد فارسی.

بعضی می گویند: او اهل کرمان بوده است و هنگامی که او در زندان بود چند کتاب در خانه وی پیدا کردند که همه آن ها بوسیله اصحاب، اسماء او با آب طلا نوشته شده بود. و در کتاب او جملاتی مانند: «اگر می خواهی حج بکنی و توان رفتن به حج نداری، خانه خودت را از وسایل خالی کن و مناسک حج را به جای آور همانطور که در حج انجام می دهی، بعد سی نفر یتیم را حاضر کن و به آن ها غذا بده و تا می توانی و در توان داری به آن ها غذا بده و تو به آن ها خدمت کن، و وقتی که آن ها غذا خوردند و دست های خود را شستند به هر یک از آن ها یک پیراهن بپوشان و هفت یا سه درهم به آن ها بده، اگر این کار را بکنی قائم مقام حج است و حج را بجا آوردی». و بعد از اینکه ارتداد او ثابت شد قضات و فقها و مفتیان همگی فتوا به قتل او دادند و فتوا را نوشته و به پیش مقتدر، خلیفه عبّاسی بردند؛ خلیفه گفت که: چون فتوای قضات و فقها و مفتیان چنین است، او را به مجلس شرطه ببرید و

ص:۳۸

هزار تازیانه بزنید، اگر نمرد، دست و پای او را ببرید و بعد از آن گردن او را بزنید و سرش را به دار آویزید و بدنش را در آتش بسوزانید، چون این کار را کردند سر او را به نیزه کردند و مدّت یک سال در تمام خراسان آن سر را گرداندند. و کتابی دارد به نام [بستان المعرفه و طاسین الأزل] که همه آن کفر وزندقه است. روایت کرده اند که حلاج نامه ای به یکی از اصحاب خود نوشته به این مضمون" مِنَ الله الی فلان بن فلان"به او گفتند: این خطّ تو است؟ او گفت: آری. گفتند: چرا نوشتی؟ گفت: عین الجمع است نزد ما (یعنی با خدا یکی شده ایم)» (۱)

ملا محمّد طاهر قمی قدّس سرّه نیز این روایت را(۲) از [تبصرهالعوام] آورده است.

قضیّه حج کردن در خانه را در دارالسّلام(۳) از [مجالس المؤمنین] از حبیب السیر نقل کرده است.

محدّث قمّی رحمه الله از کتاب [تلبیس ابلیس] نوشته ابن الجوزی نقل می کند:«به سندش از محمّدبن یحیی رازی، که او

۱- خیراتیّه:۱/۱۵۹۱۶۱ از کتاب تبصره العوامّ سیّد مرتضی داعی رازی قدّس سرّه.

۲- تحفه الأخیار:۴۰۷-۴۰۸

۳- دارالسّلام:۶۰۹.

ص:۳۹

گفت: شنیدم که عمروبن عثمان، حلاج را لعنت می کرد و می فرمود: اگر دستم به او برسد او را می کشم. من به او گفتم: مگر شیخ چه چیز خلافی از او دیده است؟ او (شیخ) گفت: آیه ای از قرآن را خواندم و حلاج نیز آنجا حاضر بود در این موقع حلاج گفت: من هم می توانم که مانند قرآن، کتاب تألیف کنم و مانند آیه های آن، آیه بگویم و بر آن سخن بگویم. بعد شیخ عمرو بن عثمان از حلاج نامه ای را نقل کرد به این مضمون" از جانب رحمان و رحیم به فلان بن فلان "به او گفتند: ادّعای پیغمبری می کردی حالا مدّعی خدایی هستی؟ او (حلاج) گفت: ادّعای پروردگاری نمی کنم ولیکن این درنزد ما عین الجمع است، آیا نویسنده جز خداوند است و دست آلت گشته است؟»(۱)

ابن الجوزی می گوید: «اخبارِ حلاج را در کتابی جمع آوری کردم و نیرنگ ها و حیله هایش را در آن نوشته ام». و می گوید: «روایت کرده اند که حلاج مقداری نان و حلوا و گوشت بریان شده را در جای مشخّص در بیابان قرار می داد و فقط به اصحاب خاصّ خود آن را اطّلاع می داد. وقتی که صبح شد به یاران خود می گفت: اگر مایل باشید برویم در صحرا و دشت گردش کنیم! بعد برمی خاست و

۱- سفینه البحار:۲/۳۱۳.

ص:۴۰

می رفت و مردم نیز با او می رفتند، وقتی که به آن مکان (جایی که نان و حلوا و... را پنهان کرده بود) رسیدند آنهایی که از جریان خبر داشتند به حلاج می گفتند: ما دلمان اکنون غذایی این چنین (نان و حلوا و...) می خواهد و حلاج آن ها را رها کرده و به سوی آن مکان می رفت و دو رکعت نماز می خواند و آن غذاها را برای آن ها بیرون می آورد. و تا زمان قتلش پیوسته از این گونه حیله ها به کار می برد، و هنگامی که از زندان او را برای قتل و اعدام می بردند به اصحابش چنین می گفت: قتل من شما را نترساند زیرا من پس از سی روز دوباره به سوی شما برمی گردم».

محدّث قمی رحمه الله می گوید: «صاحب [منهج المقال] از [روضه الواعظین] نقل می کند که حسین بن منصور حلاج از دروغگویان است و همین طور سیّد مرتضی رازی قدّس سرّه در [تبصره العوام] حکایاتی از حیله ها و نیرنگ های او بیان کرده است».(۱)

امضا کنندگان طومار قتل حلاج

۱- سفینهالبحار:۲/۳۱۳.

ص:۴۱

محدّث قمّی رحمه الله می فرماید: «شیخ بهایی در کتاب [کشکول] گفته است: اهل شهر بغداد اتّفاق کردند که ریختن خون حلاج مباح است و در حضور عامّ مردم امضا کردند در حالی که حلاج چنین می گفت: شما را به خدا قسم که ریختن خون من حرام است. و پیوسته همین جمله را می گفت و مردم هم در قتل او امضا می کردند. بعد از این واقعه او را به زندان بردند و خلیفه عبّاسی (مقتدر بالله) فرمان داد تا او را تسلیم صاحب شرطه کنند تا او را هزار تازیانه بزنند، و اگر نمرد او را هزار تازیانه دیگر بزنند تا بمیرد. بعد از این کار سر او را بزنید. وزیر، حلاج را تسلیم شرطه نمود و گفت: اگر نمرد دست و پایش را قطع کن و سرش را نیز قطع کن و پیکرش را بسوزان (و لا یقتل خدیعه). شرطی(نگهبان) حلاج را تحویل گرفت و او را در محلّ باب الطّاق برد (یتبختر فی قیوده) مردم زیادی آمده بودند. پس او را هزار تازیانه زد و حلاج در هیچ مرتبه آهی نکشید. بعد دست و پایش را قطع کردند و سرش را از تن جدا کردند و پیکرش راسوزاندند و سرش را سَرِپل بغداد در سال ۳۰۹ قمری، دار زدند. جناب شیخ حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه نائب سوّم امام زمان عجّل الله فرجه یکی از کسانی بود که فتوی به قتل حلاج داد. و به خطّ شریف خود نوشت او واجب القتل

ص:۴۲

است.

و علمای شیعه معاصر حلاج یعنی: ابوسهل نوبختی، علیّ بن بابویه، پدر شیخ صدوق و راوندی رحمهم الله نیز حلاج را ساحر، ملعون، ملحد، مطرود خدا و رسول و امام دانستند و قتل او را واجب شمردند».(۱)

داوود الهامی(۲) از [غیبت] طوسی و تاریخ بغداد(۳) و خاندان نوبختی(۴) آورده است که: «حلاج در سال ۲۹۶ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاصّ خود که مبتنی بر نوعی تصوّف آمیخته با مذهب حلولیّه بود، دعوت کرد. ابوالحسن ابن الفرات وزیر شیعه مذهب خلیفه عباسی المقتدر او را تعقیب کرد و ابوبکر محمّد بن داوود اصفهانی متوفی۲۹۷ه فتوای معروف خود را مبنی بر حلال بودن خون حلاج، صادر کرد. حلاج از بغداد فرار کرد و به شوشتر و اهواز پناه برد و در سال۳۰۱ بار دیگر عمّال (کارگزاران) خلیفه به تعقیب او پرداختند و او را یافته و در زمان وزارت علیّ بن عیسی، به بغداد آوردند و او را هشت سال زندانی کردند تا اینکه در ۲۴ ذی القعده ۳۰۹ ه.ق پس از هفت ماه محاکمه، به فتوای قضات و ائمّه

۱- سفینهالبحار:۲/۳۱۴.

۲- آخرین امید:۱۵۴.

۳- ۸/ ۱۲۴.

۴- ۱۱۴.

ص:۴۳

دین و امر مقتدرخلیفه و وزیر او حامد بن العباس او را به دار زدند و سپس جسد او را سوزاندند و سرش را به چوبی بالای جسر (پل) بغداد زدند. بدین ترتیب حسین بن منصور حلاج در سال ۳۰۹ در زمان خلافت مقتدرعبّاسی به جرم ادّعای باطل و کفر و الحاد و زندقه به قتل رسید. و او چه سنّی باشد چه شیعه، خواه صوفیّه او را از خود بدانند یا ندانند؛ از نظر شیعه مطرود و ملعون و ساحری شعبده باز و مرتاضی افسون کار بوده است که با فوت و فن ها مردم ساده دل را به دام می انداخته و سرانجام نیز جان خود را از دست داده. مریدانش او را ولیّ خدا، بلکه به عقیده حلول و اتّحاد با خدا، دانسته و معجزات و کراماتی را برایش نقل کرده اند که برای هیچ پیغمبر مرسل و امام معصومی نقل نشده است. نمونه کامل آن را عطّار در [تذکرهالأولیاء] و جامی در [نفحات الاُنس]، که پر از کذبیّات و جعلیّات و شطحیّات و خرافات است، نقل کرده اند که فقط به درد خرقه پوشان خانقاه و خراباتیان آلوده به گناه می خورد. از این رو صوفیان، ماجرا را به صورت داستانی شاعرانه که شایسته یک قهرمان است درآورده اند و در اشعار خود حلاج را صاحب اسرار و مقام فنای فی الله، معرّفی کرده اند».

ص:۴۴

نظیر این روایت را علی دوانی آورده(۱) و اضافه می کند: «حسین بن منصور حلاج از مردم بیضاء فارس بوده و در واسط عراق نشو و نمو یافته است. باید دانست که به گفته عطار در [تذکرهالأولیاء] و جامی در [نفحات الأُنس]، اکثر مشایخ صوفیّه، حسین بن منصور حلاج را از سلک و عقیده تصوّف جدا دانسته و در تمام تذکره ها و کتاب های خود، او را سنّی قلمداد کرده اند. ولی در روایتی که از [الغیبه] طوسی برآمده و نقل شده، به نظر می رسد که او (حلاج) ادّعای تشیّع داشته که به دروغ مدّعی نیابت امام زمان و بابیّت بوده است و نکته دیگر اینکه، گروهی ازصوفیان با نظر به حالات عجیب و ادّعاهای غریب اوگفته اند که دونفر به نام حسین بن منصور وجود داشته یکی حلاج، که مردی ربّانی و عالم بوده و دیگری حسین بن منصور ملحد، که ساحر و شعبده باز ماهری بوده است. از این رو صوفیان یا شعرایی مانند مولوی و شبستری و حافظ و... که حلاج را صاحب اسرار و مقام فنای فی الله دانسته اند، از طریق شیعه به دورند(۲) وگرنه او را اینچنین ستایش

۱- ر.ک مهدی موعود:پاورقی صفحه۷۰۴۷۰۶.

۲- در متن گذشت که علمای شیعه و عمری و مردم بغداد اجتماع نمودند و خون او را مباح شمردند. بنابراین پیروان او و مبلّغین او نه تنها از اسلام خارج اند بلکه با اسلام ضدیّت تمام دارند.

ص:۴۵

نمی کردند.

شبستری به پیروی از گفته عطّار در [تذکره ال...!] می گوید: روا باشد اناالحق از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی(۱)

و مولوی نیز می گوید:

چون قلم بر دست غدّاری فتاد

لاجرم منصور بر داری فتاد

گفت فرعونی انا الحق گشت پست

گفت منصوری انا الحق و برست

آن انا را لعنه الله در عقب

وین انا را رحمه الله ای محب

زان که او سنگ سیه بود این عقیق

او عدوی نور بود و این عشیق

۱- شیخ عراقی در دارالسّلام می گوید: یعنی درخت زیتون در طور سینا آنکه از جنس نباتات باشد روا دانند که: «یا مُوسَی لا تَخَفْ، إِنّی اَنَا اللهُ النمل ۱۱ و القصص۳۱» گوید و حلاج که از نیکبختان و مقرّبان باشد روا ندانند که أنا الحق بگوید؟ غافل از آنکه در طور خدا خلق این صدا فرموده و قائل أنا الحق، حلاج بود!!

ص:۴۶

او انا هو بود در سرای فضول

ز اتّحاد نور نز رای حلول!!

حافظ هم سروده است:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند

جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

بایـد از اینان پرسـید: کـدام اسـرار؟ آیا ادّعای خـدایی کردن و قائل به حلول و اتّحاد و وحـدت وجود و... شدن، اسـرار است؟ و آیا اینکه تمام ایشان را نظر به اینکه سعه مفهوم وجود به آن ها سرایت کرده و همه، موجود اند، خدا دانستن، اسرار است؟

آیا از دیدگاه این ها نستجیر بالله تعالی حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله فرجه، او که از خاندان رسالت است و خداوند ما را به آن هـا ارجـاع داده اسـت برای آنچـه کـه نمی دانیم، و اطـاعت محض از آن هـا را بر همه واجب نمـوده است؟ آیـا ولیّ نعمت همه آفریده شدگان غدّار است؟

ص:۴۷

فی قول الله عزّوجلّ: فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: «الذِّکْرُ اَنا، وَ الْائِمَّهُ اَهْلُ الذِّکْرِ» وَ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ إنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ قال أبوجعفر علیه السّلام: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَإنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأویلاً(۴)) سوره النساء: الآیه۵۹. و در الکافی شریف:۱/۲۷۶ باب أنّ الإمام علیه السّلام یعرف الإمام... ح۱ الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذینه، عن برید العجلیّ قال: سألت أباجعفر علیه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: إنَّ اللهَ یَأمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاماناتِ إلی اَهْلِها وَ إذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ؟ قال: إیّانا عَنی اَنْ یُؤَدِّیَ الْاَوَّلُ إلَی الْإمامِ الَّذی بَعْدَهُ الْکُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ السِّلاحَ وَ إذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ الَّذی فی اَیْدیکُمْ ثُمَّ قالَ لِلنّاسِ:یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ اِیّانا عَنی خاصَّهً، اَمَرَ جمیعَ الْمُؤْمِنینَ إلی یَوْمِ الْقِیامَهِ بِطاعَتِنا،... .

و در الکافی شریف:۱/۲۸۶ باب ما نصّ الله عزّوجلّ و رسوله علی... ح۱ علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس و علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد أبی سعید، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، قال: سألت أباعبدالله علیه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ؟ فقال: نَزَلَتْ فی عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ...

ص:۴۸

خـدا، صـاحب این کفریّات و الحاد را محکوم کردنـد، بایـد آن ها را از روی خیره سـری و فرومایگی، قشـری و اهل ظاهر و غـدّار خواند؟ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللهِ کَذِباً اُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْاَشْـهادُ هؤُلاـءِالَّذینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ اَلا لَعْنَهُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ (۱) زهی نادانی و خرافاتی و بی بند و باری، که تصوّف آن را با خرقه خود برای مردم به ارمغان می آورند.

تعجّب در این است که بعضـی از سـرسپردگان تصوّف، با زحمت زیاد و تکلّف، اینان را شیعه می دانند. در صورتی که چهار تن از پیشوایان ما و بزرگترین دانشـمندان شیعه که در عصر حلاج بوده اند ابوسهل نوبختی، علیّ بن بابویه پدر شیخ صدوق، شیخ صدوق و راوندی قدّس الله اسرارهم او را ساحر و ملعون و مطرود خدا و رسول و امام دانسته اند.

شیـخ مفیـد اعلی الله مقامه الشّریف نیز در کتاب [تصـحیح الإعتقاد] شـرح عقاید صدوق، حلاج و اتباعش را از مجوسـیان و نصاری نسبت به اسلام دورتر می داند.

۱- (۱۱) سوره هود: الآیه۱۹.

ص:۴۹

درحالی که نه تنها حسین بن روح و اصحاب او، بلکه رؤسای حکومت وقت نیز، به فساد عقیده حلاج پی برده بودند... و فقها به حلال دانستن ریختن خون او فتوا دادند.

هنگامی که حلاج این سخنان را مبنی بر کشته شدنش شنید، گفت: «ریختن خون من بر شما حرام است زیرا اعتقاد به اسلام دارم و دارای مذهب سنّی هستم و من کتابهایی درباره اهل سنّت نوشته ام و در ریختن خون من از خدا بترسید».

ولی خلیفه وقت (المقتدر) هنگامی که فتواهای علما را دید، فرمان قتل او را صادر کرد، پس او را هزار تازیانه زدند و دست و پایش را قطع کردند و بعد او را کشتند و جسدش را سوزاندند و خاکسترش را به رودخانه دجله ریختند و بعد سر او را در بغداد آویزان کردند و بعد از مدّتی سر را به خراسان که حلاج در آنجا پیروانی داشت فرستادند.(۱)

بعد راوی می نویسد: ازخطیب بغدادی در شگفتم زیرا از او خواندیم که حلاج را از شیعیان می شمارد. درصورتی که بنا به نقل [تاریخ] ابن اثیر سنّی مذهب، می بینیم که خود حلاج در مقابل رؤسا اعتراف به سنّی بودن خود و اینکه او را کتاب هایی بنابر مذهب

۱- الکامل فی التاریخ:۶/ ۱۶۸-۱۶۹.

ص:۵۰

سنّت موجود است، می کند. راوی می گوید: از سرگذشت حلاج معلوم می شود که او هر قوم و مردمی را با اعتقاد خود آن مردم، فریب می داد. تا اینکه آنان را به اعتقاد باطل و سخنان منحرف خود سوق دهد زیرا؛ مردم آن زمان از نظر ایمانی و اعتقادی در ضعف ایمانی و ارشادی بودند و آگاهی صحیحی از اسلام نداشتند و برای آن ها فرق گذاشتن بین اعتقادات صحیح و ناصحیح و حق و باطل و معجزه و نیرنگ، مشکل و تقریباً غیرممکن بود. حلاج در مقابل شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السّلام ادّعا می کرد که وکیل امام مهدی عجّل الله فرجه است و بعد قدم بالاتر می نهاد و ادّعای خود را بالا می برد و به خیال و گمان خود، برای مردم این امر، عادی است و مردم او را قبول دارند. و اگر ایستادگی ابوسهل نوبختی در بغداد و ابن بابویه در قم بر ضدّ او نبود عاقبت کار زیانبار و خطرناک می شد.(۱)

سیّد محمّد کاظم قزوینی می نویسد: «پنجمین نفر از کسانی که ادّعای نیابت به دروغ کردند حسین بن منصور حلاج بود. شیطان و چگونه شیطانی...! امّت اسلامی از ده قرن پیش تاکنون به حلاج مبتلا گشته و هنوز هم طناب نیرنگ های او ادامه دارد. با وجود

۱- تاریخ الغیبه الصغری:۵۳۲ ۵۳۴.

ص:۵۱

آشکار شدن کفر و انحراف او، هنوز هم بعضی از افتادگان (از نظر معنوی) خود را از هواداران او می دانند و خود را از شیفتگان کارهایش و معتقدین به عقاید فاسدش می دانند. به درستی که تاریخ نویسان و محدّثان از او سخن گفته اند و او را از جمله افراد دروغگو، شعبده باز، دجّال و حیله گر می دانند. او تظاهر به صوفی گری می کرد ومی گفت در همه دانش ها مهارت دارد و به آن ها آگاهی دارد در حالی که نادانی سرسخت بود و به مسلک های متفاوت درمی آمد. نزد شیعیان خود را شیعه و نزد سنّیان خود را سنّی جلوه می داد، به تحقیق نامه ای از جانب امام زمان عجّل الله فرجه مبنی بر لعن و بیزاری از او صادر شد. از جمله انحرافات او این بود که وی قائل به حلول بود؛ یعنی ادّعا می کرد که خداوند تعالی در او رفته و حلول کرده است و با این سخن، ادّعای خدایی می کرد. و شلمغانی و حلاج هر دو در یک راه بودند و آن کفر و الحاد و بی خبری بود».(۱)

در اینجا نظر خوانندگان با ایمان را به کلام سیّد مرتضی داعی رازی قدّس سرّه جلب می نمایم تا حقیقت حلاج و صوفیّه بر شما

۱- الإمام المهدیّ من المهد الی الظهور:۲۱۶۲۱۹.

ص:۵۲

روشن گردد.

ص:۵۳

ألّف التبصره بعد سنه ۴۶۹ حيث أورد فيه فی أواسط الباب الثامن عشر ما املاه محمّد بن زيد فی هذا التاريخ بل ألّفه بعد موت الغزالیّ ولذا ينقل فيه عن كتبه ففی الباب السادس عشر نقل عن كتابه" الميزان "و فی الباب الخامس والعشرين نقل عن كتابه"المستحيل "وغير ذلك و بعد تأليف التبصره فارسيّا ألّف كتابه العربیّ فی الملل الموسوم بالفصول التامّه فی هدايه العامّه"كما صرّح به المولی المقدّس الأردبيلیّ وينقل عنه فی كتابه (حديقه الشيعه) و كذا ينقل عن فصوله بعض معاصری المولی خليل القزوينیّ الذی توفّی سنه ۱۰۸۹ فی كتابه (مناهج اليقين) وعرّب الشيخ حسين بن علی البطيطیّ تبصره العوامّ كما يأتی بعنوان المعرّب، وطبع التبصره بضميمه قصص العلماء مكرّرا سنه ۱۳۰۴ وسنه ۱۳۱۹ أوّله (حمد وسپاس مر خدای عزّوجل را) ونسبه التبصره إلی الشيخ أبی الفتوح الرازیّ فاسده كما صرّح صاحب الرياض فی ترجمه أبی الفتوح و كذا نسبته إلی السيّد جمال الدين المرتضی أبی عبد الله محمّد ابن الحسن بن الحسين الرازیّ كما ذكره أوّلا فی كشف الحجب، ثمّ قال:(وقيل إنّه للمرتضی ابن الداعیّ). وقال الطهرانیّ فی ج۱۶ص۲۳۹: (۹۴۸: الفصول التامّه فی هدايه العامّه) للسيّد مرتضی الرازیّ، صاحب (تبصرهالعوام) الفارسی، و (الفصول) عربیّ له، و كتبه بعد (التبصره) كما ذكره المقدّس الأردبيلیّ فی (حديقه الشيعه) و ينقل عنه فی (مناهج اليقين) أيضا. (فصول تامه فی هدايه العامّه) للسيّدصفیّ الدين أبی تراب المرتضی بن الداعیّ بن القاسم الحسينیّ الرازیّ، شيخ منتجب الدين و صاحب (تذكره العوامّ) كما فی بعض المواضع والظاهر أنّه هو (الفصول التامّه) لصاحب (تبصره العوامّ) كما مرّ. كتاب تبصره العوام با تصحيح، عباس إقبال در تهران، انتشارات اساطير، چاپ دوم به سال ۱۳۶۴ ه ش.

ص:۵۴

وی در باب شانزدهم در مقالات صوفیان چنین می نگارد: «... و ایشان از اهل سنّت باشند و هر که دعوی سنّت کند ایشان را اولیاء و اصحاب کرامات دانند الا ابوحنیفه و اسرافینی و معتزله که انکار کرامات کنند، و این قوم شش فرقت باشند: اوّل ایشان که دعوی اتّحاد کنند، رئیس ایشان حسین بن منصور حلاج باشد و این حسین بن منصور حلاج ساحر بود و در آن مهارتی داشت و در سحر شاگرد عبدالله بن بلال الکوفی بود و عبدالله شاگرد زَرقاء الیَمامَه و زرقاء از کسانی بودکه از سَجَاح آموخته بودند و سجاح در زمان مسیلمه کذّاب بود که دعوی پیغمبری کرد و حلاج دعوی خدایی کرد و در سال ۳۰۹ از هجرت معلوم وزیر حامد بن عباس، کردند که حلاج دعوی خدایی می کند و می گوید" مرده زنده می کنم و جن خدمت من می کنند و هر چه از ایشان می خواهم پیش من می آرند و من می توانم که همه معجزات انبیاء کنم "و نصر سمّری و جماعتی از کُتّاب دیوان تبع وی شدند و یکی از بنی هاشم دعوی می کند که نبی حلاج است و حلاج اله است. وزیر، این قوم را حاضر کرد و با ایشان مناظره کرد همه مقرّ شدند (اقرار کردند) که ایشان خلق را به الهیّت حلاج می خوانند و ایشان را یقین است که او مرده زنده می کند، حلاج را حاضر کردند و از او پرسیدند انکار کرد و گفت: این قوم خلاف می گویند و من نه دعوی خدایی می کنم و نه دعوی

ص:۵۵

نبوّت و من بنده خدایم به نماز و روزه و خیرات مشغول و از من جز از این چیزی به وجود نیاید. وزیر، قاضی ابوعمرو و ابوجعفر بحلول و جماعتی از فقها را حاضر کرد و آن قوم را که بر وی گواهی دادند از ایشان سؤال کرد، قاضیان و فقها گفتند تا پیش ما درست نشود ما بر خون او حکم نکنیم، یکی از اهل بصره گفت: من اصحاب وی را می شناسم و ایشان در بلدان (شهرها) متفرّقند و خلق را به الهیّت او می خوانند. ابن بصری از اصحاب حلاج بود چون بدانست که ساحر است ترک وی بکرد و با او ابوعلی هارون بن عبدالعزیز کاتب انباری گواهی داد و او کتابی کرده است (نوشته است) در مخاریق حلاج، آنگه حلاج را در سرای سلطان محبوس کردند به نزد نصر حاجب، و حلاج را دو نامست یکی حسین منصور دوّم محمّد بن احمد الفارسی و دختر سمّری صاحب حلاج در سرای سلطان بود مدّتی پیش حلاج رفته بود او را پیش وزیر آوردند، وزیر از وی احوال پرسید، ابوالقاسم زنْجی گوید: من حاضر بودم و ابوعلی احمد بن نصر بازیل حاضر بود، چون وزیر احوال از وی پرسید گفت: پدرم مرا پیش وی برد او مرا چیزهای بسیار بخشید، واین زن فصیحه بود و عبارت و لهجه خوش داشت، گفت: چون آن چیزها به من یاد داد مرا گفت: تو را به پسر خود سلیمان دادم و او نزد من از همه فرزندان عزیزتر است و او به نیشابور مقیم است.

ص:۵۶

لابد باشد که بین زن و شوهر وقت ها سخنی افتد که خاطر از آن برنجد. من او را وصیّت کرده ام که تو را نیکو دارد، آن روز روزه دار و در آخر روز بر بام شو و بر سر خاکستر و نمک همچون بلغور کرده بایست و چون روزه خواهی گشودن از آن خاکستر و نمک هم در دهان کن و بدان روزه گشای و روی با من کن و هر چه می خواهی با من بگوی که من می شنوم. زن گفت: روزی بامداد از بام به زیر آمدم و دختر حلاج با من بود، حسین پیش از ما فرود آمده بود، چون به نردبان رسیدم که او ما را می دید و ما او را، دخترش به من گفت: سجده کن او را. گفتم: جز از خدای، دیگران را سجده نتوان کرد. حلاج آواز من بشنید، گفت: بلی خدای در آسمان است و یکی در زمین. مرا در پیش خود خواند و دست در جیب خود کرد و حقّه بیرون آورد پر از مشک به من داد سه بار همچنین و گفت: زن را چو شوهر باشد محتاج بوی خوش باشد این را در طیب به کار بر، و روزی مرا بخواند و بر بوریایی نشسته بود مرا گفت: گوشه بوریا بردار از آن جانب و آنچه زیر آن است برگیر چندان که خواهی، گوشه بوریا برداشتم زیر آن زر بود پهن باز کرده جمله چنین بود من مبهوت بماندم، و این زن را در خانه وزیر حامد بازداشته بودند تا آن وقت که حلاج را هلاک کردند و وزیر طلب اصحاب وی می کرد حَیدره و سِمّری و محمّد بن علی قنّایی یکی از خواص او پنهان

ص:۵۷

شدنـد و از خانه وی کتابی چند بیرون آوردند و همچنین از خانه قنّایی بعضـی از زرنوشـته و در دیبا پیچیده، و در اصـحاب وی ابن بشـر و شاکر یافتند. وزیر تفحّص کرد از اصـحاب حلاج که ایشان را گرفته بود گفتند این دو داعیند از آن حلاج در جانب خراسان که خلق را بدو می خوانند و در میان کتاب ها، نامه چند یافتند که بدو فرستاده بودند از ناحیه ها و وصیّت که او کرده بود داعیان را که خلق را چگونه بـدو خوانند و سـخن گفتن ایشان بر قدر عقول ایشان و جواب ها که با وی نوشـته بود یا آنکه بدو نوشـته باشـند. زنجی گوید: روزی با پدر پیش وزیر بودیم وزیر برخاست، ما در سـرا پیش او آمدیم و هارون بن عمران حاضـر بود با پدرم حدیث می کرد غلامی دیدم که اشارت به وی کرد برخاست و بعد از ساعتی باز آمد لونش متغیّر شده (رنگش عوض شده)، حال پرسیدیم گفت: غلامی موکّل است بر حلاج و هر روز طبقی پیش وی می برد، مرا بخوانـد گفت به عادت هر روزطبقی پیش حلاج بردم او را دیـدم که خانه از سـقف تا زمین از جسـد خود پر کرده بود، در خانه هیـچ جای نیافتم بترسـیدم و طبق را بیانداختم. وغلام را تب گرفت و مـا، در عجب بمانـدیم تا که وزیر کس فرسـتاد و ما را بخوانـد و غلام را بخوانـد و حال از وی پرسـید غلام قصّه بازگفت. وزیر وی را دشنام داد و گفت: از سحر حلاج بترسیدی. بعد از آن در میان کتاب ها،

ص:۵۸

کتابی یافتم در آنجا نوشته بود که: چون خواهی که حج کنی و نتوانی رفتن، خانه خالی کن چهار سوی پاکیزه در خانه ی خویش چنان کن که کس در آن آمد و شد نکند، چون ایّام حج شود آن را طواف کن و مناسک حج به جای آر چنانکه مناسک حج است پس سی یتیم را حاضر کن و طعامی ساز از بهر ایشان چنانکه توانی و آن طعام در این خانه به خورد ایشان ده و تو خدمت ایشان می کن و چون خوردند و نشستند هر یکی را پیرهنی درپوش (بپوشان) و هر یک را هفت درم بده یا سه درم راوی را در این شک افتاد چون این بکنی قائم مقام حج خواهد بود. و پدرم این دفتر می خواند چون بدین فصل رسید قاضی ابوعمرو، حلاج را گفت: از کجا می گویی؟ گفت: از کتاب اخلاص حسن بصری. قاضی گفت: دروغ می گویی یا مباح الدّم، ما کتاب اخلاص در مکّه شنیدیم بر استاد و در وی این نیست، وزیر قاضی را گفت: بنویس آنچه را گفتی. و قاضی با حلاج سخن می گفت، وزیر الحاح می کرد، قاضی بنوشت، و هر که در آن مجلس بودند از قضات و فقها و مفتیان بنوشتند چون حلاج را معلوم شد که او را خواهند کشت گفت: خون من حرام است و شما را روا نباشد خون من ریختن، و اعتقاد من اسلام است و مذهب من سنّت و کتاب های من در میان ورّاقان بسیار است در سنّت، الله الله خون من مریزید. او تکرار این کلمات می کرد و ایشان می نوشتند،

ص:۵۹

پس از آن نوشته پیش مقتدر عبّاسی فرستادند. جواب بیرون آمد که چون فتوای قضات و مفتیان چنین است، او را به مجلس شرطه برید و هزار تازیانه بزنید اگر نمرد، دست و پای او ببرید دیگر سرش ببرید و بیاویزید و جثّه اش بسوزانید. چنین که فرموده بود بکردند بعد از آن سرش را به نیزه کردند و یک سال در خراسان می گرداندند تا همه کس را معلوم شد که سر زندیقی (کافر) است، و از جمله بیتهای حلاج یکی این است:

سُبْحانَ مَنْ أظهَرَ ناسوتُهُ * سرَّ سَنا لاهُوتِهِ الثّاقِبِ

ثُمَّ بَدا فی خَلْقِهِ ظاهِراً * فی صورَهِ الآکِلَ وَ الشّارِبِ

حتّی لَقَد عایَنَهُ خَلقهُ * کَلَحْظَهِ الحاجِبِ بالحاجِبِ

و کتابی کرده است او را [بستان المعرفه و طاسین الأزل] نام نهاده است جمله کفر و زندقه است، در آنجا گوید که: هر که خدای را به صنع بشناسد اقتصار بر صنع کرده بود دون صانع. و امثال این تا آنجا که گوید: دل پاره گوشت است، و خون فانی معرفت در آن قرار نگیرد زیرا که معرفت، جوهر ربّانی است. و هذیان بسیار یاد کند، آنگه گوید: درحقیقت کأنّهُ کأنَّها، کأنّهُ کأنّهُ، کأنَّها کأنَّها، ارکانُه کأنُهُ بنیانها صحبانها اصحابها، اصحابها شهابها ابراقها اربابها صفاتها لبابها لا هی هم و لا هم هی، لا هو الّا هو. دیگر گوید:

ص:۶۰

عارف با عرفان خود باشد و عرفان با عارف. شبلی گوید: سرّ بر زبان این طایفه پوشیده نباشد امّا معنی به حال خود مانده باشد آنکه گفت:

کادت سر ایران سربما(کذا) اولیتنی من جمیل لا اسمّیه

مصباح بالسّر من منك یرقّبه (کذا) کیف السّرور یسردون مبدیه(؟)

فَظَلَّ یُلحِظُنی سرّی و اُلْحِظُهُ وَ الحَقُّ یُلْحِظُنی الّا اُراعِیه

وَ اقْبَلَ الوَجدُ یُفْنِی الکُلَّ مِنْ صِفتی وَ اقبَلَ الْحَقُّ یُخْفینی و یُبْدیهِ

و از او پرسیدند: چه فرق است میان اولیاء و انبیاء؟ گفت: انبیاء را مسلّط کردند بر احوال، مالك احوال شدند و تصرّف در احوال میکنند چنانکه می خواهند و احوال بر اولیا مسلّط کردند، احوال تصرّف در ایشان می کنند. دیگر گفت: علوم من بزرگوار شد از نظر دقیق، یعنی کسی اندیشه در علوم من نتواند کردن و باریك شود به فهمهای بشر؛ یعنی بشر فهم معانی سخن من نتواند کرد، و گفت: من منم نه نعت دارم نه صفت نعتم ناسوتی است و صفتم لاهوتی. و امثال این کفرها می گوید تا آنکه گوید: أنا مُنَزَّهٌ عَن نفسی، من منزّهم از نفس خویش، نفس من، من است. با یزید گفت: سبحانی مسکین با یزید کجا بود در ابتدای نطق حق ناطق شد جهت او. بعد از این زندقه های دیگر گوید: خدای تعالی در ازل موصوف است در آن که لا‌یزال موصوف بود، در این سخن تعریض کرد بر قدم

ص:۶۱

عالم. بدان که کتاب ایشان از اوّل تا آخر کفر و زندقه است از این نوع که یاد کردیم و گوید: خدای تعالی هرشب با درّی بیضاء به آسمان دنیا آید تا در این زمین سخن گوید، و دیگر با ابدالان سخن گوید، دیگر با کسانی که عاشق او باشند و نام های ایشان بنویسد تا آن روز که روح را به روح و نور را به نور جزا دهند آنگه زمین را پر از خیرات و برکات کند و بعد از آن با عزّ و جلال و عظمت خود رود. و حلاج نامه ای نوشت به یکی ازاصحاب خویش در آن نامه نوشته بود من الله إلی فلان بن فلان. از او پرسیدند که خطّ تو است؟ گفت: بلی».(۱)

حلاج و حلاجیّه ملعون و مطرود خاندان وحی هستند

۱- تبصره العوامّ، سیّد مرتضی داعی رازی قدّس سرّه:۱۲۲۱۲۶.

ص:۶۲

حلاج، مورد لعن الله و امام زمان عجّل الله فرجه بوده است و ارتداد خود را با کارهایی که می کرده و گفتاری که از وی سرزده و بحث هایی که در آن ها مغلوب می شده آشکار کرده، زیرا اگر واقعاً نماینده امام زمان بود، می بایست به آنچه از او درخواست شد، جواب می داد و آن ها را به انجام می رساند و کسانی که می گویند او «انا الحق» گفته که در واقع این حرف نیز نشانه کفر اوست؛ زیرا تا آنجا که روایات معتبر از شیعه و عمری نقل شده حتّی پیامبرِ عزیزمان صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز چنین سخنی نفرموده اند در واقع می خواهند روی حقیقت پرده انداخته و او را مردی عارف معرّفی کنند و در این مورد نیز بنا بر توقیع شریفی که از نظر شما گذشت کسانی که از او حمایت و جانب داری می کنند، مورد لعن خدا و رسولش و امام زمان عجّل الله فرجه قرار می گیرند.

حلاج ادّعاهای دروغینی مبنی بر اظهار معجزه داشته و کفر و ارتداد او چون کفر ابلیس مشهور بوده است. و در این میان بیداری رهبران شیعه مانع از اِعمال فریبکاری فریبکاران است.

خاتمه

ص:۶۳

در پایان امیدوارم توانسته باشم مدارکی دالّ بر کفر و ارتداد حلاج و دار و دسته اش را گردآورده باشم تا راهگشای جویندگان نور باشـد. پس ای مؤمنان! تقوا پیشه کرده و گوش به هر نوایی نـداده و دل به هر مطلبی ندهیـد و قرآن و سنّت مطهّره عترت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم را ملاک در همه امور به ویژه امر معرفت قرار دهید، و دین خود را به باد نداده با پیروی از ثقلین (قرآن و عترت «سنّت مطهّره حضرات اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله و سلامه علیهم») سعادت دنیا وآخرت را کسب کنید و دست رد بر سینه نا اهلان بزنید. از مداومت در خواندن دعای معرفت(۱) و اندیشه درآن درزمان غیبت غافل نشوید.

«اللّهُمَّ اِنّا نَشْکُو اِلَیْکَ فَقْدَ نَبِیِّنا، وَ غَیْبَهَ اِمامِنا، وَ کَثْرَهَ عَدُوِّنا، وَ شِدَّهَ الْفِتَنِ بِنا، وَ تَظاهُرَ الزَّمانِ عَلَیْنا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَعِنّا عَلی ذلِکَ بِفَتْحٍ مِنْکَ تُعَجِّلُهُ، وَ بِضُرٍّ تَکْشِفُهُ، وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَ سُلْطانِ حَقٍّ تُظْهِرُهُ، وَ رَحْمَهٍ مِنْکَ تُجَلِّلُناها، وَ عافِیَهٍ مِنْکَ

۱- «اللّهمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ، فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ، لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اللّهمَّ عَرِّفْنی رَسولَکَ، فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسولَکَ، لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ، اللّهمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ، فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ، ضَلَلْتُ عَنْ دینی».

ص:۶۴

تُلْبِسُناها، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».(۱)

و آخر دعوانا أن الحمدلله ربّ العالمین و السّلام علی من اتّبع الهدی

تمام شد در طلوع فجر بعثت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله

رجب المرجّب ۱۴۱۷ق حیدر حسین حیدر التربتی الکربلائی

عفی الله عن والدیه و عنه

ملحقات

دین اسلام را کامل و منکر کمال دین کافر است

۱- تهذیب الأحکام:۳/۱۱۰.

ص:۶۵

حضـرت الله جـلّ جلالـه تمـام نیازهـای بشـر را از طریق وحی تنزیلی و تـأویلی تأمین فرموده است و نیازی به علومی که زاییـده عقل ناقص و نسبی بشر عادّی باشد، نیست و معرفت مگر از راه تعلیمات الهی به واسطه رسول الله و امین وحی و وحی حاصل نشود.

حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام به طلحه فرمود: یـاطَلْحَهُ! اِنَّ کُـلَّ آیَهٍ اَنْزَلَهَا اللهُ [فی کِتابِهِ] عَلی مُحَمَّدٍ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّمُ عِنْدِی بِاِمْلاءِ رَسُولِ اللهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّمُ [وَ خَطّی بِیَدی، وَ تَاْوِیلُ کُلِّ آیَهٍ اَنْزَلَهَا اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمُ]، وَ کُلُّ حَلالِ اَوْ حَرام، اَوْ حَدٍّ اَوْ حُکْمٍ، اَوْ اَیُّ شَـیْ ءٍ تَحْتاجُ اِلَیْهِ الْاُمَّهُ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ عِنْدی، مَکْتُوبٌ بِاِمْلاءِ رَسُولِ اللهِ وَ خَطِّ یَدی، حَتّی اَرْشُ الْخَدْشِ(۱)... ای طلحه! همانا هر آیه ای که الله تعالی بر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل فرمود، به املای پیامبر و

۱- کتاب سلیم بن قیس هلالی:۲/۶۳۶ ح۱۱ از ابان، از سلیم. و در کتاب شریف الإحتجاج:۱/۱۴۵از سلیم بن قیس هلالی با اختلافی.

ص:۶۶

خطّ خودم نزد من است و تاویل هر آیه ای که الله بر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل فرموده و هر حلال و حرامی یا حدّ و یا حکمی که تا روز قیامت مورد احتیاج امّت باشد، نوشته آن نزد من است به املای پیامبر و خط خودم حتّی جریمه خدشه... .

عمر بن قیس الماصر گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: اِنَّ اللهَ لَمْ یَدَعْ شَیْئاً تَحْتاجُ اِلَیْهِ الْاُمَّهُ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ اِلاّ اَنْزَلَهُ فی کِتابِهِ، وَ بَیَّنَهُ لِرَسُولِهِ، وَ جَعَلَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ حَدّاً، وَ جَعَلَ عَلَیْهِ دَلیلاً یَدُلُّ عَلَیْهِ(۱) به راستی حضرت الله چیزی که امّت بدان نیازمند

۱- بصائر الدرجات:۱/۶ ب۳ ح۳ حدّثنا عبد الله بن جعفر، عن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن المنذر، عن عمر بن قیس الماصر، عن أبی جعفر علیه السّلام. و در آن حدیث۴ و روی إبراهیم بن هاشم، عن یحیی بن أبی عمران، عن یونس، عن الحسین بن منذر، عن عمر بن قیس، عن أبی جعفر علیه السّلام مانند آن . و در کتاب شریف تفسیر عیّاشی:۱/۶ ح۱۳- عن عمرو بن قیس، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: سمعته یقول: اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَدَعْ شَیْئاً مانند البصائر با اختلافی اندک و اضافه وَ جَعَلَ عَلی مَنْ تَعَدّی الْحَدَّ حَدّاً . و در کتاب کافی شریف:۱/۵۹ باب الردّ إلی الکتاب و السنّه و... ح۲- علیّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن حسین بن المنذر، عن عمر بن قیس، عن أبی جعفر علیه السّلام قال سمعته یقول: مانند البصائر با اختلافی اندک و اضافه: وَ جَعَلَ عَلی مَنْ تَعَدّی الْحَدَّ حَدّاً. و در کتاب کافی شریف:۷/۱۷۵ باب التحدید... ح۱۱ به سندش مانند روایت اوّلش، مانند البصائر با اختلافی اندک و اضافه: وَ جَعَلَ عَلی مَنْ تَعَدَّی الْحَدَّ حَدّاً.

ص:۶۷

باشند تا روز قیامت وانگزارده جز اینکه در کتابش نازل کرده است، و برای رسولش بیان فرموده، و برای هر چیز حدّ (مرز، خطّ قرمز) و دلیلی که بر آن راهنمایی کند مقرر کرده است.

عبدالعزیز بن مسلم گوید: ما در ایّام علی بن موسی الرّضا علیه السّلام در مرو بودیم، در آغاز ورود خود، روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدیم و در موضوع امر امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود گفتگو کردیم و من شرفیاب حضور سرورم امام رضا علیه السّلام شدم و برّرسی های مردم را در امر امامت به عرض او رسانیدم، تبسّمی کرد و فرمود: یا عَبْدَالْعَزیزِ! جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ، اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمُ حَتّیٰ اَکْمَلَ لَهُ الدّینَ، وَ اَنْزَلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنَ فیهِ تِبْیانُ کُلِّ شَیْ ءٍ، بَیَّنَ فیهِ الْحَلالَ وَ الْحَرامَ، وَ الْحُدُودَ وَ الْاَحْکامَ، وَ جَمیعَ ما یَحْتاجُ

ص:۶۸

اِلَیْهِ النّاسُ کَمَلاً، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ. وَ اَنْزَلَ فی حَجَّهِ الْوَداعِ وَ هِیَ آخِرُ عُمُرِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمُ: اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً، وَ اَمْرُ الْاِمامَهِ مِنْ تَمامِ الدّینِ، وَ لَمْ یَمْضِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمُ حَتّیٰ بَیَّنَ لِاُمَّتِهِ مَعالِمَ دینِهِمْ، وَ اَوْضَحَ لَهُمْ سَبیلَهُمْ، وَ تَرَکَهُمْ عَلیٰ قَصْدِ سَبیلِ الْحَقِّ، وَ اَقامَ لَهُمْ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلامُ عَلَماً وَ اِماماً، وَ ما تَرَکَ لَهُمْ شَیْئاً تَحْتاجُ اِلَیْهِ الْاُمَّهُ اِلاّ بَیَّنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ اَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یُکْمِلْ دینَهُ، فَقَدْ رَدَّ کِتابَ اللهِ، وَ مَنْ رَدَّ کِتابَ اللهِ فَهُوَ کافِرٌ بِهِ،... (۱)

ای عبدالعزیز! این مردم نادانند و از رأی و دین خود

۱- در کتاب شریف الکافی:۱/۱۹۸ باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته... ح ۱- أبو محمّد القاسم بن العلاء رحمه الله رفعه، عن عبد العزیز بن مسلم قال: کنّا مع الرّضا علیه السّلام بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعه فی بدء مقدمنا فأداروا أمر الإمامه و ذکروا کثره اختلاف النّاس فیها فدخلت علی سیّدی علیه السّلام فأعلمته خوض النّاس فیه فتبسّم علیه السّلام ثمّ قال:. و در کتاب شریف الغیبه نعمانی:۲۱۷ب۱۳ ح۶ أخبرنا محمّد بن یعقوب قال: حدّثنا أبو القاسم بن العلاء الهمدانیّ، رفعه عن عبد العزیز بن مسلم مانند کافی شریف با اندک اختلافی .و در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه:۲/۶۷۵ ب۵۸ ح۳۲ حدثنا محمد

ص:۶۹

(۱)

۱- بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب قال: حدثنا أبو محمد القاسم بن العلاء قال: حدثنی القاسم بن مسلم، عن أخیه عبد العزیز بن مسلم و حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن علی المروزی قال: حدثنا أبو حامد عمران بن موسی بن إبراهیم عن الحسن بن القاسم الرقام قال: حدثنی القاسم بن مسلم، عن أخیه عبد العزیز بن مسلم قال: کنا فی أیام علی بن موسی الرضا علیه السّلام بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعه من بدء مقدمنا فأداروا أمر الإمامه و ذکروا کثره اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی علیه السّلام فأعلمته خوضان الناس فتبسم علیه السّلام ثم قال:. حدیث مانند الکافی آمده و در آن است: یا عَبْدَ الْعَزیزِ بْنَ مُسْلِم!...خُدِعُوا عَنْ اَدْیانِهِمْ،...فیهِ تَفْصیلُ کُلِّ شَیْ ءٍ، ...، وَ تَرَکَهُمْ عَلی قَصْدِ الْحَقِّ،...، وَ ما تَرَکَ شَیْئاً تَحْتاجُ إلَیْهِ الْاُمَّهُ إلّا بَیَّنَهُ،... فَقَدْ رَدَّ کِتابَ اللهِ الْعَزیزِ، وَ مَنْ رَدَّ کِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ کافِرٌ،... . و در کتاب شریف الأمالی شیخ صدوق:۶۷۴ المجلس۹۷ ح۱ حدّثنا الشیخ الجلیل أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه رض قال: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل قال: حدّثنا محمّد بن یعقوب قال: حدّثنا أبو محمّد القاسم بن العلاء، عن عبد العزیز بن مسلم قال: کنّا فی أیّام علیّ بن موسی الرضا بمرو فاجتمعنا فی مسجد جامعها فی یوم جمعه فی بدء مقدمنا فأدار الناس أمر الإمامه و ذکروا کثره اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیّدی و مولای الرضا فأعلمته ما خاض الناس فیه فتبسّم ثمّ قال : مانند روایت کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه با اختلافی اندک .

ص:۷۰

فریب خورده اند.

به راستی خدای عزّوجلّ جان پیامبرش را نگرفت تا اینکه دین را برای او کامل کرد، و قرآنی به او فرستاد که شرح هر چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده و فرموده: «ما در این کتاب چیزی را فرو گزار نکردیم»، در سفر حجّه الوداع که آخر عمر پیغمبر بود چنین نازل فرمود: «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت

(۱)

۱- و در کتاب شریف عیون أخبار الرضا علیه السّلام:۱/۲۱۶ ب۲۰ ح۱ و کتاب شریف معانی الأخبار:۹۶ باب معنی الإمام المبین...ح۲ حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانیّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمّد بن علیّ الهارونیّ قال: حدّثنی أبو حامد عمران بن موسی بن إبراهیم عن الحسن بن القاسم الرقّام قال: حدّثنی القاسم بن مسلم عن أخیه عبد العزیز بن مسلم با اختلافی اندک . و در کتاب شریف الإحتجاج:۲/۴۳۳ و عن القاسم بن مسلم، عن أخیه عبد العزیز بن مسلم قال: کنا فی أیّام علی بن موسی الرضا علیه السّلام بمرو فاجتمعنا فی جامعها فی یوم جمعه فی بدو قدومنا فأدار الناس أمر الإمامه و ذکروا کثره اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیّدی و مولای الرضا علیه السّلام فأعلمته ما خاض الناس فیه فتبسّم ثم قال : و ذکر نمود حدیث را مانند مصادر پیشین با اختلافی . و در کتاب شریف تحف العقول:۴۳۶ از عبد العزیز بن مسلم:.

ص:۷۱

خود بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، تا دین شما باشد» و امر امامت از کمال دین است. پیغمبر از دنیا نرفت تا اینکه برای مردم همه معالم دین آن ها را بیان کرد، و راه آنان را بر ایشان روشن ساخت، و آن ها را بر جاده حق واداشت، و علی علیه السّلام را برای آن ها رهبر و پیشوا ساخت، و از چیزی که مورد نیاز امّت باشد صرف نظر نکرد تا اینکه آن را بیان نمود. هر که گمان برد که خدا دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده است، و هر که کتاب خدا را رد کند کافر است... .

اخذ علم و معرفت و ... از غیر اهل بیت نبوّت علیهم السّلام

ص:۷۲

ممنوع بوده و شرک و کفر و بدعت و ضلالت و موجب خلود در آتش است

... فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ(۱) ... پس باید از اهل ذکر (آل محمّد صلّی الله علیهم) بپرسید، اگر نمی دانید.

از زید بن ثابت روایت است که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ: کِتابَ اللهِ، وَ عَلِیَ بْنَ اَبی طالِبٍ، وَ اعْلَمُوا اَنْ عَلِیّاً لَکُمْ اَفْضَلُ مِنْ کِتابِ اللهِ، لِاَنَّهُ مُتَرْجِمٌ لَکُمْ عَنْ کِتابِ اللهِ تَعالی(۲) بدرستی که من دو چیز گران بها را در میان

۱- (۱۶) سوره النحل الآیه۴۴ و (۲۱) سوره الأنبیاء الآیه۸.

۲- – مائه منقبه من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمّه: ۱۶۱ المنقبه۸۶ حدّثنا محمّد بن علیّ بن سکّر رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن القاسم قال: حدّثنی عبّاد بن یعقوب قال: أخبرنا شریک، عن الرّکین بن الرّبیع، عن القاسم بن حسّان، عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم :. إرشاد القلوب إلی الصواب: ۲/۳۷۸ عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم :اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ: کِتابَ اللهِ، وَ عَلِیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ، وَ اِنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ هُوَ اَفْضَلُ لَکُمْ مِنْ کِتابِ اللهِ، لِاَنَّهُ یُتَرْجِمُ لَکُمْ کِتابَ اللهِ . البرهان فی تفسیر القرآن: ۱/۲۹ ب۳ ح۸۵/ ۳۲ از الإرشاد و مائه منقبه، و در ج۱/۶۴ ب۱۲ ح۲۰۱/ ۱۶ از مائه منقبه. إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات: ۳/۲۵۹ الفصل۱۸ ح۲۳۴ از الإرشاد.

ص:۷۳

شما می گذارم: کتاب الله و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. بدانید به راستی که علی برایتان از کتاب الله برتر است چرا که کتاب الله تعالی را برای شما تفسیر کننده است.

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بر منبر بالا رفتند و پس از آنکه مردم جمع شدند فرمودند: یامَعْشَرَ الْمُؤْمِنِینَ! اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَوْحی اِلَیَّ اَنّی مَقْبُوضٌ وَ اَنَّ ابْنَ عَمّی عَلِیّاً مَقْتُولٌ،... اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَنْزَلَ عَلَیَّ الْقُرْآنَ، وَ هُوَ الَّذی مَنْ خالَفَهُ ضَلَّ، وَ مَنِ ابْتَغی عِلْمَهُ عِنْدَ غَیْرِ عَلِیٍّ هَلَکَ، ... وَ لا تَخْلُفُونی فی اَهْلِ بَیْتی اِلّا بِالَّذی اُمِرْتُمْ بِهِ مِنْ حِفْظِهِمْ... وَ مَنْ طَلَبَ الْهُدی فی غَیْرِهِمْ فَقَدْ کَذَّبَنی ،...

ص:۷۴

و آله و سلّم المنبر فخطب و اجتمع الناس فقال: اِنَّ اللهَ تَعالی اَوْحی إِلَیَّ اَنی مَقْبُوضٌ... . و هذا الخبر رواه أبو الفرج المعافا بن زکریا، و أخطب خوارزم.

و در کتاب شریف تسلیه المجالس و زینه المجالس:۱/۲۵۸ روی عنه بالروایات القاطعه، و الآثار الساطعه، متّصله إلیه صلّی الله علیه و آله أنّه صعد المنبر فخطب بعد أن اجتمع الناس إلیه، فقال:، و مانند امالی شیخ صدوق را آورده است.

و کتاب مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین علیه السّلام:۸۰ و من ذلک ما رواه ابن عبّاس قال: خطب رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال: یا مَعاشِرَ النّاسِ! إِنَّ اللهَ اَوْحی اِلَیَّ اَنّی مَقْبوضٌ، وَ اَنَّ ابْنَ عَمّی هُوَ اَخی وَ وَصِیّی، وَ وَلِیُّ اللهِ وَ خَلیفَتی، ... اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَزَّلَ عَلَیَّ الْقُرْآنَ وَ عَلِیٌّ سَفیرُهُ، فَمَنْ خالَفَ الْقُرْآنَ ضَلَّ، وَ مَنِ ابْتَغی عِلْمَهُ مِنْ غَیْرِ عَلِیٍّ زَلَّ ،... . مَعاشِرَ النّاسِ! اَلا إِنَّ اَهْلَ بَیْتی خاصَّتی وَ قَرابَتی، وَ اَوْلادی وَ ذُرِّیَّتی وَ لَحْمی وَ دَمی وَ ... وَ مَنْ طَلَبَ الْهُدی مِنْ غَیْرِهِمْ فَقَدْ کَذَّبَنی،... .

و در دائره المعارف شریف وسائل الشیعه:۲۷/۱۸۶ ب۱۳ ح۳۳۵۶۰ – ۲۹ و بحار الأنوار:۳۸/۹۴ ب۶۱ ح۱۰ و إثبات الهداه:۳/۵۶ الفصل۷ ح۲۲۵ از امالی صدوق.

و در کتاب شریف التحصین:۵۹۸ و ۵۹۹ ب۴ فیما نذکره من قول رسول الله صلّی الله علیه و آله عن علیّ علیه السّلام إنّه أخوه و وزیره و خلیفته و هو إمام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین نذکر ذلک من کتاب نور الهدی أیضا. فقال ما هذا لفظه: محمّد بن عمر الحافظ البغدادی قال: حدّثنی أبو عبد الله محمّد بن ثابت من کتابه قال: حدّثنا محمّد بن العبّاس و أبو جعفر الخزاعی قالا: حدّثنا الحسن بن الحسین العرنی قال: حدّثنا عمر بن ثابت، عن عطاء بن السائب، عن أبی یحیی، عن ابن عبّاس قال: صعد رسول الله صلّی الله علیه و آله المنبر و اجتمع الناس إلیه فخطب فقال : یا مَعاشِرَ الْمُؤْمِنینَ! اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَوْحی اِلَیَّ اَنّی مَقْبُوضٌ، وَ اَنَّ ابْنَ عَمّی مَقْتُولٌ،..اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْزَلَ عَلَیَّ الْقُرْآنَ وَ هُوَ الَّذی مَنْ خالَفَهُ ضَلَّ، وَ مَنِ اتَّبَعَ عِلْمَهُ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ عَلِیٍّ هَلَکَ،... وَ لا تُخالِفُونی فی اَهْلِ بَیْتی اِلّا بِالَّذی اَمَرْتُکُمْ بِهِ مِنْ حِفْظِهِم ،...وَ مَنْ خَذَلَهُمْ خَذَلَنی، وَ مَنْ طَلَبَ غَیْرَهُمْ فَقَدْ کَذَّبَنی،... .

و شرح إحقاق الحقّ و ازهاق الباطل:۲۴/۱۹۹ از کتاب آل محمّد:۲۸۱: قال رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم: یا مَعاشِرَ الْمُؤْمِنینَ! اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَوْحی اِلَیَّ اَنّی مَقْبُوضٌ، اَقولُ لَکُمْ قَوْلاً اِنْ عَمِلْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ وَ اِنْ تَرَکْتُموهُ هَلَکْتُمْ، اِنَّ اَهْلَ بَیْتی وَ عِتْرَتی هُمْ خاصَّتی وَ حامَّتی، وَ اِنَّکُمْ مَسْؤلونَ عَنِ الثَّقَلَیْنِ: کِتابَ اللهَ وَ عِتْرَتی، اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلّوا، فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفونِّی فیهِما.

أخرجه فی «المناقب» عن احمد بن عبد الله بن سلام، عن عطاء بن السائب، عن أبی یحیی، عن ابن عبّاس.

ص:۷۵

ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم گرد او جمع شدند فرمود: ای مؤمنان! همانا حضرت الله بر من وحی کرده است که من جان می دهم و پسرعمویم علی کشته می شود،... به راستی الله عزّوجل قرآن را

ص:۷۶

بر من فرو فرستاد (همان) که هرکس مخالفتش کند گمراه است، و هر که علم قرآن از نزد غیر علی جوید هلاک گردد،... و پس از من با خاندانم جز آنکه دستور حفظ آن ها را دادم عمل نکنید،... و هر که از غیر آن ها هدایت جوید مرا تکذیب کرده... .

زید شهید فرزند امام زین العابدین علیه السّلام از پدر و از جدّ گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السّلام از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت می کند که فرمود:... مَنْ اَحَبَّنا اَهْلَ الْبَیْتِ فِی اللهِ حُشِرَ مَعَنا، وَ اَدْخَلْناهُ مَعَنَا الْجَنَّهَ. یَابْنَ بُکَیْرٍ! مَنْ تَمَسَّکَ بِنا فَهُوَ مَعَنا فِی الدَّرَجاتِ الْعُلی(۱)... ... هر که ما اهل بیت (نبوّت) را

۱- کتاب شریف کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمّه الإثنی عشر:۲۹۸-۳۰۰ حدّثنا علیّ بن الحسن بن محمّد قال: حدّثنا هارون بن موسی ببغداد فی صفر سنه إحدی و ثمانین و ثلاثمائه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد المقری مولی بنی هاشم فی سنه أربع و عشرین و ثلاثمائه قال أبو محمّد: و حدّثنا أبو حفص عمر بن الفضل الطبری قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الفرغانی قال: حدّثنا عبد الله بن محمّد ابن عمرو البلوی قال أبو محمّد: و حدّثنا عبد الله بن الفضل بن هلال الطائی بمصر قال: حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عمر بن محفوظ البلوی قال: حدّثنی إبراهیم بن عبد الله بن العلاء قال: حدّثنی محمّد بن بکیر قال: دخلت علی زید بن علیّ علیهما السّلام و عنده صالح ابن بشر فسلّمت علیه و هو یرید الخروج إلی العراق فقلت له: یا ابن رسول الله حدثنی بشی ء سمعته من أبیک علیه السّلام فقال نعم حدّثنی أبی عن جدّه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:. و کتاب شریف إرشاد القلوب إلی الصواب:۲/۴۱۴ یرفعه المفید محمّد بن محمّد بن النعمان قدّس الله تعالی روحه إلی زید الشهید قال: دخل أحمد بن بکر علی زید بن علیّ علیهما السّلام فقال: یا ابن رسول الله! حدّثنی من فضل ما أنعم الله تعالی علیکم. قال: نعم حدّثنی أبی، عن أبیه، عن جدّه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ... یَا ابْنَ بَکْرٍ! مَنْ اَحَبَّنا فِی اللهِ حُشِرَ مَعَنا، وَ اَدْخَلْنَاهُ مَعَنا. یَا ابْنَ بَکْرٍ! مَنْ تَمَسَّکَ بِنا فَهُوَ مَعَنا فِی الدَّرَجاتِ الْعُلی. بحار الأنوار:۴۶/۲۰۱ ب۱۱ ح۷۷ از کفایه الأثر.

ص:۷۷

دوست داشته باشد با ما محشور می شود، و با خود او را به بهشت می بریم. ای فرزند بکیر! هر که به دامن ما چنگ زند در مقام های عالی بهشت با ما خواهد بود... .

از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت شده است که فرموده باشند: ...[وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یُبْغِضُ مِنْ عِبادِهِ الْمُتَلَوِّنَ، فَلا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَ وَلایَهِ] اَهْلِ الْحَقِّ، فَاِنَّهُ [فَاِنَّ] مَنِ اسْتَبْدَلَ بِنا هَلَکَ، وَ مَنِ اتَّبَعَ اَمْرَنا لَحِقَ، وَ مَنْ سَلَکَ غَیْرَ طَریقِنا غَرِقَ...(۱) ... و بدانید که الله تبارک و تعالی از میان

۱- تفسیر شریف فرات کوفی:۳۶۶ -۳۶۷ حدّثنی عبید بن کثیر معنعناً، عن [امیرالمؤمنین] علیّ [بن ابی طالب] علیهما السّلام قال:.

ص:۷۸

بنـدگانش، شـخص رنگارنگ را (کسانی که ثبات عقیـده ندارنـد) مبغوض می دارد، بنابراین از حق و ولایت اهل حق زایل نشوید، پس براستی که کسـی که دیگری را با ما تبدیل کند هلاک می گردد، و هر کسـی که از ما پیروی کند (به حقیقت و بهشت) ملحق می شود، و کسی که جز راه ما اهل بیت را سلوک کند غرق می شود،... .

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در اوّلین خطبه ای که پس از کشته شدن عثمان ایراد نمودند فرمودند: ...وَ بِنا فَتَحَ اللّهُ لا بِکُمْ، وَ بِنا یَخْتِمُ لا بِکُمْ...(۱) ... و حضرت الله به (سبب و وسیله) ما اهل بیت (تکوین وتشریع را) آغاز نمود، و به ما آن را پایان داد... .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصیّت خود به کمیل بن زیاد فرمودند: ... یا کُمَیْلُ! ما مِنْ عِلْمٍ اِلّا اَنَا اَفْتَحُهُ، وَ ما مِنْ شَیْ ءٍ

۱- دائره المعارف بزرگ و شـریف بحارالأنوار:۳۲/۹ ب۱ ح۳ از الإرشاد شـیخ مفید قدّس سـرّه الشـریف قال: روت الخاصّه و العامّه عـن أمیر المـؤمنین صــلوات الله علیـه و ذکر ذلــک أبـو عبیــده معمر بـن المثّنی وغیره ممّـن لا یـتّهمه خصـوم الشّـیعه فی روایتـه أنّ أمیرالمؤمنین علیه السّلام قال فی أوّل خطبهخطبها بعد بیعه النّاس له علی الأمر و ذلک بعد قتل عثمان بن عفّان:.

ص:۷۹

(سِرٍّ) اِلاّ وَ الْقائِمُ یَخْتِمُهُ. یا کُمَیْلُ! ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، وَ اللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ. یا کُمَیْلُ! لا تأْخُذْ اِلاّ عَنّا تَکُنْ مِنّا... (۱) ای کمیل! هیچ دانشی نیست مگر آنکه من آن را آغاز کنم، و هیچ چیزی (از دانش و رازی) نیست جز آنکه قائم علیه السّلام به پایان رساند. ای کمیل! اینان فرزندانی هستند که برخی از آنان از برخی دیگرند، و خدا شنونده و داناست. ای کمیل، جز از ما مگیر تا از ما گردی...
.

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه ای فرمودند: ... وَ اَبْعِدُوا رَحِمَکُمُ اللهُ مِمَّنْ اَخْفَی الْغَدْرَ، وَ طَلَبَ الْحَقَّ مِنْ غَیْرِ اَهْلِهِ فَتاهَ،... (۲) ... الله شما را رحمت نماید و دوری کنید

۱- مستدرک الوسائل:۱۵/۱۶۶ب۶۱ ح۱۷۸۷۸- ۱- از بشاره المصطفی: عن أبی الْبقاء إبراهیم بن الحسین، عن أبی طالب محمّد بن الحسن، عن أبی الحسن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن وهبان، عن علیّ بن أحمد العسکریّ، عن أبی سلمه أحمد بن المفضّل، عن أبی علیّ راشد بن علیّ، عن عبد الله، عن حفص، عن محمّد بن إسحاق، عن سعد بن زید بن أرطأه:. و وسائل الشیعه:۲۷/۱۰۳ ح۳۳۳۲۸- از تحف العقول: عن امیرالمؤمنین علیه السّلام أنّه قال لکمیل بن زیاد فی وصیّته له: «...یا کُمَیْلُ! لا تَأْخُذْ اِلاّ عَنّا تَکُنْ مِنّا...»

۲- بحارالأنوار:۲۹/۵۵۸ از کتاب الإرشاد لکیفیّه الطّلب فی أئمّه العباد تصنیف محمّد ابن الحسن الصّفّار.

ص:۸۰

از کسانی که بی وفایی (و ناجوان مردی) را مخفی نموده اند، و حق را از غیر اهل حق طلب نموده و سرگردان شده اند... .

امام علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام فرمودند: ... مَنْ فارَقَنا هَلَکَ، وَ مَنْ تَبِعَنا نَجا، وَ الْمُفارِقُ لَنا وَ الْجاحِدُ لِوَلایَتِنا کافِرٌ، ... نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ تَبِعَنا، وَ هُدًی لِمَنِ اهْتَدی بِنا، وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ مِنّا فَلَیْسَ مِنَ الْإِسْلامِ فی شَیْ ءٍ، وَ بِنا فَتَحَ اللهُ الدّینَ وَ بِنا یَخْتِمُهُ، وَ بِنا اَطْعَمَکُمُ اللهُ عُشْبَ الْاَرْضِ، وَ بِنا اَنْزَلَ اللهُ قَطْرَ السَّماءِ، وَ بِنا آمَنَکُمُ اللهُ مِنَ الْغَرَقِ فی بَحْرِکُمْ، وَ مِنَ الْخَسْفِ فی بَرِّکُمْ، وَ بِنا نَفَعَکُمُ اللهُ فی حَیاتِکُمْ، وَ فی قُبُورِکُمْ، وَ فی مَحْشَرِکُمْ، وَ عِنْدَ الصِّراطِ، وَ عِنْدَ الْمیزانِ، وَ عِنْدَ دُخُولِکُمُ الْجِنانَ،(۱)... ...هر کسی که از ما [اهل

۱- تفسیر القمّی:۲/۱۰۴فإنّه حدّثنی أبی، عن عبد الله بن جندب قال: کتبت إلی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام أسأل عن تفسیر هذه الآیه «اللهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ ... وَ اللهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ» فکتب إلیّ الجواب: اَمّا بَعْدُ. تفسیر فرات الکوفی: ۲۸۳ ح۳۸۴ حدّثنی جعفر بن محمّد الفزاریّ معنعنا عن الحسین بن عبد الله بن جندب قال: أخرج إلینا صحیفه فذکر أنّ أباه کتب إلی أبی الحسن علیه السلام جعلت فداک إنّی قد کبرت و ضعفت و عجزت عن کثیر ممّا کنت أقوی علیه، فأحبّ جعلت فداک أن تعلّمنی کلاما یقرّبنی من ربّی و یزیدنی فهما و علما. فکتب إلیه: قَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکَ بِکِتابٍ فَاقْرَأهُ وَ تَفَهَّمْهُ... قالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ: ... مانند تفسیر شریف قمّی با اختلافی اندک . تفسیر فرات الکوفی: ۲۸۵ ح۳۸۵ حدّثنی علیّ بن الحسین [معنعنا] عن الأصبغ بن نباته قال: کتب عبد الله بن جندب إلی علیّ بن أبی طالب علیه السلام: جعلت فداک إنّی فی ضعف فقوّنی. قال: فأمر علیّ الحسن ابنه أن اکْتُبْ إِلَیْهِ کِتاباً. قال: فکتب الحسن :... مَنْ فارَقَنَا هَلَکَ مانند تفسیر شریف قمّی با اختلافی اندک .

ص:۸۱

بیت] جدا شود هلاک گردد، و کسی که از ما پیروی کند نجات یابد، و جدا شونده از ما و منکر ولایت ما کافر است،...ما [اهل بیت] نوری روشنگر برای کسی که از ما پیروی کند هستیم، و هدایت هستیم برای کسی که بخواهد به ما هدایت شود، و هرکس که با ما [اهل بیت] نباشد [در راه و پیرو ما نباشد] از اسلام نصیب و بهره ای ندارد.

همانا خدا به سبب ما دین را گشوده و به سبب ما به اتمام می رساند، و به سبب ما به شما از گیاهان زمین روزی می دهد، و همانا خداوند به سبب ما قطرات آب را از آسمان برای شما فرو می فرستد، و خداوند به خاطر ما [و انتساب شما به ما] شما را از غرق شدن در دریایتان و فرورفتن در بیابانتان حفظ می نماید، و

ص:۸۲

خداوند در زندگانی دنیا و در میان قبر و در روز محشر و هنگام عبور از پل صراط و هنگام ارزش گزاری اعمال و هنگام وارد شدن شما در بهشت، به سبب ما، شما را نفع می رساند... .

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در حدیث صحیح فرمود: ... وَ تَفَرَّقَتْ هٰذِهِ الْأُمَّهُ بَعْدَ نَبِیِّها صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلٰی ثَلاثٍ وَ سَبْعینَ فِرْقَهً، اثْنَتانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَهً فِی النّارِ، وَ فِرْقَهٌ فِی الْجَنَّهِ، وَ مِنَ الثَّلاثِ وَ سَبْعینَ فِرْقَهً ثَلاثَ عَشْرَهَ فِرْقَهً تَنْتَحِلُ وَلایَتَنا وَ مَوَدَّتَنا، اثْنَتَا عَشْرَهَ فِرْقَهً مِنْها فِی النّارِ، وَ فِرْقَهٌ فِی الْجَنَّهِ، وَ سِتُّونَ فِرْقَهً مِنْ سائِرِ النّاسِ فِی النّارِ (۱)... و این امّت پس از پیامبر خود صلّی الله علیه و آله و سلّم بر هفتاد و سه گروه، پراکنده شدند، که هفتاد و دو فرقه آن ها در آتش و یک فرقه در بهشت اند، و از این هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه باشند که خود را بسته به ولایت و مودّت ما (اهل بیت) می دانند، دوازده فرقه آن ها در آتش باشند و

۱- الکافی شریف:۸/۲۲۴ ح۲۸۳- محمّد بن یحیی، عن احمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن ابی خالد الکابلیّ، عن ابی جعفر علیه السّلام قال:. از او الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه تکمله الوسائل:۱/۴۴۸ ب۱۱۷ ح۶۲۵ و بحار الأنوار:۲۸/۱۳ ب۱ ح۲۱.

ص:۸۳

یک فرقه در بهشت باشند، و از سایر مردم نیز شصت فرقه در آتش هستند.

محدّث جلیل محمّد بن مسلم گوید: از امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنَ النّاسِ حَقٌّ وَ لا صَوابٌ وَ لا اَحَدٌ مِنَ النّاسِ یَقْضی بِقَضاءِ حَقٍّ اِلاّ ما خَرَجَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ، فَاِذا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْاُمُورُ، کانَ الْخَطاءُ مِنْهُمْ وَ الصَّوابُ مِنْ قِبَلِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ (۱) حق و درستی نزد هیچ کس نیست و هیچ کس به حق قضاوت نکند مگر آنچه از ما اهل بیت بیرون شده است (براساس گفتار و رفتار ما بیان گردد). و چون کارها بر آن ها پریشان می شد، خطا از آن ها بود و درست از جانب حضرت علی علیه السّلام بود.

۱- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم:۱/۵۱۹ ب۱۹ح۴ حدّثنا عبد الله بن جعفر، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن عبد الله بن مسکان، عن محمّد بن مسلم قال: سمعت اباجعفر علیه السّلام یقول :. الکافی:۱/۳۹۹ باب أنّه لیس شی ء من الحقّ فی ید الناس إلا ما خرج من عند الأئمّه علیهم السّلام...ح۱ علیّ بن إبراهیم بن هاشم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن محمّد بن مسلم قال: سمعت اباجعفر علیه السّلام یقول: لَیْسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ ... مانند البصائر ذکر شده است .

ص:۸۴

خثیمه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل کرد که شنیدم می فرمود: نَحْنُ جَنْبُ اللهِ...مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَرِق،... فَمَنْ عَرَفَنا، وَ نَصَرَنا، وَ عَرَفَ حَقَّنا، وَ اَخَذَ بِاَمْرِنا، فَهُوَ مِنّا وَ اِلَیْنا(۱) ما جنب الله هستیم (کنایه از اینکه نزدیک ترین نسبت

۱- – کتاب شریف بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلی الله علیهم ۱/۶۲ ب۳ ح۱۰ حدّثنا عبد الله بن عامر، عن العبّاس بن معروف، عن عبد الرحمان بن أبی عبد الله البصری، عن أبی المعزی، عن أبی بصیر، عن خیثمه عن أبی جعفر علیه السّلام قال: سمعته یقول: . و کتاب شریف الهدایه الکبری:۲۳۹ ب۷ عن أبی حمزه الثّمالیّ، عن جابر بن یزید الجعفیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام فی حدیث له: ... نَحْنُ جَنْبُ اللهِ ... مَنْ تَمَسَّکَ بِنا نَجا وَ لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَرِقَ،...یا قَوْم! مَنْ عَرَفَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنا فَهُوَ مِنّا وَ إِلَیْنا. و کتاب إثبات الوصیه:۱۸۰ و روی عن محمّد الباقر علیه السّلام انّه قال: نَحْنُ جَنْبُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ... مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَرِقَ. وَ نَحْنُ الْقادَهُ الْغَرّاءُ الْمُحَجَّلونَ...فَمَنْ عَرَفَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنا فَهُوَ مِنّا وَ إِلَیْنا. و کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه:۱/۲۰۵ و ۲۰۶ب۲۱ ح۲۰ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن العبّاس بن معروف، عن عبد الله بن عبد الرحمان البصریّ، عن أبی المغراء، حمید بن المثنّی العجلیّ، عن أبی بصیر، عن خیثمه الجعفیّ، عن أبی جعفر علیه

ص:۸۵

(۱)

۱- السّلام قال: سمعته يقول : نَحْنُ جَنْبُ الله ،... مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَاَخَّرَ عَنّا غَرِق، ...فَمَنْ عَرَفَنا وَ اَبْصَرَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنـا فَهُوَ مِنّا وَ إِلَيْنا. و کتاب شریف عیون المعجزات:۷۵ -۷۷ روی عن ابی بصیر و کـان ضـریرا و قیـل أکمه قال: قلت لأبی جعفر البـاقر علیه السّـلام أنتم ورثه رسـول الله صـلّی الله علیه و آله و سلّم؟ فقـال لی: نَعَمْ رَسولُ اللهِ وارِثُ الْاَنْبِیـاءِ صَـلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ وَ نَحْنُ وَرَثَتُهُ وَ وَرَثَتُهُمْ، ... نَحْنُ جَنْبُ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ،...مَنْ تَمَسَّکَ بِنا نَجا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَوی، ... فَمَنْ عَرَفَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنا فَهُوَ مِنّا وَ إِلَيْنا. و کتاب شریف الأمالی الطوسیّ:۶۵۴ مجلس۳۴ ح۱۳۵۴- ۴- أخبرنا الحسین بن عبیـد الله، عن العلویّ، قال: حدّثنا محمّد بن إبراهیم، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن أبی المغراء، عن أبی بصیر، عن خیثمه، قال: سمعت الباقر علیه السّلام یقول: نَحْنُ جَنْبُ اللهِ، ... مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ اُصُولُ الدّین ... وَ نَحْنُ السَّبیلُ لِمَنِ اقْتَدی بِنا، ... وَ نَحْنُ الْقَناطِرُ، مَنْ مَضی عَلَیْنا سَبَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا مُحِقَ، ... فَمَنْ اَبْصَرَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنـا، فَهُوَ مِنّا وَ اِلَیْنـا. و کتاب شـریف مناقب آل أبی طالب علیهم السـلام:۴/۲۰۶ و ۲۰۷خیثمه قال: سـمعت الباقر علیه السّـلام یقـول: نَحْنُ جَنْبُ اللهِ ... وَ نَحْنُ الْهُدی ... مَنْ تَمَسَّکَ بِنـا لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَرِقَ،... وَ نَحْنُ حَرَمُ اللهُ، وَ نَحْنُ لَلطَّریقُ، وَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیمُ إِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ، ...وَ نَحْنُ اُصُولُ الـدّینِ،... وَ نَحْنُ السَّبیلُ لِمَنِ اقْتَدی بِنا، ...وَ نَحْنُ الْجُسُورُ، وَ نَحْنُ الْقَناطِرُ، مَنْ مَضی عَلَیْنا سَبَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا مُحِقَ،...مَنْ اَبْصَرَ بِنا وَ عَرَفَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنا فَهُوَ مِنّا. و کتـاب شـریف إرشاد القلوب إلی الصواب:۲/۴۱۸ یرفعه إلی خیثمه الجعفیّ، عن أبی جعفر علیه السّلام قـال سـمعته یقول: نَحْنُ جَنْبُ اللهِ، ... وَ نَحْنُ اَئِمَّهُ الْهُدی،... مَنْ تَمَسَّکَ بِنـا لَحِقَ، وَ مَنْ تَاَخَّرَ عَنّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ الطَّریقُ الْواضِحُ، وَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیمُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ،... وَ نَحْنُ الـدّینُ،... وَ نَحْنُ السِّراجُ لِمَنِ اسْتَضاءَ بِنا، وَ نَحْنُ السَّبیلُ لِمَنِ اقْتَدی بِنا،... وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَناطِرُ، مَنْ مَضی عَلَیْها لَمْ یُسْبَقْ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها مُحِقَ،... فَمَنْ عَرَفَنا وَ اَبْصَرَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ بِاَمْرِنا فَهُوَ مِنّا وَ اِلَیْنا. و کتاب شریف غرر الأخبار:۲۹۹ الفصل۲۳ أبو بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام، قـال: سـمعته یقـول: نَحْنُ حِزْبُ اللهِ، ...وَ اَرْکـانُ دینِهِ، ... وَ نَحْنُ اَئِمَّهُ الْهُدی، وَ مَصابیحُ الـدُّجی، وَ اُمَنـاءُ الـدِّینِ، ...مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ السَّبیلُ لِمَنِ اهْتَدی، وَ نَحْنُ الْهُداهُ اِلَی اللهِ، ... وَ نَحْنُ الْجُسورُ وَ الْقَناطِرُ، ...فَمَنْ عَرَفَنا وَ نَصَرَنا وَ عَرَفَ حَقَّنا وَ اَخَذَ عَنّا، فَهُوَ مِنّا وَ النّاجی مَعَنا غَداً.

ص:۸۶

به الله هستیم)، ... هرکس به ما تمسّک جوید، (به درجه رضای الهی) خواهد رسید، و هر که از ما تخلّف ورزد (در گمراهی) غرق شود. هرکس ما را بشناسد، یاری کند، عارف به حقّ ما بوده و دستور ما را بپذیرد، از ماست و بازگشت (و حساب) او به سوی ما است.

ص:۸۷

حدیث و سخن اهل بیت علیهم السّلام سخن خداست

امام به حق ناطق جعفر صادق علیه السّلام فرمود: حَدیثی حَدیثُ اَبی، وَ حَدیثُ اَبی حَدیثُ جَدّی، وَ حَدیثُ جَدّی حَدیثُ الْحُسَیْنِ، وَ حَدیثُ الْحُسَیْنِ حَدیثُ الْحَسَنِ، وَ حَدیثُ الْحَسَنِ حَدیثُ اَمیرالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَ حَدیثُ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ حَدیثُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمُ، وَ حَدیثُ رَسُولِ اللهِ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ(۱) حدیث (و سخن) من حدیث پدر من است، و حدیث پدرم حدیث جدّ من است، و حدیث جدّم حدیث امام حسین است، و حدیث امام حسین حدیث امام حسن، و حدیث امام حسن حدیث

۱- الکافی:۱/۵۳ باب روایه الکتب و... ح۱۴ عن علیّ بن محمّد عن سهل بن زیاد عن أحمد بن محمّد عن عمر بن عبدالعزیز عن هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و غیره قالوا سمعنا اباعبدالله علیه السّلام یقول:، الإرشاد:۲/۱۸۶ مثله باختلاف و اختصار، إعلام الوری:۲۸۵ الفصل الرّابع عن الإرشاد مثله، الخرائج و الجرائح:۲/۸۹۴ کما فی الإرشاد، روضه الواعظین:۱/۲۱۰ کما فی الإرشاد، کشف الغمّه:۲/۱۷۰ کما فی الإرشاد، منیه المرید:۳۷۳ الفصل الأوّل مرسلاً عن هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و غیرهما کما فی الکافی، وسائل الشّیعه: ۲۷/۸۳ ب۸ ح۳۳۲۷۱ عن الکافی، بحارالأنوار:۲/۱۷۸ ب۲۳ ح۲۸ عن المنیه مثله.

ص:۸۸

امیرالمؤمنین علیهم السّلام است، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله است، و حدیث رسول الله کلام خداوند عزّوجل است (امامان و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از خود چیزی نمی گویند، و آنچه می گویند همانند قرآن، کلام الله می باشد).

از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که فرموده باشند: وَ اللهِ! ما جَعَلَ اللهُ لِاَحَدٍ خِیَرَهً فِی اتِّباعِ غَیْرِنا، وَ اِنَّ مَنْ وافَقَنا خالَفَ عَدُوَّنا، وَ مَنْ وافَقَ عَدُوَّنا فی قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ فَلَیْسَ مِنّا، وَ لا نَحْنُ مِنْهُمْ(۱) به خدا سوگند! خداوند برای کسی اختیار قرار نداده

۱- دائره المعارف شریف وسائل الشیعه:۲۷/۱۱۹ ب۹ ح۳۳۳۶۶- ۳۳- از (رساله ای که فقیه و محدّث جلیل سعید بن هبه الله راوندی در احوال احادیث اصحاب ما شیعیان و اثبات صحّت آن ها تالیف فرموده است) عن محمّد بن الحسن، عن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی عمیر، عن داود بن الحصین، عمّن ذکره ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:. و کتاب شریف الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه(تکمله الوسائل): ۱/۵۷۷ ب۳۰ ح۸۸۱ و کتاب شریف هدایه الأمّه إلی أحکام الأئمّه علیهم السّلام: ۸/۳۷۹ ح۲۱ و در آن فراز«وَاللهِ» نیست. و الفوائد المدنیّه، محمّد امین استرآبادی:۳۸۲ مانند الوسائل. و دائره المعارف بزرگ و شریف جامع احادیث الشیعه تالیف تحت اشراف آیه الله بروجردی قدّس سرّه:۱/۳۱۱ ح۵۷۷ (۱۰۹) از الوسائل.

ص:۸۹

است که از غیر ما (اهل بیت نبوّت) پیروی کند، و به راستی کسی که موافق ما می باشد با دشمنان ما مخالف است، و کسی که با دشمنان ما در سخنی یا کاری موافقت کند، از (شیعیان) ما نیست و ما هم از (امامان) او نیستیم.

محمّد بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: نَحْنُ جَنْبُ اللهِ، و... وَ بِنا فَتَحَ اللهُ، وَ بِنا خَتَمَ اللهُ، وَ نَحْنُ الْاَوَّلُونَ، وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ، وَ نَحْنُ اَخْیارُ الدَّهْرِ، وَ نَوامیسُ الْعَصْرِ، وَ نَحْنُ سادَهُ الْعِبادِ، وَ ساسَهُ الْبِلادِ، وَ نَحْنُ النَّهْجُ الْقَویمُ، وَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیمُ، وَ نَحْنُ عِلَّهُ الْوُجُودِ، وَ حُجَّهُ الْمَعْبُودِ. لا یَقْبَلُ اللهُ عَمَلَ عامِلٍ جَهِلَ حَقَّنا، وَ نَحْنُ قَنادیلُ النُّبُوَّهِ، وَ مَصابیحُ الرِّسالَهِ، وَ نَحْنُ نُورُ الْاَنْوارِ، وَ کَلِمَهُ الْجَبّارِ، وَ نَحْنُ رایَهُ الْحَقِّ الَّتی مَنْ تَبِعَها نَجا، وَ مَنْ تَاَخَّرَ عَنْها هَوی، وَ نَحْنُ اَئِمَّهُ الدّینِ، وَ قائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ، وَ نَحْنُ مَعْدِنُ النُّبُوَّهِ، وَ مَوْضِعُ الرِّسالَهِ، وَ اِلَیْنا تَخْتَلِفُ الْمَلائِکَهُ، وَ نَحْنُ سِراجٌ لِمَنِ اسْتَضاءَ، وَ السَّبیلُ لِمَنِ اهْتَدی، وَ نَحْنُ الْقادَهُ اِلَی الْجَنَّهِ، وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَناطِرُ، وَ نَحْنُ السَّنامُ الْاَعْظَمُ، وَ بِنا یَنْزِلُ الْغَیْثُ، وَ بِنا یَنْزِلُ الرَّحْمَهُ، وَ بِنا یُدْفَعُ الْعَذابُ وَ النَّقِمَهُ، فَمَنْ سَمِعَ هٰذَا الْهُدی فَلْیَتَفَقَّدْ فی قَلْبِهِ حُبَّنا، فَإِنْ وَجَدَ فیهِ الْبُغْضَ لَنا، وَ

ص:۹۰

الْاِنْكارَ لِفَضْلِنا، فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَواءِ السَّبيلِ، لِاَنّا حُجَّهُ الْمَعْبُودِ، وَ تَرْجُمانُ وَحْيِهِ، وَ عَيْبَهُ عِلْمِهِ، وَ ميزانُ قِسْطِهِ، وَ نَحْنُ فُرُوعُ الزَّيْتُونَهِ، و... (۱) همانـا مـا جنب الله هستيم و... و خـدا به سـبب و وسـيله ما آغاز نموده و پايان می بخشـد و همانا ما نخستين مخلوقات [برترين از تمـامی جهـات] و آخرين هستيم و ما نيكوترين افراد در روزگاران هستيم، و ما نواميس زمان هستيم، و همانا ما هستيم سـرور تمامی بنـدگان، و زمامـدار جهـان، و همانا ما هستيم مكتبِ محكم و اسـتوار، و صـراط مسـتقيم، و همانا ما هستيم سـبب ايجاد مخلوقات، و حجّت و دليل الله.

خداوند از هيچ عبادت كننده ای عبادتش را نخواهد پذيرفت در صورتی كه از حقوق ما آگاهی نداشته باشد، و بدان معترف نباشد. و به درستی كه مـا هستيم چراغـدان نبوّت و چراغهای رسالت، و ما هستيم نور روشـنايی ها [سـبب روشـنی آنچه نور می بخشـد]، و كلمه خداوند جبّار، و ما هستيم پرچم برافراشته حقيقت كه هر كس از آن پيروی بنمايد نجات يابد، و آنكه از آن به

۱- – دائره المعارف بزرگ و شريف بحارالأنوار:۲۶/۲۵۹ ب۵ ح۳۷: و روی عن محمّد بن سنان، عن أبی عبدالله عليه السّلام قال:.

ص:۹۱

عقب بیافتد گمراه شود، و ما هستیم امامان برحق از جانب حضرت الله بر دین اسلام، و رهبر پیشانی سفیدان از وضو، و ما هستیم معدن نبوّت، و محلّ قرار گرفتن رسالت پروردگار. و فرشتگان نزد ما آمد و شد می کنند، و ما هستیم چراغ برای آنکه به دنبال نور می گردد، و راه برای آنکه به دنبال راه هدایت است، و ما هستیم رهبرانی که به سویِ بهشت راهنمایی می کنند، و ما هستیم پل بر روی گذرگاه ها [راه رسیدن به رضای خداوند] و کوه های بزرگ، و همانا خداوند به سبب ما باران را فرو می فرستد، و رحمت خویش را جاری می سازد، و به سبب ما عذاب و سختی را دور می گرداند.

هرکس این هدایت را (ولایت ما اهل بیت) بشنود باید در قلب خود به دنبال محبّت ما بگردد، و اگر در قلبش بغض نسبت به ما اهل بیت را یافت و چنین می بیند که نمی تواند فضیلت و برتری های ما را بپذیرد و آن ها را انکار می نماید به تحقیق از راه راست گمراه گردیده، چرا که ما نشانه های پروردگار، و مترجمان (تبیین کنندگان) وحی، و خزانه علم الهی هستیم، و ما هستیم میزان و معیار در ترازوی عدل و قسط خداوند، و ما شاخه های درخت زیتون هستیم... .

تارک کتاب الله و سخن معصوم کافر است

ص:۹۲

یونس بن عبد الرحمان گوید: به حضرت ابوالحسن اوّل، امام موسی کاظم علیه السّلام عرض کردم: به چه چیز الله را یگانه دانم (و بپرستم)؟ فرمود: یایُونُسُ! لاـ تَکُونَنَّ مُبْتَدِعاً، مَنْ نَظَرَ بِرَاْیِهِ هَلَکَ، وَ مَنْ تَرَکَ اَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّهِ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ضَلَّ، وَ مَنْ تَرَکَ کِتَابَ اللهِ وَ قَوْلَ نَبِیِّهِ کَفَرَ (۱) ای یونس! هرگز بدعت گذار نباش، هر کس بر رأی و نظر خود، تکیه کرد هلاک شد و هرکس اهل بیت (معصوم) پیامبرش را ترک کرد گمراه شد، و هرکس کتاب الله و قول پیغمبرش را وانهاد، کافر شد.

حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا المرتضی علیه السّلام به یکی از اصحاب خود چنین فرمودند: ... یَا بْنَ اَبی مَحْمُودٍ! اذا اَخَذَ النّاسُ یَمیناً وَ شِمالاً فَالْزَمْ طَریقَتَنا، فَاِنَّهُ مَنْ لَزِمَنا لَزِمْناهُ، وَ مَنْ فَارَقَنا فَارَقْناهُ، اِنَّ اَدْنی ما یَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْاِیمانِ اَنْ یَقُولَ

۱- الکافی:۱/۵۶ باب البدع و الرأی و المقاییس...ح۱۰- محمّد بن أبی عبدالله رفعه، عن یونس بن عبد الرّحمان قال: قلت لأبی الحسن الأوّل علیه السّلام: بما أوحّد الله؟ فقال:. از او: وسائل الشیعه:۲۷/۴۰ ب۶ ح۳۳۱۵۷- ۷

ص:۹۳

لِلْحَصاهِ هٰذِهِ نَواهٌ ثُمَّ یَدینَ بِذٰلِکَ، وَ یَبْرَاَ مِمَّنْ خالَفَهُ. یَا ابْنَ اَبی مَحْمُودٍ! اِحْفَظْ ما حَدَّثْتُکَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَکَ خَیْرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ (۱) ... ای پسر ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست می روند تو ملازم راه ما باش، زیرا هر کس با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود، و هرکس از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد.

کمترین چیزی که باعث می شود انسان از ایمان بیرون رود این است که در مورد سنگریزه بگوید این هسته است و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبرّی جوید. ای پسر ابی محمود! آنچه را برایت گفتم حفظ کن و نگه دار که خیر دنیا و آخرت را برایت گرد آوردم.

۱- کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السّلام:۱/۳۰۳ - ۳۰۴ب۲۸ ح۶۳ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسین بن أحمد المالکیّ، عن أبیه، عن إبراهیم بن أبی محمود، عن علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام:. در کتاب شریف بشاره المصطفی لشیعه المرتضی:۲/۲۲۱ از الأمالی. و در وسائل الشیعه:۲۷/۱۲۸ ب۱۰ ح۳۳۳۹۴- ۱۳ و بحارالأنوار:۲/۱۱۵ ب۱۶ ح ۱۱۰ از العیون.

ص:۹۴

در کتاب شریف توحید مفضّل بن عمرو صفحه۶۹ از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که حضرت در حدیثی فرمودند: ... فَتَبّاً وَ خَیْبَهً وَ تَعْساً لِمُنْتَحِلِی الْفَلْسَفَهِ، کَیْفَ عَمِیَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هٰذِهِ الْخِلْقَهِ الْعَجیبَهِ حَتّی اَنْکَرُوا التَّدْبیرَ وَ الْعَمْدَ فیها؟!...(۱) خسران و زیان همیشگی (خواری) و هلاکت (از رو به رو) بر گرونـدگان به فلسـفه (فلسفه بافان) باد که چگونه دلهایشان از (دیـدن و درک) این آفرینش عجیب کور شده است تا آنجا که منکر قصد و تدبیر (الله تعالی) درباره آن شده اند... .

حضـرت امام حسن بن علیّ زکیّ عسـکری علیه السّلام به ابوهاشم جعفری یکی از سادات و صحابی خاصّ آن حضرت فرمود:... یا اَباهاشِمْ! سَیَأتی زَمانٌ عَلَی النّاسِ... عُلَماؤُهُمْ شِرارُ خَلْقِ اللهِ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ، لِاَنَّهُمْ یَمیلُونَ اِلَی الْفَلْسَفَهِ وَالتَّصَوُّفِ... ای ابوهاشم! زمانی فرا خواهد رسید که... علمای آنان

۱- در کتـاب شـریف بحار الأنوار جلد۳ صفحه۷۵ باب۴ و جلـد ۵۸ صفحه۳۲۷ باب ۴۷ ، و کتاب شـریف مسـتدرک سفینه البحار جلد۸ صفحه۲۹۹ همه از توحید مفضّل نقل نموده اند.

ص:۹۵

بدترین مخلوقات خداوندی روی زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوّف می گرایند... .

و موردی که متفلسف ها و عرفا و متصوّفه و برخی از فریب خوردگان آنان به آن تمسّک می جویند روایتی است بدون سند در کتاب الصراط المستقیم بیاضی:۱/۲۱۳فصل۱۸: ... فقال الدهقان: ما رأیت أعلم منک إلاـ أنّک ما أدرکت علم الفلسفه. فقال (أمیرالمؤمنین علیه السّلام): مَنْ صَفِیَ مِزاجُهُ اعْتَدَلَتْ طَبائِعُهُ، وَ مَنِ اعْتَدَلَتْ طَبائِعُهُ قَوِیَ اَثَرُ النَّفْسِ فیهِ، وَ مَنْ قَوِیَ اَثَرُ النَّفْسِ فیهِ سَما اِلی ما یَرْتَقیهِ، وَ مَنْ سَما اِلی ما یَرْتَقیهِ تَخَلَّقَ بِالْاَخْلاقِ النَّفْسانِیَّهِ، وَ اَدْرَکَ الْعُلُومَ اللّاهوتِیَّهِ، وَ مَنْ اَدْرَکَ الْعُلومَ الْلاهوتِیَّهَ صارَ مَوْجوداً بِما هُوَ اِنْسانٌ، دونَ اَنْ یَکونَ مَوْجوداً بِما هُوَ حَیْوانٌ، وَ دَخَلَ فی بابِ الْمَلَکِیِّ الصّوریِّ، وَ ما لَهُ عَنْ هذِهِ الْغایَهِ مَعْبَرٌ. فسجد الدهقان و أسلم ... دهقانی به امیرالمؤمنین علی علیه السّلام عرض کرد: داناتر از شما ندیده ام ولی علم فلسفه را درک ننموده ای.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: هرکس مزاج او صافی گردد، طبایع او معتدل شود، و هرکس طبایع او معتدل شود اثر نفس در وی قوی گردد، و هرکس اثر نفس در او قوی گردد به سوی آنچه

ص:۹۶

که ارتقـایش دهـد بالاـ رود، و هرکه به سوی آنچه ارتقـایش دهـد بالاـ رود به اخلاق نفسانی متخلّق گردد و علوم لاهوتی را درک نمایـد، و هرکس علوم لاـهوتی را درک نمایـد، موجودی انسـانی شود بمـا هو انسـان نه حیوان، و به بـاب ملکی صوری (به صورت انسان) درآید، و او را از این پایان گذر (چاره ای) نیست. در اینجا دهقان سجده نمود و اسلام آورد.

بـا دقّت در ایـن روایـت کـه نقـل سـخن دهقـان اسـت که سـخن از فلسـفه آورد و نه امیرالمـؤمنین علیه السّـلام. و آنچه را که سـیّد اصطهباناتی در السلسبیل نقل نموده و آنچه که در کشکول بهایی آمده است با زیادت بوده و همه مرسل اند و سندی ندارند.

و اضـافه بر آن ها اینکه در فرج المهموم به دو سـند متّصل نقل برخورد حضـرت را با شـخص مورد نظرآورده انـد و در هیـچ کـدام سخن از فلسـفه نرفته است و سـخن از پیش گـویی او بود برای حضـرت که از سـتارگان معلوم می شود که برای حضـرت در جنگ نهروان سـعد نحس شده است و برای خوارج نحس سـعد شده است و حضرت را از جنگ نمودن منع می کرد که حضرت در پاسخ به او مطالبی علمی درباره علوم مختلفی سخن فرمودند و از آن ها علم نجوم بوده

ص:۹۷

است.(۱)

علم کلام حقیقی و صواب، برگرفته از کلام اهل بیت است

۱- فرج المهموم فی تاریخ علماء النّجوم:۱۰۲ ح۲۳ از جزء۲ کتاب شریف دلائل الإمامه طبری شیعی رضی الله عنه به سند متّصل از قیس بن سعد... . و در حدیث ۲۴ از همان کتاب به سند متّصل و تفصیل و طولی بیشتر غیر از حدیث قبلی از أصبغ بن نباته از أمیرالمؤمنین علیه السّلام... .

ص:۹۸

فضیل بن عثمان گفت: گروهی از آنهایی که در باب ربوبیّت اهل کلام بودند بر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام داخل شدند، حضرت به آن ها فرمود: اتَّقُوا اللَه، وَ عَظِّمُوا اللَه، وَ لا تَقُولُوا ما لا نَقُولُ، فَإِنَّکُم انْ قُلْتُم وَ قُلْنا، مِتُّمْ وَ مِتْنا، ثُمَّ بَعَثَکُمُ اللهُ وَ بَعَثَنا، فَکُنْتُمْ حَیْثُ شاءَ اللهُ وَ کُنّا(۱) از (نافرمانی) خدا بترسید و حضرت الله را بزرگ شمارید، و آنچه را که ما نمی گوییم (مورد تأیید ما اهل بیت نیست) نگویید، زیرا اگر شما (عقیده خود را) بگویید و ما نیز بگوییم، شما می میرید و ما نیز می میریم، و خداوند شما را برانگیزد و ما را برانگیزد، و شما در جایگاهی باشید که حضرت الله خواهد، و ما نیز در جایی باشیم که او خواهد.

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در حدیث صحیح

۱- کتاب شریف التوحید:۴۵۷ ب۶۷ ح۱۵ أبی رحمه الله قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحمیریّ، عن أحمد بن محمّد بن عیسی قال: حدّثنا محمّد بن خالد، عن علیّ بن النّعمان، و صفوان بن یحیی، عن فضیل بن عثمان، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: دخل علیه قوم من هؤلاء الّذین یتکلّمون فی الرّبوبیّه. فقال:. از او: وسائل الشیعه:۱۶/۱۹۹ ب۲۳ ح۲۱۳۴۱- ۱۸ و إثبات الهداه:۱/۸۹ ح۱۲.

ص:۹۹

فرمودند: يَهْلِكُ اَصْحابُ الْكَلامِ، وَ يَنْجُو الْمُسَلِّمُونَ، اِنَّ الْمُسَلِّمينَ هُمُ النُّجَباءُ (۱) اصحاب کلام (متکلّمین) هلاک می شوند و تسلیم شدگان (در برابر الله) نجات می یابند، همانا تسلیم شدگان «نجیبان» هستند.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در حدیث صحیح فرمودند: يَهْلِكُ اَصْحابُ الْكَلامِ، وَ يَنْجُو الْمُسَلِّمُونَ، اِنَّ الْمُسَلِّمينَ هُمُ النُّجَباءُ، يَقُولُونَ: هٰذا يَنْقادُ، اَمَا وَ اللهِ لَوْ عَلِمُوا كَيْفَ كانَ اَصْلُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنانِ (۲) اصحاب کلام)متکلّمین) هلاک می شوند و

۱- بصائر الدرجات:۱/۵۲۱ ب۲۰ ح۴ حدّثنا محمّد بن عیسی، عن حمّاد بن عیسی، عن الحسین بن المختار، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال :. التوحید:۴۵۸ ب۶۷ ح۲۲ أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدریس، عن محمّد بن أحمد، عن علیّ بن السّندیّ، عن حمّاد بن عیسی، عن الحسین بن المختار، عن أبی بصیر قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام: ، مانند البصائر. اعتقادات الإمامیّه، الصدوق:۴۳ ب۱۱ و قال الصّادق علیه السّلام:، مانند البصائر. مختصر البصائر:۲۲۱ باب ما جاء فی التسلیم لما جاء عنهم و ما قالوه علیهم السّلام... ح۲۱۲/ ۵ علیّ بن إسماعیل بن عیسی و یعقوب بن یزید و محمّد بن عیسی بن عبید، عن حمّاد بن عیسی، عن الحسین بن المختار القلانسیّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:، مانند البصائر.

۲- بصائر الدرجات:۱/۵۲۱ ب۲۰ ح۵ حدّثنا أحمد بن محمّد، عن العبّاس بن معروف، عن عبد الله بن یحیی، عن ابن أذینه، عن أبی بکر الحضرمیّ قال: سمعت أبا عبدالله علیه السّلام یقول :. مختصر البصائر:۲۲۲ باب ما جاء فی التسلیم لما جاء عنهم و ما قالوه علیهم السّلام...ح۲۱۳/ ۶] محمّد بن عیسی بن عبید، عن العبّاس بن معروف، مانند البصائر و در آن است: هٰذا يَنْقادُ وَ هٰذا لا يَنْقادُ، اَمَا وَ اللهِ لَوْ عَلِمُوا كَيْفَ كَانَ اَصْلُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنانِ.

ص:۱۰۰

تسلیم شدگان نجات می یابند، همانا تسلیم شدگان «نجیبان» هستند. (اهل کلام) می گویند: این (طبق اصول ما است پس) ما آن را می پذیریم، امّا به حضرت الله سوگند که اگر کیفیّت اصل آفرینش را می دانستند، حتّی دو نفر با یکدیگر اختلاف نمی کردند.

از یونس بن یعقوب روایت شده که گفت: خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهل شام خدمت حضرت رسید و عرضه داشت: من مردی صاحب و دارنده علم کلام و فقه و فرائض می باشم و آمده ام تا با اصحاب شما مناظره نمایم. امام صادق علیه السّلام فرمودند: کَلامُکَ مِنْ کَلامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَوْ مِنْ عِنْدِکَ؟ فقال: من کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله و من عندی. فقال أبوعبدالله علیه السّلام: فَاَنْتَ اذاً شَرِیکُ

ص:۱۰۱

رَسُولِ اللهِ؟ قـال: لاـ قـال: فَسَـمِعْتَ الْوَحْیَ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ یُخْبِرُکَ؟ قال: لا. قال: فَتَجِبُ طاعَتُکَ کَما تَجِبُ طاعَهُ رَسُولِ اللهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ؟ قال: لا. فالتفت أبو عبـدالله علیه السّـلام إلیّ فقال: یایُونُسَ بْنَ یَعْقُوبَ! هذا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ اَنْ یَتَکَلَّمَ. ثمّ قال: یایُونُسُ! لَوْ کُنْتَ تُحْسِنُ الْکَلامَ کَلَّمْتَهُ. قـال یـونس: فیـا لهـا من حسـره. فقلت: جعلت فـداک! إنّی سـمعتک تنهی عن الکلاـم و تقـول: ویل لأصـحاب الکلام، یقولون هـذا ینقاد و هـذا لا ینقاد، و هـذا ینساق و هذا لا ینساق، و هذا نعقله و هذا لا نعقله؟! فقال أبو عبد الله علیه السّلام: اِنَّما قُلْتُ: فَوَیْلٌ لَهُمْ اِنْ تَرَکُوا ما اَقُولُ، وَ ذَهَبُوا اِلی ما یُریدُونَ(۱) آیا کلام تو از سخن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

۱- الکافی:۱/۱۷۱ باب الاضطرار إلی الحجّه... ح۴- علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عمّن ذکره، عن یونس بن یعقوب قال : کنت عند أبی عبـدالله علیه السّـلام فورد علیه رجل من أهل الشام فقال: إنّی رجل صاحب کلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره أصـحابک. فقال أبوعبدالله علیه السّلام:. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد:۲/۱۹۴ از شیخ فقیه شیعه ابن قولویه قدّس سرّه الشریف از کلینی مانند الکافی و در آن است:... اِنَّما قُلْتُ: وَیْلٌ لِقَوْمٍ تَرَکُوا قَوْلی، وَ ذَهَبُوا اِلی ما یُریـدُونَ. تصـحیح إعتقادات الإمامیّه:۷۰ فصل فی النهی عن الجـدال: و قـد ذکر الکلینیّ رحمه الله فی کتـاب الکـافی و هـو من أجـلّ کتب الشـیعه و أکثرهـا فائـده حـدیث یونس بن یعقوب... . الإحتجاج علی أهل اللجاج:۲/۳۶۴ از یونس بن یعقوب ماننـد الکـافی و در آن است: ... اِنَّمـا قُلْتُ: وَیْلٌ لِقَوْمٍ تَرَکُوا قَوْلی بِالْکَلامِ، وَ ذَهَبُوا اِلی ما یُریدُونَ. کشف الغمّه:۲/۱۷۳ از یونس بن یعقوب ماننـد الکافی و در آن است: اِنَّما قُلْتُ: وَیْلٌ لِقَوْمٍ تَرَکُوا قَوْلی، وَ ذَهَبُوا اِلی ما یُریدُونَ.

ص:۱۰۲

است یا از خودت؟ گفت: از کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله و از خودم است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنابر این تو شریک رسول الله هستی؟ گفت: نه. فرمود: پس وحی را الله عزّوجل به تو خبر داده و شنیده ای؟ گفت: نه. فرمود: بنابر این اطاعت از تو مانند اطاعت از رسول الله صلّی الله علیه و آله واجب است؟ گفت: نه. امام صادق علیه السّلام به من رو کرده و فرمودند: ای یونس بن یعقوب! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود با (اصول کلامی خودش) خودش را مخاصمه نمود و خود را محکوم کرد. سپس فرمود: ای یونس! اگر تو خوب علم کلام می دانستی با او گفتگو می کردی. یونس گفت: چه بسیار افسوس می خورم. یونس گفت: و گفتم: قربانت گردم! من خود از شما شنیدم که از علم کلام نهی می نمودی و

ص:۱۰۳

می فرمودی: وای بر صاحبان علم کلام، می گویند: این پذیرفتنی است و این پذیرفتنی نیست، این روا است و این روا نیست، این را تعقّل می کنیم و این را تعقّل نمی کنیم. امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا من گفتم: وای بر آن ها اگر گفتار مرا واگزارند، و دنبال آنچه خواهند بروند.

از احادیث درربار خاندان عصمت و طهارت که ملاحظه نمودید روشن شد که رای و نظر غیر معصوم هیچ اعتباری نداشته و خالی از خطا نیست، و بایست آنچه از خاندان عصمت و طهارت در منابع معتبر و با سند صحیح رسیده است، برای ما سرمشق باشد، خواه در معارف و احکام و اخلاق، خواه درباره خالق و مخلوق، و تکوین و تشریع.

یحیی بن زکریّای انصاری گفت: شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَسْتَکْمِلَ الْاِیمانَ کُلَّهُ فَلْیَقُلْ: الْقَوْلُ مِنّی فی جَمیعِ الْاَشْیاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فیما اَسَرُّوا، وَ ما اَعْلَنُوا، وَ فیما بَلَغَنی عَنْهُمْ، وَ فیما لَمْ یَبْلُغْنی(۱) هر که او را شاد

۱- – الکافی: ۱/۳۹۱ باب التسلیم و فضل المسلّمین ...ح۶- علیّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن الخشّاب، عن العبّاس بن عامر، عن ربیع المسْلیّ، عن یحیی بن زکریّا الأنصاریّ، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سمعته یقول :. مختصر البصائر: ۲۶۶ باب ما جاء فی التسلیم لما جاء عنهم علیهم السّلام و... ح۲۶۰/ ۶ أیّوب بن نوح، عن جمیل بن درّاج و الحسن بن علیّ بن عبد الله بن المغیره الخزّاز، عن العبّاس بن عامر القصبانیّ ، عن الرّبیع بن محمّد المکّیّ، عن یحیی بن زکریّا الأنصاریّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: سمعته یقول: مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَسْتَکْمِلَ الْاِیمانَ فَلْیَقُلْ: الْقَوْلُ مِنّی فی جَمیعِ الْاَشْیاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ فیما اَسَرُّوا، وَ فیمَا اَعْلَنُوا، وَ فیما بَلَغَنی، وَ فیما لَمْ یَبْلُغْنی. البرهان فی تفسیر القرآن: ۵/۸۶۴ ب۴ ح۱۲۱۲۱/ ۲۸ از الکافی. بحار الأنوار: ۲۵/۳۶۴ ب۱۳ ح۲از منتخب البصائر.

ص:۱۰۴

می کنـد که همه ایمـان را کامـل گردانـد، پس بگویـد: قول من در همه چیز قول آل محمّـد است، در آنچه پنهان می کننـد و آنچه آشکار می سازند، و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده و در آنچه به من نرسیده است.

جز وحی و کلام خاندان وحی بدعت و شرک است

ص:۱۰۵

امام محمّد باقر علیه السّلام در حدیثی فرموده باشند: اَدْنَی الشِّرْکِ اَنْ یَبْتَدِعَ الرَّجُلُ رَأیاً فَیُحِبَّ عَلَیْهِ وَ یُبْغِضَ(۱) پایین ترین درجه شرک این است که آدمی از خود رأی و نظری داشته باشد و براساس نظر و تشخیص خود دیگران را (که موافق اویند) دوست و (آنان که با نظر او مخالفند) دشمن بدارد.

در حدیث صحیح ابوحمزه گوید: به امام محمّد باقر علیه السّلام عرض کردم: کم ترین میزان و درجه نصب (دشمنی با اهل بیت علیهم السّلام) چیست؟ فرمود: اَنْ یَبْتَدِعَ الرَّجُلُ شَیْئاً فَیُحِبَّ

۱- المحاسن برقی:۱/۲۰۷ ب۶ ح۶۸ عن بعض أصحابنا، عن محمّد بن سنان، عن أبی خالد، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام . من لا یحضره الفقیه:۳/۵۷۲ باب معرفه الکبائر التی أوعد الله عزّوجلّ علیها النار... ح۴۹۵۵ و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السّلام مانند المحاسن. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال:۲۵۸ عقاب من ابتدع دینا... أبی رحمه الله قال: حدّثنی سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن أبیه، عن محمّد بن سنان، عن أبی خالد، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام، مانند المحاسن. بحار الأنوار:۲/۳۰۴ ب۳۴ ح۴۲ از ثواب الأعمال و المحاسن.

ص:۱۰۶

عَلَيْهِ وَ يُبْغِضَ عَلَيْه(۱) اینکه آدمی از خود چیزی را بـدعت گزارد و براسـاس آن (موافقـان را) دوست بـدارد و (مخالفان را) دشـمن بدارد.

زراره گویـد: محضـر امام محمّد باقر علیه السّـلام بودم که مردی از اهل کوفه درباره این سـخن امیرالمؤمنین علیه السّـلام پرسـید که فرموده بود: سَلُونی عَمّا شِئْتُمْ فَلا تَسْاَلُونِّی عَنْ شَیْ ءٍ اِلّا اَنْبَأْتُکُمْ بِهِ از من درباره هر چیزی که می خواهید بپرسید، زیرا درباره چیزی نمی پرسـید مگر اینکه به یقین شـما را بدان آگاه کنم. حضـرت (امام باقر علیه السّلام) فرمود: اِنَّهُ لَیْسَ اَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَیْ ءٍ اِلّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ، فَلْیَذْهَبِ النّاسُ حَیْثُ

۱- من لایحضره الفقیه:۳/۵۷۲ باب معرفه الکبائر التی أوعـد الله عزّوجلّ علیها النار ...ح۴۹۵۶ و روی الحسن بن محبوب، عن عبـدالله بن سـنان، عن أبی حمزه قـال: قلت لأبی جعفر علیه السّـلام: مـا أدنی النّصب؟ قـال:. ثواب الأعمـال و عقاب الأعمال:۲۵۸ عقاب من ابتـدع دینا... حـدّثنی محمّـد بن موسـی بن المتوکّل قال: حدّثنی عبد الله بن جعفر الحمیریّ، عن محمّد بن الحسـین بن أبی الخطّاب، عن الحسن بن محبوب، عن عبـد الله بن سـنان، عن أبی حمزه الثّمالیّ قال: قلت لأبی جعفر علیه السّـلام: ما أدنی النّصب؟ فقال:، مانند کتاب الفقیه.

ص:۱۰۷

شـاءُوا، فَوَاللهِ لَيْسَ الْـاَمْرُ اِلاّـ مِنْ هاهُنا و أشار بيـده إلى بيته(۱) همانـا هيـچ کس نسـبت بـه چيزی علم نـدارد جز اينکه آن علم از نزد اميرالمؤمنين عليه السّـلام بيرون آمـده است. مردم به هر کجا که می خواهنـد برونـد، به خـدا سوگند علم حق و درست نيست جز از اينجا و با دست به خانه خود اشاره کردند.

ابومريم گويد: امام محمّد باقر عليه السّلام به سلمه بن کهيل و حکم بن عتيبه فرمود: شَرِّقا وَ غَرِّبا لَنْ تَجِدا عِلْماً صَحيحاً اِلاّ شَيْئاً يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنا اَهْلَ الْبَيْتِ(۲) (برای کسب علم) به شرق و غرب

۱- الكافی:۱/۳۹۹ ح۲- عدّه من أصـحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی نصر، عن مثّنی، عن زراره قال: كنت عند أبی جعفر عليه السّـلام فقال له رجل من أهل الكوفه: يسأله عن قول أميرالمؤمنين عليه السّلام: سَلونی عَمّا شِئْتُمْ فَلا تَسْاَلُونّی عَنْ شَیْ ءٍ اِلاّ اَنْبَأْتُكُمْ بِهِ؟ قال: . وسائل الشيعه:۲۷/۶۹ ب۷ ح۳۳۲۲۳- ۲۱ از الكافی و در آن است: عِلْمٌ اِلاّ شَیْ ءٌ... .

۲- - بصائرالـدرجات:۱/۱۰ ب۶ ح۴ حـدّثنا أحمـد بن محمّـد، عن الحسـين بن علیّ، عن أبی إسـحاق ثعلبه، عن أبی مريم قـال: قـال أبوجعفر عليه السّلام لسلمه بن كهيل و الحكم بن عتيبه:. الكافی:۱/۳۹۹ ح۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء، عن ثعلبه بن ميمون، عن أبی مريم قال: قال أبوجعفر عليه السّـلام لسـلمه بن كهيل و الحكم بن عتيبه: شَرِّقا وَ غَرِّبا فَلا تَجِدانِ عِلْماً صَحيحاً اِلاّ شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنا اَهْلَ الْبَيْتِ. رجال الكشّی، إختيار معرفه الرجال:۲۰۹ ح۳۶۹ حـدّثنی محمّد بن مسعود، قال: حدّثنی علیّ بن محمّد بن فيروزان القمّیّ قال: أخبرنی محمّد بن أحمد بن يحيی، عن العبّاس بن معروف، عن الحجّال، عن أبی مريم الأنصاریّ، قال ، قال لی أبو جعفر عليه السّـلام: قُلْ لِسَلَمَهَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَهَ: شَـرِّقا اَوْ غَرِّبا لَنْ تَجِدا عِلْماً صَحيحاً اِلاّ شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنا اَهْلَ الْبَيْتِ. وسائل الشيعه:۲۱/۴۷۷ ب۸۴ ح۲۷۶۳۲- ۳ از الكافی و در جلد۲۷/۴۳ ب۶ ح۳۳۱۶۶-۱۶ از الكافی و البصائر و در جلد۲۷/۶۹ ب۷ ح۳۳۲۲۴-۲۲ از الكافی و رجال كشّی، بحار الأنوار:۲/۹۲ ب۱۴ ح ۲۰ از البصائر و رجال كشّی، و در جلد ۴۶/۳۳۵ ب۸ ح۲۱ از الكافی، مستدرك الوسائل:۱۷/۲۷۴ ب۷ ح۲۱۳۲۴- ۲۳ از البصائر.

ص:۱۰۸

بروید هرگز علم (بی خطا و) صحیح نمی یابید مگر آنچه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

در حدیث موثّقی از ابوحمزه ثمالی که گوید: امام جعفر صادق علیه السّلام به من فرمودند: اِیّاکَ وَ الرِّئاسَهَ وَ اِیّاکَ اَنْ تَطَاَ اَعْقابَ الرِّجالِ از ریاست بپرهیز، و بپرهیز از اینکه دنبال مردم

ص:۱۰۹

بروی. ابوحمزه گوید: عرضه داشتم: قربانت گردم! ریاست را دانستم، امّا اینکه دنبال مردم نروم، من دو سوّم هر چه دارم از این است که دنبال مردم رفته ام. به من فرمود: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ، اِیّاکَ اَنْ تَنْصِبَ رَجُلاً دُونَ الْحُجَّهِ فَتُصَدِّقَهُ فی کُلِّ ما قالَ(۱) چنین نیست که

۱- – الکافی:۲/۲۹۸ باب طلب الرئاسه ...ح۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن أیّوب، عن أبی عقیله الصّیرفی قال: حدّثنا کرّام، عن أبی حمزه الثّمالیّ قال: قال لی أبوعبدالله علیه السّلام: اِیّاکَ وَ الرِّئاسَهَ وَ اِیّاکَ اَنْ تَطَاَ اَعْقابَ الرِّجالِ. قال: قلت: جعلت فداک أمّا الرّئاسه فقد عرفتها و أمّا أن أطأ أعقاب الرّجال فما ثلثا ما فی یدی إلّا ممّا وطئت أعقاب الرّجال . فقال لی: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ اِیّاکَ اَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّهِ فَتُصَدِّقَهُ فی کُلِّ ما قالَ. معانی الأخبار: ۱۶۹ باب معنی وطء أعقاب الرجال ...ح۱ حدّثنی محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه، عن عمّه، عن محمّد بن علیّ الکوفیّ، عن حسین بن أیّوب بن أبی عقیله الصّیرفیّ، عن کرّام الخثعمیّ، عن أبی حمزه الثّمالیّ قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: اِیّاکَ وَ الرِّئاسَهَ وَ اِیّاکَ اَنْ تَطَاَ اَعْقابَ الرِّجالِ. فقلت: جعلت فداک أمّا الرّئاسه فقد عرفتها و أمّا أن أطأ أعقاب الرّجال فما ثلثا ما فی یدی إلّا ممّا وطئت أعقاب الرّجال فقال: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ اِیّاکَ اَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّهِ فَتُصَدِّقَهُ فی کُلِّ ما قالَ. وسائل الشیعه: ۲۷/۱۲۶ ب۱۰ ح۳۳۳۸۷- ۶ و بحار الأنوار: ۷۰/۱۵۰ ب۱۲۴ ح ۴ از الکافی. بحار الأنوار: ۲/۸۳ ب۱۴ ح۵ و ج ۷۰/۱۵۳ ب۱۲۴ ح۱۰از المعانی.

ص:۱۱۰

فهمیـدی، مقصود این است که تو غیر از حجّت خـدا شـخص دیگری را بـدون دلیـل (به جای او) به امامت برگزینی و هر چه گوید تصدیقش نمایی.

و در حـدیث دیگری به سـفیان بن خالـد ماننـد همین کلام را فرمودنـد و اضافه نمودنـد: وَ تَدْعُوَ النّاسَ اِلی قَوْلِهِ (۱) و مردم را برای شنیدن (و پذیرفتن) گفتارش دعوت کنی.

۱- – معانی الأخبار: ۱۷۹ باب معنی قول الصادق جعفر بن محمّد علیه السـلام من طلب الرئاسه هلک ...ح۱ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حـدّثنا سـعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسـین قال: حدّثنی أبوحفص محمّد بن خالد، عن أخیه سـفیان بن خالد قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام: یا سُفْیانُ! اِیّاکَ وَ الرِّئاسَهَ فَما طَلَبَها اَحَدٌ اِلاّ هَلَکَ. فقلت له: جعلت فداک قد هلکنا، إذ لیس أحد منّا إلّا و هو یحبّ أن یـذکر و یقصـد و یؤخذ عنه. فقال: لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِلَیْهِ، اِنَّما ذلِکَ اَنْ تَنْصِبَ رَجُلاً دُونَ الْحُجَّهِ، فَتُصَدِّقَهُ فی کُلِّ ما قالَ، وَ تَدْعُوَ النّاسَ إِلی قَوْلِهِ. وسائل الشیعه: ۲۷/۱۲۹ ب۱۰ ح۳۳۳۹۶- ۱۵ از المعانی.

ص:۱۱۱

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اِنَّ عِنْدَ کُلِّ بِدْعَةٍ تَکُونُ مِنْ بَعْدی یُکادُ بِهَا الْإیمانُ وَلِیّاً مِنْ اَهْلِ بَیْتی مُوَکَّلًا بِهِ یَذُبُّ عَنْهُ، یَنْطِقُ بِإِلْهـامٍ مِنَ اللهِ، وَ یُعْلِنُ الْحَقَّ، وَ یُنَوِّرُهُ، وَ یَرُدُّ کَیْدَ الْکائِدینَ، یُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفاءِ، فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الْاَبْصارِ، وَ تَوَکَّلُوا عَلَی اللهِ(۱) هر بدعتی بعد از من باشد که دام ایمان کنند سرپرستی از

۱- الکافی:۱/۵۴ باب البدع و الرأی و المقاییس... ح۵ ۱- ۱۳۶- ۳ محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن معاویه بن وهب قال: سمعت أباعبدالله علیه السّلام یقول: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم :. المحاسن:۱/۲۰۸ ب۶ ح۷۱ عن الحسن بن محبوب، عن معاویه بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم : اِنَّ لِلّهِ عِنْدَ کُلِ بِدْعَةٍ تَکُونُ بَعْدی یُکادُ بِهَا الْإیمانُ وَلِیّاً مِنْ اَهْلِ بَیْتی مُوَکَّلًا بِهِ یَذُبُّ عَنْهُ، یَنْطِقُ بِالْهامٍ مِنَ اللهِ، وَ یُعْلِنُ الْحَقَّ، وَ بِنُورِهِ یَرُدُّ کَیْدَ الْکائِدینَ -یَعْنی عَنِ الضُّعَفاءِ-، فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الْاَبْصارِ، وَ تَوَکَّلُوا عَلَی اللهِ . دائره المعارف شریف بحار الانوار:۲/۳۱۵ ب۳۴ ح۷۸ از المحاسن و در آن است: ... وَ یُنَوِّرُهُ، وَ یَرُدُّ کَیْدَ الْکائِدینَ، وَ یُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفاءِ... .

ص:۱۱۲

خاندانم گماشته است که از آن (ایمان) دفاع کند، او به الهام از طرف الله تعالی سخن گوید، و حق را آشکارا علام کرده و آن را روشن نماید، و نیرنگ نیرنگبازان را برگرداند و زبان ناتوانان باشد، پس ای هوشمندان پند گیرید و به الله توکّل کنید.

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فی اُمَّتی فَلْیُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ(۱) آنگاه که بدعت ها در امّت من آشکار شد، بر عالم واجب

۱- الکافی:۱/۵۴ باب البدع و الرأی و المقاییس... ح۲: الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور العمّیّ یرفعه قال:. و درالمحاسن نیز مانند آن روایت شده. و وسائل الشیعه:۱۶/۲۷۱، ۴۰- باب وجوب إظهارالعلم عند ظهور... ح۲۱۵۴۶: از عیون أخبارالرضا علیه السلام: محمّد بن الحسن، عن الصّفّار، عن محمّد بن یحیی،(عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید)، عن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرّحمان، فی حدیث قال: روّینا عن الصّادقین علیهم السّلام أنّهم قالوا: «اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَی الْعالِمِ اَنْ یُظْهِرَعِلْمَهُ، فَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ سُلِبَ نُورَ الْاِیمانِ». و در بحارالأنوار:۵۴/۲۳۴: روی عن سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله و سلّم: «اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فی اُمَّتی فَلْیُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ، وَ اِلّا فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ، وَ الْمَلائِکَهِ، وَ النّاسِ اَجْمَعینَ ».

ص:۱۱۳

است علم خود را آشکار نماید (با علم خود با بدعت مبارزه نماید)، کسی که چنین نکند، لعنت الله بر او باد.

از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام روایت شده که فرموده اند: اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَی الْعالِمِ اَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ یَفْعَلْ سُلِبَ نُورَ الْإیمانِ (۱) چون بدعت ها آشکار شوند، بر عالِم واجب است علم خود را آشکار کند، اگر چنین نکند (با بدعت ها مبارزه نکند)، نور ایمان از او گرفته خواهد شد.

محدّث جلیل محمّد بن الحسن الحرّ قدّس سرّه الشریف می فرماید: شیخ اجلّ ما بهاء الدین محمّد عاملی در کتاب کشکول گفته: رسول الله صلّی الله علیه وآله فرمودند: لا تَقومُ السّاعَهُ عَلی اُمَّتی حَتّی یَخْرُجَ قَوْمٌ مِنْ اُمَّتی اِسْمُهُمْ صوفِیَّهٌ، لَیْسوا مِنّی وَ اِنَّهُمْ یَهودُ اُمَّتی، یَحْلَقونَ لِلذِّکْرِ، وَ یَرْفَعونَ اَصْواتَهُمْ بِالذِّکْرِ، یَظُنّونَ اَنَّهُمْ عَلی طَریقِ الْاَبْرارِ، بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِنَ الْکُفّارِ، وَ هُمْ اَهْلُ النّارِ، لَهُمْ

۱- رجال الکشّی:۴۹۳ ح۹۴۶، علل الشّرایع:۱/۲۳۵ ب۱۷۱ ح۱، عیون أخبار الرّضا علیه السّلام:۱/۱۱۲ ب۱۰ ح۲، الغیبه، للشّیخ الطّوسی رحمه الله:۶۳، وسائل الشّیعه:۱۶/۲۷۱ ب۴۰ ح۲۱۵۴۶ عن العیون، بحارالأنوار:۴۸/۲۵۲ ب۱۰ عن کلّهم.

ص:۱۱۴

شَهْقَةٌ کَشَهْقَهِ الْحِمارِ، وَ قَوْلُهُمْ قَوْلُ الْاَبْرارِ، وَ عَمَلُهُمْ عَمَلُ الْفُجّارِ، وَ هُمْ مُنازِعونَ لِلْعُلَماءِ، لَیْسَ لَهُمْ ایمانٌ، وَ هُمْ مُعْجِبونَ بِاَعْمالِهِمْ، لَیْسَ لَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ اِلّا التَّعَب(۱) روز قیامت بر امت من برپا نشود مگر

۱- – الإثنا عشریّه:۳۴ روی شیخنا الأجلّ الأفضل الشیخ بهاء الدین محمّد العاملی فی کتاب الکشکول قال: قال النبیّ صلّی الله علیه وآله:. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه میرزا حبیب الله خوئی:۱۴/۳ المقام۳ فی روضات الجنّات من الکشکول للشیخ البهائی قال: قال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: لا تَقومُ السّاعَهُ عَلی اُمَّتی حَتّی یَخْرُجَ قَوْمٌ مِنْ اُمَّتی یَحْلِقونَ لِلذِّکْرِ رُؤُوسَهُمْ، وَ یَرْفَعونَ اَصْواتَهُمْ بِالذِّکْرِ، یَظُنّونَ اَنَّهُمْ عَلی طَریقِ إبْراهیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ، بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِنَ الْکُفّارِ، لَهُمْ شَهْقَةٌ کَشَهْقَهِ الْحِمارِ، وَ قَوْلُهُمْ کَقَوْلِ الْفُجّارِ، وَ عَمَلُهُمْ عَمَلُ الْجُهّالِ، وَ هُمْ یُنازِعونَ الْعُلَماءَ، لَیْسَ لَهُمْ ایمانٌ، وَ هُمْ مُعجبونَ بِاَعْمالِهِمْ، لَیْسَ لَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ إلاَّ التَّعَبُ. و در کتاب سفینه البحار چاپ جدید:۵/۲۰۰ اقول: و لمیرزا محمّد بن عبد النبیّ النیسابوریّ رساله فی ردّ الصوفیّه سمّاها (نفثه المصدور) أورد فیها هذه الأخبار و نقل عن کشکول شیخنا البهائیّ رحمه الله عن النبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم أنّه قال: لا یَقومُ السّاعَهُ عَلی اُمَّتی حَتّی یَقومَ قَوْمٌ مِنْ اُمَّتی إسْمُهُمْ صوفِیَّهٌ، لَیْسوا مِنّی وَ اِنَّهُمْ یَحْلَقونَ لِلذِّکْرِ، وَ یَرْفَعونَ اَصْواتَهُمْ، یَظُنّونَ اَنَّهُمْ عَلی طَریقَتی، بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِنَ الْکُفّارِ، وَ هُمْ اَهْلُ النّارِ، لَهُمْ شَهیقُ الْحِمارِ در سفینه تا اینجا ذکر شده است و؟! .

ص:۱۱۵

اینکه گروهی از امت من به نـام صوفیّه پدیـدار شونـد، که از پیروان من نیسـتند. همانـا اینـان یهود امّت من (از جرگه اسـلام خارج) هسـتند آن ها برای ذکر دور هم حلقه زده و صداهای خود را بلند می نمایند، و گمان می کنند بر راه نیکان هستند، نه، بلکه آنان از کافران نیز گمراه تر بوده و اهل آتش هستند.

آنان را صدایی بسیار بلند مانند صدای بلند الاغ است، سـخن آنان سخن نیکان است امّا عمل آنان عمل زشت کاران. با علما جدال و درگیری می کننـد. ایمـان ندارنـد و به کارهای خود خوش بین و راضـی هسـتند (حال آنکه) از کارهای خودشان جز خسـتگی به آنان

ص:۱۱۶

نمی رسد (از انجام آن کارها سودی نبرده و نزد خداوند پاداشی ندارند).

صاحب الإثنا عشریّه پس از نقل این حدیث شریف فرموده است: أقول: هذا فی معناه کأمثاله صریح مشتمل علی غایه المبالغه فی الردّ علیهم، و النصّ علی فساد اعتقادهم، و بطلان مذهبهم، و الحکم بکفرهم، و خروجهم من الأمّه، فإنّ الجارّ متعلّق بیخرج، و إلّا لتناقض الحدیث علی أنّ کونهم من الأمّه مع الحکم علیهم بما حکم یدلّ علی کونهم من الفرق الهالکه می گویم: این حدیث در معنا همچون مانندهایش صریح و شامل است در ردّ بر آن ها (صوفیان)، و نصّ است در فساد اعتقاد و باطل بودن مذهب آنان، و حکم به کفر و خارج بودن آنان از امّت اسلام... .

در حدیث صحیح از امام جعفر صادق علیه السّلام است که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اذا رَاَیْتُمْ اَهْلَ الرَّیْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدی فَاَظْهِرُوا الْبَراءَهَ مِنْهُمْ، وَ اَکْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ، وَ الْقَوْلَ فیهِمْ، وَ الْوَقیعَهَ، وَ باهِتُوهُمْ، کَیْلا یَطْمَعُوا فِی الْفَسادِ فِی الْاِسْلامِ، وَ یَحْذَرَهُمُ النّاسُ، وَ لا یَتَعَلَّمُوا مِنْ بِدَعِهِمْ، یَکْتُبِ اللهُ لَکُمْ بِذلِکَ

ص:۱۱۷

الْحَسَناتِ، وَ یَرْفَعْ لَکُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ فِی الْآخِرَهِ(۱) هر گاه پس از من اهل شک (و تردید) و بدعت را دیدید از آن ها بیزاری جویید، و بسیار به آن ها دشنام دهید، و درباره آن ها بد گویید، به آنان طعن زنید و (با حجّت های قاطع) آنان را بهت زده (و ناچار از سکوت کنید و خفه و وامانده سازید)، تا به فساد در اسلام طمع نکنند، و مردم از آن ها برحذر شوند (دوری کنند)، و از بدعت های آن ها نیاموزند، و تا خدا برای شما در برابر این کار حسنات نویسد، و

۱- – الکافی:۲/۳۷۵ باب مجالسه أهل المعاصی... ح۴ محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن داود بن سرحان، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:. در کتاب (تنبیه الخواطر) مجموعه ورّام:۲/۱۶۲ جزء۲ مانند آن را به طور مرسل آورده است. کتاب الوافی:۱/۲۴۵ ح۱۸۲- ۵ و الشافی ملا محسن فیض کاشانی:۱۱۰ ح[۱۳۷] ۶ و وسائل الشیعه:۱۶/۲۶۷ ب۳۹ ح۲۱۵۳۱- ۱ و الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه (تکمله الوسائل) :۲/۲۳۲ ح[۱۷۲۳] و هدایه الأمّه إلی أحکام الأئمّه علیهم السّلام:۵/۵۹۴ ح۱۴۹ «۷» و مجمع البحرین:۲/۱۳۶ مادّه(غیب) و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی):۱۳/۸۶ و ج۱۵/۳۲۲ و بحار الأنوار:۷۱/۲۰۲ ب۱۴ ح۴۱ و ج۷۲/۱۶۱ ب۵۷ و ج۷۲/۲۳۵ ب۶۶ همه از کافی شریف نقل کردند.

ص:۱۱۸

درجات آخرت را برای شما بالا برد.

مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: مَنْ مَشی اِلی صاحِبِ بِدْعَهٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ مَشی فی هَدْمِ الْاِسْلام(۱) آن کس که به سوی صاحب بدعت برود و او را بزرگ دارد و احترام کند، همانا با این کار قدم در راه نابودی اسلام گزارده است.

و محقّق اردبیلی می فرماید: از آن جمله، حدیثی است که سیّد مرتضی در کتاب «فصول» و ابن حمزه در کتاب «الهادی الی

۱- – کتاب شریف المحاسن:۱/۲۰۸ ب۶ ح۷۳ عن أبیه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمرو، عن أبی عبد الله، عن أبیه، عن علیّ علیه السّلام قال: مَنْ مَشی اِلی صاحِبِ بِدْعَهٍ فَوَقَّرَهُ، فَقَدْ مَشی فی هَدْمِ الْاِسْلام . و کتاب شریف المحاسن:۱/۲۰۸ ب۶ ح۷۲ عن یعقوب بن یزید، عن محمّد بن جمهور العمّیّ، رفعه قال: مَنْ اَتی ذا بِدْعَهٍ فَعَظَّمَهُ ، فَاِنَّما سَعی فی هَدْمِ الْاِسْلام . کتاب شریف الکافی:۱/۵۴ باب البدع و الرأی و المقاییس... ح۳ (الحسین بن محمّد، عن معلّی بن محمّد)، عن محمّد بن جمهور، رفعه قال : مَنْ اَتی ذا بِدْعَهٍ فَعَظَّمَهُ فَاِنَّما یَسْعی فی هَدْمِ الْاِسْلام. دائرهالمعارف شریف وسائل الشیعه:۱۶/۲۶۷ ب۳۹ ح۲۱۵۳۲- ۲- از المحاسن و الکافی مانند المحاسن. بحار الأنوار:۲/۳۰۴ ب۳۴ ح۴۵ از المحاسن.

ص:۱۱۹

النّجاه» و «کتاب ایجاز المطالب» به سند خود از شیخ مفید رحمه الله و او به سند خود از امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: «اذا رَاَیْتُمْ اَهْلَ الْبِدَعِ وَ الرَّیْبِ بَعْدی، فَاَظْهِروا الْبَراءَهَ مِنْهُمْ، وَ اَکْثِروا مِنْ سَبِّهِمْ، وَ الْقَوْلَ فیهِمْ، وَ الْوَقیعَهَ، وَ باهِتوهُمْ، کَیْلا یَطْمَعوا فِی الْفَسادِ فِی الْاِسْلام، وَ یَحْذَرَهُمُ النّاسُ، وَ لا یَتَعَلَّمونَ مِنْ بِدْعَتِهِمْ، یَکْتُبُ اللهُ لَکُمْ بِذلِکَ الْحَسَناتِ، وَ یَرْفَعُ لَکُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ فِی الْآخِرَهِ» و حال آنکه ما ذکر عقاید و مذاهب و قبایح و فضایح ایشان را در این کتاب مختصر کردیم. و اگر کسی خواهد که به تفصیل بر بعضی دیگر از احادیثی که در مذمّت ایشان واقع است، مطّلع گردد به کتاب «الفصول» و کتاب «الهادی الی النّجاه» رجوع کند و دیگر آنکه هرگاه جماعتی از آن ها که دعوی علم و دانش کنند از این طور اخبار و احادیث بی خبر باشند و بعضی از ایشان کتمان امثال این احادیث را تقیّه نام کنند و جماعتی فریب دنیا و گول نفس و هوی خورده به پنهان داشتن اینطور اخبار و احادیث هم اکتفا نکنند بلکه به اغوای شیطان، خود طریق مخالفان پیش گیرند، البتّه جماعتی را شبهه روی می دهد و نزد دیگران رفته رفته شبهه به کثرت حجّت می گردد، و مرتبه

ص:۱۲۰

مرتبه دین از دست می رود. و باید دانست که این حدیث که گذشت در کتاب مستطاب کلینی نیز در باب مجالست اهل معاصی به سند صحیح مسطور است. اگر چه اکثر اهل روزگار از غایت بی خبری از دین یا به واسطه بی اعتقادی به شریعت حضرت سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله، به علّت مماثلت و جنسیّت با اهل عصیان و بدعت، مجالست و مصاحبت می نمایند و ایشان را درویش نام می کنند.(۱)

و محقّق اردبیلی می نویسند: و حدیث دیگر به سند صحیح از احمد بن محمّد بن ابی نصر مذکور است و روایت شده که او گفت: مردی به امام صادق علیه السّلام عرض نمود: گروهی به نام صوفیّه در زمان ما ظاهر شده اند، درباره آن ها چه می گویید؟ فرمود: اِنَّهُمْ اَعْداؤُنا، فَمَنْ مالَ اِلَيهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَ يُحْشَرُ مَعَهُمْ. وَ سَيَكُونُ اَقْوامٌ يَدَّعُونَ حُبَّنا، وَ يَميلُونَ اِلَيْهِمْ، وَ يَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ، وَ يُلَقِّبُونَ اَنْفُسَهُمْ بِلَقَبِهِمْ، وَ يُاَوِّلُونَ اَقْوالَهُمْ. اَلا ـ فَمَنْ مالَ اِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنّا، وَ اِنّا مِنْهُ براءٌ، وَ مَنْ اَنْكَرَهُمْ وَ رَدَّ عَلَيْهِمْ، كانَ كَمَنْ جاهَدَ الْكُفّارَ بَيْنَ يَدَیْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می نویسد: و حدیث دیگر به سند صحیح از احمد بن محمّد بن ابی نصر مذکور است و روایت شده که او گفت: قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمّد علیه السّلام: قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیّه فما تقول فیهم؟ قال علیه السّلام:.

از او: الإثنا عشریّه:۴۷ و إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات:۴/۲۰۴ الفصل۳۵ ح۲۴۷ و مقامع الفضل:۲/۵۴۱ و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه: ۱۳/۳۴۰ المقام۵ و ج۱۴/۷ المقام۸ و الهدایا لشیعه أئمّه الهدی:۱/۹۹ المقدمه ۱۰ و البراهین القاطعه:۲/۳۴۶ و مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۲۳ ح۱۴۲۰۵– ۱۵. و جامع أحادیث الشیعه: ۱۴/۴۵۰ ح۳۰۷۴ (۳۲) از مستدرک الوسائل. و همه تصریح نموده اند که حدیث صحیح است. مستدرک الوسائل:۱۲/۳۲۳ ب۳۷ ح۱۴۲۰۵– ۱۵ پس از نقل حدیث اظهار نظر فرموده: و الظّاهر أنّه رحمه الله أخذ الخبر عن کتاب الفصول التّامّه للسّیّد الجلیل أبی تراب المرتضی بن الدّاعی الحسینیّ الرّازیّ صاحب تبصره العوامّ کما یظهر من بعض القرائن ظاهر آن است که محقّق اردبیلی این خبر را از کتاب الفصول نوشته سیّد جلیل ابو تراب مرتضی داعی حسینی رازی صاحب تبصره العوام گرفته باشد چنانچه از بعضی قرائن بر می آید.

(۲) آنان دشمنان ما (اهل بیت)

۱- کتاب شریف حدیقه الشیعه:۴/۷۹۹ فصل ۲.

۲- کتاب شریف حدیقه الشیعه:۵۶۳ چاپ اسلامیّه و چاپ جدید: ۴/۷۴۷

ص:۱۲۱

هستند، پس هرکس به آنان میل کند (نزد ما) با آنان بوده (از پیروان ایشان خواهد بود) و با آنان محشور می شود. و به زودی گروه هـایی خواهنـد بود که ادّعـای دوستی مـا را می کننـد حال آنکه به آنان (صوفیه) میل می کننـد و خود را شبیه آنان کرده و به لقب آنان،

ص:۱۲۲

ملقّب می سازند و سخنان صوفیان را تأویل می کنند. آگاه باشید! هرکس که میل به آنان داشته باشد، از (شیعیان) ما نیست، و ما (اهل بیت) از او بیزاریم، و هرکس آنان را انکار نمایـد و ردّ بر آنان کند، مانند کسـی خواهد بود که در پیش روی رسول الله صـلّی الله علیه و آله و سلّم با کافران جهاد نموده است.

محدّث جلیل محمّد بن حسن حرّ عاملی قدّس سرّه پس از نقل این روایت فرموده: أقول: فی هذا تصریح کما تری بما ذکرناه سابقا مراراً من أنّ الشیعه لم یکن أحد منهم فی زمن الأئمّه علیهم السّلام صوفیّاً لمنعهم لهم ذلک وعدم رخصتهم فیه، و هو صریح أیضا فی بطلان طریقه من یتجدّد منهم، و فی وجوب النهی عن اتّباعهم، ولم یزل هذا المعنی یرد عنهم علیهم السّلام مکرّراً، و فی ذلک و أمثال غایه المبالغه و التأکید(۱) همان گونه که ملاحظه می کنیـد و قبلا نیز آن را مکرر یادآور شدیم این روایت صراحت دارد که هیچ یک از شیعیان در زمان معصومین علیهم السّلام، در سلک صوفی گری قرار نداشته انـد زیرا امامان علیهم السّلام آنان را از چنین اعمالی بازداشته و اجازه این کار را به آن ها نمی دادند و نیز بر بطلان شیوه افرادی که تازه در آن وادی قرار گرفته اند و نیز بر وجوب نهی از پیروی آنان

۱- – الإثناعشریّه:۳۲ – ۳۳.

ص:۱۲۳

تصریح می کند و روایاتی به این معنی به طور مکرر، پیوسته از امامان علیهم السّلام وارد شده و در این روایت و امثال آن در عدم پیروی از صوفیان فوق العاده تاکید و سفارش شده است.

و محقّق اردبیلی فرموده: پس بدان که صوفیّه قاطبه از مخالفین ائمّه معصومین علیهم السّلام اند و از امامان معصوم حدیث بسیار در طعن ایشان منقول است، و چون چنین نباشد و حال آنکه، در کتاب مستطاب کلینی مسطور است به سند صحیح از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام که آن حضرت فرمود که پیغمبرخدا فرمود: «اِنَّ عِنْدَ کُلِّ بِدْعَهٍ یَکُونُ مِنْ بَعْدِی یُکادُ بِهَا الْاِیمانُ وَلِیّاً مِنْ اَهْلِ بَیْتِی مُوَکَّلًا وَ یَذُبُّ عَنْهُ، یَنْطِقُ بِالْهام مِنَ اللهِ، وَ یُعْلِنُ الْحَقَّ بِنورِهِ، وَ یَرُدُّ کَیْدَ الْکائِدینَ، فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الْاَبْصارِ» پس چون تواند بود که مذهبی و بدعتی که در زمان امام جعفر صادق علیه السّلام وضع کنند که همه ائمّه معصومین علیهم السّلام اهل آن بدعت را به مبتدعه موسوم سازند؟ چنانکه بر پیروان احادیث ایشان ظاهر است آن حضرت در آن باب سخن نگوید و خاموش بنشیند. و دیگر بدان که از آن جناب در ردّ طایفه مبتدعه احادیث منقول بسیار است و اگر چه از باقی ائمّه اثنی عشر که از

ص:۱۲۴

اولاد اطهار آن حضرت انـد حدیث بسیار در ردّ آن جماعت مروی است، امّا از آن حضـرت احادیث در آن باب بیشتر است و آباء کرام و عظام آن حضرت از پدید آمدن این گروه خبر داده اند و اکثر ائمّه معصومین علیهم السّلام بلکه رسول حضرت ربّ العالمین صلّی الله علیـه و آله نیز این طـایفه را لعنت کرده انـد و از لعنت کردن خـدا و از لعنت کردن ملائکه بر ایشـان، خـبر داده انـد. لکن بعضـی از آن ها که دعوی علم کرده انـد از آن بی خبر بوده انـد که راضـی به این طریق شدند، و جمعی تقیّه نام کرده آن را پنهان داشـته انـد و جماعتی میل به دنیا کرده در اخفای آن کوشـیده انـد، بلکه بعضـی آن طریق مـذمومه را دانسـته امّا برای دنیا و نفع دنیا پیش گرفته اند.(۱)

و محقّق ملا احمـد اردبیلی قـدّس سـرّه می نویسـد: و حدیث دیگر به سـند (متّصل) صـحیح (از شـیخ مفید) مروی است از احمد بن محمّد بن ابی نصـر بزنطی و اسـماعیل بن بزیع، از حضـرت امام رضا علیه السّـلام که آن حضرت فرمود: مَنْ ذُكِرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّهُ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنّا، وَ مَنْ اَنْكَرَهُمْ فَكَاَنَّما جاهَدَ الْكُفّارَ

۱- و در حدیقه الشیعه:۴/۷۴۸.

ص:۱۲۵

بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سلَّمَ(۱) هرکس نزد او از صوفیان ذکری شود و آنان را با زبان و دل خود انکار ننمایـد، از (شیعیان) ما نیست، و کسـی که آنان را انکار نماید مانند این است که در پیش روی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم با کافران جهاد کرده باشد.

محدّث جلیل محمّد بن الحسن الحرّ العاملی صاحب دائره المعارف بزرگ حدیث فقه شیعه وسائل الشیعه پس از نقل این حدیث می فرمایـد: فی هذا کما تری غایه التصریح بوجوب الإنکار علیهم بحسب الإمکان، مضافا إلی الأدلّه العامّه علی وجوب إنکار المنکر، و فیه دلاله علی کفرهم للحکم علیهم بمشابهتهم للکفّار، بل یمکن کون المراد تشبیه الإنکار علیهم بالجهاد للکفّار، مع الحکم

۱- – حدیقه الشیعه:۵۶۲ چاپ اسلامیّه و چاپ دیگری۴/۷۴۱ و ۷۴۷. از او نقل نموده انـد: شیخ محمّد بن الحسن الحرّ العاملی صاحب وسائل الشیعه در الإثنا عشریّه:۳۲ و ص۱۸۵ و سیّد جلیل نعمه الله جزائری در کتاب شریف الأنوار النعمانیّه:۲/ ۲۹۳ و فرزند شیخ وحید بهبهانی در مقامع الفضل:۲/۴۱۳ و ج۲/۵۴۱ و در مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۲۳ ب۳۷ ح۱۴۲۰۴- ۱۴ و کتاب الهدایا لشیعه أئمّه الهدی:۱/۹۹ المقدمه ۱۰. و آیه الله بروجردی در کتاب شریف جامع أحادیث الشیعه:۱۴/۴۵۰ ح۳۰۷۳ (۳۱) از مستدرک الوسائل. و همگی تصریح کرده اند که حدیث صحیح است.

ص:۱۲۶

بکفرهم لا تشبیههم بهم، و علی کلا التقدیرین فالحکم بالکفر علیهم لازم(۱) همان گونه که ملاحظه می کنید افزون بر ادلّه عام بر وجوب اعتراض و انکار منکر، روایت فوق نیز در خصوص وجوب انکار و اعتراض بر صوفیان به تناسب امکان، فوق العاده صراحت دارد و به دلیل حکم به مشابهت آنان با کفّار، دلالت بر کفر آنان نیز در این روایت به چشم می خورد بلکه امکان دارد مقصود از اینکه انکار و اعتراض بر آنان به جهاد با کافران تشبیه شده، همراه با حکم به کفر آن ها باشد نه تشبیه آنان به کافران، به هر تقدیر، حکم به کفر آنان لازم است.

و محقّق اردبیلی می نویسد: و یکی دیگر از جمله احادیثی که سیّد مذکور یعنی ابن حمزه و غیر ایشان از ثقات علمای شیعه از شیخ مفید رحمه الله نقل کرده اند و به اسانید صحیحه به این فقیر رسیده و سبب اطناب کمترین درین باب شده آن است که حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود: «لا یَقولُ بِالتَّصَوُّفِ اَحَدٌ اِلّا لِخُدْعَهٍ، اَوْ ضَلالَهٍ، اَوْ حَماقَهٍ. وَ اَمّا مَنْ سَمّی نَفْسَهُ صوفِیّاً لِتَقِیَّهٍ فَلا اِثْمَ عَلَیْهِ». و به سند دیگر این حدیث منقول است از آن حضرت با زیادتی و آن

۱- کتاب شریف الإثنا عشریّه ۳۲.

ص:۱۲۷

زیادت این است که: «وَ عَلامَتُهُ اَنْ یَکْتَفِیَ بِالتَّسْمِیَهِ، وَ لا یَقُولَ بِشَیْ ءٍ مِنْ عَقائِدِهِمُ الْباطِلَهِ»(۱) ؛ یعنی قائل نمی شود به تصوّف احدی مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل و حماقت، و امّا کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیّه پس نیست بر او گناهی، و در بعضی از روایات است که علامت و نشان آن کس آن است که اکتفا نماید به نام گذاشتن بر خود و قائل نشود به چیزی از عقاید باطله صوفیّه؛ پس شیعه باید که از جمیع این طوایف بیزار باشد و به سخنان زراقانه و سالوسی های ایشان فریب نخورد، تا در ورطه ضلالت و گمراهی نیفتد، و اگر چه مقالات و عقاید زشت و افعال ناشایست صوفیّه بی شمار است، و اخبار و احادیث در مذمّت ایشان بسیار است.

علیّ بن مهزیار گفت: از حضرت ابوجعفر امام محمّد جواد علیه السّلام شنیدم راجع به ابو الخطّاب صحبت شده بود فرمود: لَعَنَ اللهُ اَبَا الْخَطّابِ، وَ لَعَنَ اَصْحابَهُ، وَ لَعَنَ الشّاکّینَ فی لَعْنِهِ، وَ لَعَنَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فی ذلِکَ وَ شَکَّ فیهِ. ثمّ قال: هذا اَبُو الْغَمْرِ وَ جَعْفَرُ بْنُ

۱- - و در حدیقه الشیعه:۴/۸۰۳ فصل۲. از او: إثنا عشریّه ۳۱ و الأنوار النعمانیّه:۲/ ۲۹۵ و مقامع الفصل:۲/۵۴۲.

ص:۱۲۸

واقِدٍ وَ هاشِمُ بْنُ اَبی هاشِمِ اسْتَأْکَلُوا بِنَا النّاسَ، وَ صارُوا دُعاةً یَدْعُونَ النّاسَ اِلی ما دَعی اِلَیْهِ اَبُوالْخَطّاب، لَعَنَهُ اللهُ وَ لَعَنَهُمْ مَعَهُ، وَ لَعَنَ مَنْ قَبِلَ ذلِکَ مِنْهُمْ. یاعَلِیُّ! لا تَتَحَرَّجَنَّ مَنْ لَعَنَهُمُ اللهُ! فَاِنَّ اللهَ قَدْ لَعَنَهُمْ. ثمّ قال: قالَ رَسُولُ اللهِ: مَنْ تَأَثَّمَ اَنْ یَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ(۱) خداوند لعنت کند ابوالخطاب و یارانش را و کسانی را که شک در لعنت او دارند و کسانی را که در لعنت او توقف کرده و درباره (ناحق بودن ادّعاهای) او شک دارند. سپس فرمود: این ابوالغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم، از مردم به نام ما استفاده می کنند، در حالی که مردم را به اعتقادات ابوالخطاب فرامی خوانند. خدا او را لعنت کند و آنان را نیز همراه با لعنت نماید و نیز هرکس آن (اعتقادات غلط را) از آن ها بپذیرد. ای علی! مبادا سخت گیری کنی بر کسی که آن ها را لعنت می کند؛ زیرا خداوند آن ها را لعنت کرده است.

۱- – رجال الکشّی، إختیار معرفه الرجال: ۵۲۸ ح۱۰۱۲ حدّثنی محمّد بن قولویه، و الحسین بن الحسن بن بندار القمّی، قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنی ابراهیم بن مهزیار، و محمّد بن عیسی ابن عبید، عن علیّ بن مهزیار، قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول و قد ذکر عنده أبو الخطاب:.

ص:۱۲۹

سپس فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هرکس لعنت کردن کسی را که خدا او را لعنت کرده است، خوش ندارد (و بد و ناروا شمارد)، بر چنین کسی لعنت خدا باد.

محدّث جلیل محمّد بن الحسن الحرّ العاملیّ قدّس سرّه می فرماید: جمعی از علما از شیخ مفید روایت نموده اند از کتاب ایشان در ردّ اصحاب و پیروان حلاج به سند خود از امام علیّ بن محمّد هادی علیه السّلام که از آن حضرت از احوال اینان (پیروان حلاج و صوفیّه) و شنیدن غنا (آواز و موسیقی) و کف زدن و رقصیدن و فریاد کشیدن آنان و اینکه آنان از خود بی خود می شوند پرسیده شد، حضرت فرمودند: کُلُّهُمْ مِنَ الْمُرائینَ وَ الْخَدّاعینَ، وَ لا یَشْتَغِلونَ بِهٰذِهِ الْاَعْمالِ اِلّا لِغُرورِ النّاسِ، فَإِنَّها مِنَ الشَّیْطانِ، وَ اَنَّهُمْ یَتَّبِعونَهُ(۱) آنان از ریاکاران و بسیار فریب کار هستند، و جز برای فریب مردم دست به این قبیل کارها نمی زنند. همانا این کارها از

۱- الإثنا عشریّه:۱۱۳ الثامن: ما نقله جماعه من العلماء، عن الشیخ المفید، أنّه نقل فی کتابه الذی ألّفه فی الردّ علی أصحاب الحلاج بإسناده، عن أبی الحسن علیّ بن محمّد الهادی علیه السّلام أنّه سئل: عن أحوال هؤلاء و سماعهم الغناء و صفقهم و رقصهم و صیاحهم و کونهم یصیرون بغیر شعور فقال علیه السّلام:.

ص:۱۳۰

(آموزه های) شیطان است و همانا آنان از شیطان پیروی می کنند.

فقیل له: یابن رسول الله! یقولون: لا شعور لنا فی بعضها؟ فتلا علیه السّلام : یُخادِعونَ اللهَ وَ الَّذینَ آمَنوا وَ ما یَخْدَعونَ اِلّا اَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرونَ به حضرت عرض شد: ای فرزند رسول الله! آنان می گویند: در برخی از این حالات، از خود بیخود می شویم. پس امام علیه السّلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: یُخادِعونَ اللهَ وَ الَّذینَ آمَنوا وَ ما یَخْدَعونَ اِلّا اَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرونَ آنان (به گمان خود) الله و مومنان را فریب می دهند، ولی جز خویش را فریب نمی دهند و حال آنکه شعور به کار نبندند.

محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب که از خواصّ اصحاب چند امام معصوم است گفت: با امام هادی علیّ بن محمّد علیهما السّلام در مسجد النبیّ بودم. گروهی از اصحاب حضرت نزد ایشان آمدند و ابوهاشم جعفری از جمله آن ها بود. او سخنوری بلیغ بود و نزد حضرت جایگاهی بزرگ داشت. سپس گروهی از صوفیان داخل مسجد الرّسول صلّی الله علیه و آله شدند و به تهلیل گفتن پرداختند، در حالی که امام علیّ هادی علیه السّلام نشسته بودند و گروهی از یارانشان از جمله سخنور شیعه ابوهاشم جعفری، گرد آن حضرت

ص:۱۳۱

بودند، امام فرمودند: «لا تَلْتَفِتوُا بِهؤُلاءِ (اِلی هؤُلاءِ) الْخَدّاعینَ، فَاِنَّهُمْ خُلَفاءُ (حُلَفاءُ) الشَّیاطینِ (الشَّیْطانِ)، وَ مُخَرِّبوُا قَواعِدَ الدّینِ، یَتَزَهَّدوُنَ لِراحَهِ الْاَجْسام، وَ یَتَهَجَّدوُنَ لِصَیْدِ الْاَنْعام، یَتَجَوَّعوُنَ عُمْراً حَتّی یُدْبِخوُا (یُدیخوُا) لِلْاِیکافِ حُمْراً، لایُهَلِّلوُنَ اِلّا لِغُروُرِ النّاسِ، وَ لا یُقَلِّلوُنَ الْغَذاءَ اِلّا لِمَلْاِ الْعِساسِ، وَ اِخْتِلاسِ قَلْبِ الدَّفْناسِ، یُکَلِمّوُنَ النّاسَ بِاِمْلائِهِمْ فِی الْحُبِّ، وَ یَطْرَحوُنَهُمْ (یَطْرَحوُنَ) بِاِذْلالِهِمْ (بِاِذْلیلائِهِمْ) فِی الْجُبِّ، اَوْرادُهُمُ الرَّقْصُ وَ التَّصْدِیَهُ، وَاَذْکارُهُمْ التَّرَنُّمُ وَالتَّغْنِیَهُ، فَلا یَتَّبِعُهُمْ اِلَّا السُّفَهاءُ، وَ لا یَعْتَقِدُهُمْ اِلَّا الْحُمَقاءُ (الْحَمْقی). فَمَنْ ذَهَبَ اِلی زِیارَهِ اَحَدِهِمْ حَیّاً وَ مَیّتاً، فَکَاَنَّما ذَهَبَ اِلی زِیارَهِ الشَّیْطانِ وَ عِبادَهِ الْاَوْثانِ. وَ مَنْ اَعانَ اَحَداً مِنْهُمْ فَکَاَنَّما اَعانَ یَزیدَ وَ مُعاوِیَهَ وَ اَبا سُفْیانَ به این نیرنگ بازان نگاه نکنید که جانشینان (هم پیمانان) شیاطین و ویران گران شالوده های دین هستند. برای آسایش تن، زهد پیشه می کنند و برای شکار شب زنده داری کنند، عمری را به گرسنگی سپری می کنند تا جاهلان را بفریبند. جز برای فریب مردم تهلیل نمی گویند و از غذای اندک استفاده می کنند تا ظرف های بزرگ خود را پر از غذا کنند و دل های مردم پست و فرومایه را مجذوب خود سازند. با مردم مهربانانه سخن می گویند و

ص:۱۳۲

با گمراهی های خود آنان را به درون چاه می افکنند. وردشان رقصیدن و سوت کشیدن است و ذکرشان ترنّم و آوازه خوانی. تنها بی خردان از آن ها پیروی می کنند و ابلهان به آنان معتقد می شوند، هرکس به دیدار زنده یا مرده آنان برود، گویا به دیدار شیطان و بت پرستان رفته و هرکس به یکی از آنان کمک کند؛ گویا به یزید و معاویه و ابوسفیان یاری کرده است».

فقال (له) رجل من أصحابه: وإن كان معترفاً بحقوقكم؟ قال: فنظر إليه عليه السّلام شبه المغضب و قال: دَعْ ذا عَنْكَ، مَنِ اعْتَرَفَ بِحُقوُقِنا لَمْ يَذْهَبْ فى عُقوُقِنا، اَما تَدْرى اَنَّهُمْ اَخَسُّ طَوايِفِ الصّوُفِيَّهِ، وَ الصّوُفِيَّهُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخالِفينا (مُخالِفُونا)، وَ طَريقَتُهُمْ مُغايِرَهٌ لِطَريقَتِنا، وَ انْ هُمْ اِلّا نَصارى وَ (اَوْ) مَجوُسُ هذِهِ الْاُمَّهِ، اُولئِكَ الَّذينَ يَجْهَدوُنَ فى اِطْفاءِ نوُرِ اللهِ بِاَفْواهِهِمْ «وَاللهُ مُتِمُّ نوُرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ(۱) » (۲) یکی از یاران حضرت عرض کرد: حتّی اگر (آن

۱- - (۶۱) سوره الصف: الآيه ۹.

۲- حدیقه الشیعه: ۴/۸۰۲ فصل۲ ابن حمزه و سیّد مرتضی رازی از شیخ مفید رحمه الله به واسطه ای نقل کرده اند که او به سند خود نقل نموده از محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب که از خواصّ اصحاب چند امام معصوم است، که او گفت: كنت مع الهادى علىّ بن محمّد عليهما السّلام فى مسجد النبىّ فاتاه جماعه من اصحابه منهم ابوهاشم الجعفرىّ و كان رجلًا بليغاً و كانت له منزله عظيمه عنده عليه السّلام ثمّ دخل المسجد جماعه من الصوفيّه و جلسوا فى جانب مستديراً و اخذوا بالتهليل فقال عليه السّلام:.

ص:۱۳۳

صوفی) به حقوق شما معترف باشد؟

حضرت نگاهی خشم آلود به او افکنده فرمودند: این سخن را رها کن، آن کس که به حقوق ما معترف باشد، از ما سرپیچی نمی کند، مگر نمی دانی؟! اینان پست ترین طایفه صوفیان اند؟ و صوفیان همگی از مخالفان ما هستند، و روش آنان با روش ما مغایر است. آنان جز نصاری و مجوس این امّت نیستند، آنان کسانی هستند که در خاموش کردن نور خداوند می کوشند، و خداوند نور خویش کامل می کند گرچه کافران نپسندند

ص:۱۳۴

مقامع الفضل:۲/۴۱۲ و البراهین القاطعه:۲/۳۴۸ الفرقه۷ و الإثناعشریّه: ۲۸ از کتاب حدیقه الشیعه. و إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب، محمّد جعفر بن محمّد طاهر خراسانی کرباسی:۱۲۸ و فی کتاب قرب الإسناد مسندا عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب قال: کنت مع الهادیّ علیّ بن محمّد علیهما السّلام فی مسجد النبیّ صلّی الله علیه وآله، فأتاه جماعه من أصحابه منهم أبو هاشم الجعفریّ و کان رجلًا بلیغاً و کانت له منزله عظیمه عنده علیه السّلام... .

و الهدایا لشیعه أئمّهالهدی:۱/۱۰۶ المقدّمه۱۰ وروی الشیخ المفید رحمه الله بإسناده عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب... . منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی):۱۴/۱۶ المقام۸ الحادی و العشرون فی حدیقه الشّیعه عن السیّد المرتضی ابن الدّاعیّ الحسن الرّازیّ و ابن حمزه جمیعا، عن المفید، بسنده عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب...، و رواه المحدّث الجزائری أیضا فی الأنوار من کتاب قرب الإسناد مسندا عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب مثله.

در حدیقه الشیعه پس از نقل حدیث شریف چنین ترجمه فرموده: یعنی با حضرت علیّ النقی علیه السّلام بودم و آن حضرت نشسته بود در مسجد پیغمبر خدا در مدینه، پس جماعتی از اصحاب آن حضرت در آمدند و یکی از ایشان ابو هاشم جعفری بود و او مردی بود فصیح و بلیغ و او را نزد آن حضرت منزلتی عظیم بود، بعد از آن داخل مسجد شدند جماعتی از صوفیّه و در یک جانب حلقه زده نشستند و به لا اله الا الله گفتن مشغول شدند؛ پس امام علیه السّلام رو به اصحاب خود نموده فرمود که: التفات نکنید به این فریبندگان که ایشان خلیفه های شیاطین اند، و خراب کنندگان قواعد دین اند، اظهار زهد

ص:۱۳۵

می کننـد از برای آسـایش دادن جسـمها، و شب بیـداری می کشـند بجهت شـکار کردن چهار پایان، یعنی مسـخّر کردن آنهائی که مانند چهارپایانند؛ چنانکه حق تعالی می فرماید: انْ هُمْ اِلّا کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلاً، گرسـنگی می خورند عمری که تا رام کنند از برای پالان کردن خری چنـد را، و لا إله إلّا الله نمی گوینـد مگر از برای فریب دادن مردمان، کم نمی خورنـد مگر از برای پر کردن کاسه های بزرگ، و ربودن دل مرد احمق، سـخن می گوینـد با مردمان به املاء خود در دوستی خدا، و می اندازند ایشان را نرم نرم و پنهان در چاه گمراهی خود، و اوراد ایشان است رقص کردن و دست زدن، و اذکار ایشان سـرائیدن و غنا کردن است، پیروی نمی کننـد ایشـان را مگر سـفیهان، و اعتقـاد نمی دارنـد به ایشـان مگر بی خردان و احمقـان؛ پس هرکس برود به زیـارت یکی از ایشـان درحـالتی که زنـده باشـد یا به زیارت یکی از ایشان برود در حالتی که مرده باشـد، یعنی بر سـر قبر یکی از ایشان به دعا کردن برود حکم آن دارد که به زیارت شـیطان و عبادت بتان رفته باشـد، و هرکس که یاری نمایـد و مدد کند یکی از ایشان را حکم آن دارد که یزید و معاویه و ابو سفیان را یاری کرده باشد و مدد نموده باشد.

پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که اگر چه آن کس معترف به حقوق شما باشد، یعنی به امامت شما اگر چه اعتراف داشته باشد؟ پس آن حضرت مانند کسی که غضبناک باشد بر او نگریست و فرمود: این گفتار را بگذار! آن کس که معترف به حقوق ما باشـد به راه نافرمانی ما نمی رود و مخالفت ما نمی کنـد، آیا نمی دانیـد که این طایفه خسـیس ترین طایفه های صوفیه اند، و صوفیه همه از مخالفان ماینـد، و راه و روش ایشان غیر راه و روش ماست، و نیسـتند ایشان مگر نصاری و مجوس این امت!. بعـد از آن، آن حضـرت آیـه: یُریـدُونَ لِیُطْفِؤُا نُـورَ اللهِ بِاَفْواهِهِمْ... را تـا بـه آخر تلاـوت فرمـود و ترجمـه اش این است که: کوشـش می نماینـد در فرونشانیدن نور خدا و حضرت الله تعالی تمام می کند نور خود را و اگر چه مکروه می دارند ناگرویدگان.

ص:۱۳۶

حضرت امام حسن بن علیّ زکیّ عسکریّ علیه السّلام خطاب به ابوهاشم جعفری یکی از سادات و صحابی خاصّ خود فرمود: یا اَباهاشِمْ! سَیَاْتی زَمانٌ عَلَی النّاسِ (عَلَی النّاسِ زَمانٌ)، وُجوهُهُمْ ضاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ، وَ قُلُوبُهُمْ مُظْلِمَهٌ مُنْکَدِرَهٌ، اَلسُّنَّهُ فیهِمْ بِدْعَهٌ، وَ الْبِدْعَهُ فیهِمْ سُنَّهٌ، اَلْمُؤْمِنُ بَیْنَهُمْ مُحَقَّرٌ، وَ الْفاسِقُ بَیْنَهُمْ مُوَقَّرٌ، اُمَراؤُهُمْ جاهِلُونَ جائِرُونَ، وَعُلَماؤُهُمْ فی أبْوابِ الظَّلَمَهِ سائِرُونَ، اَغْنِیاؤُهُمْ یَسْرِقُونَ زادَ الْفُقَراءِ، وَ اَصاغِرُهُمْ یَتَقَدَّمُونَ عَلَی الْکُبَراءِ، وَ کُلُّ جاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبیرٌ، وَ کُلُّ مُحیلٍ عِنْدَهُمْ فَقیرٌ، لا یَتَمَیَّزُونَ بَیْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتابِ، وَ لا یَعْرِفُونَ الضَّاْنَ مِنْ الذِّئابِ، عُلَماؤُهُمْ شِرارُ خَلْقِ اللهِ عَلی وَجْهِ الْأرْضِ، لِاَنَّهُمْ یَمیلُونَ إلَی الْفَلْسَفَهِ وَ التَّصَوُّفِ. وَایْمُ اللهِ! اِنَّهُمْ مِنْ اَهْلِ الْعُدُولِ وَالتَّحَرُّفِ، یُبالِغُونَ فی حُبِّ مُخالِفینا، وَ یُضِلُّونَ شیعَتَنا وَ موالینا، فَاِنْ نالُوا مَنْصَباً لَمْ یَشْبَعُوا عَنْ (مِنَ) الرِّشاءِ، وَ اِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللهَ عَلَی الرِّیاءِ. اَلا اِنَّهُمْ (لِاَنَّهُمْ) قُطّاعُ

ص:۱۳۷

طَریقِ الْمُؤْمِنینَ، وَ الدُّعاةُ اِلی نِحْلَهِ الْمُلْحِدینَ، فَمَنْ اَدْرَکَهُمْ فَلْیَحْذَرْهُمْ، وَ لْیَصُنْ دینَهُ وَ اِیمانَهُ». ثمّ قال علیه السّلام: «یا اَباهاشِمْ! هذا ما (بِهذا) حَدَّثَنی اَبی، عَنْ آبائِهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَ هُوَ مِنْ اَسْرارِنا فَاکْتُمْهُ اِلّا عَنْ اَهْلِهِ(۱) ای ابوهاشم!

۱- – در کتاب شریف حدیقه الشیعه، چاپ اسلامیّه:۵۹۲ و چاپ جدید: ۴/۷۸۵ فصل۲ آورده است: و دیگر حدیثی است که سیّد ما سیّد مرتضی ابن الداعی الحسینیّ الرازیّ رحمه الله روایت می کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه، و او روایت می کند از احمد بن محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید، و او از پدرش محمّد بن الحسن، و او از سعد بن عبد الله، و او از محمّد بن عبد الجبّار، و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابوهاشم جعفری را و فرمود:. ملا محمّد طاهر قمّی قدّس سرّه الشریف در تحفه الأخیار:۲۲ مرقوم فرموده: مرحوم سیّد مرتضی رازی از شیخ مفید به سند صحیح از حضرت امام علیّ النّقی علیه السّلام روایت کرده:. و در الإثناعشریه شیخ محمّد بن الحسن الحر العاملی قدّس سرّه:۲۸–۲۹ و چاپ دیگری:۳۳–۳۴ و ترجمه آن به نام نقدی جامع برتصوّف:۴۵–۵۶ و إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات:۴/۲۰۴ الفصل۳۵ ح۲۴۸ و ج۴/۲۰۵ الفصل۳۵ ح۲۴۸ و الهدایا لشیعه أئمّه الهدی:۱/۱۰۰ المقدّمه۱۰ و روضات الجنّات:۳/۱۳۴ و البراهین القاطعه:۲/۳۴۷ الفرقه۷ و مستدرک الوسائل: ۱۱/۳۸۰ ح۱۳۳۰۸و خاتمهمستدرک الوسائل:۲/۹۲–۹۳، سفینهالبحار:۲/۵۸. همه از حدیقه الشیعه نقل کرده اند. و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی) :۱۴/۱۷ المقام۸ و در کتاب فضایح الصوفیّه تالیف آقا محمود ابن آقامحمّدعلیّ بن علامه محمّدباقر وحید بهبهانی متوفای ۱۲۵۹ قمری صفحه۱۲۶و در کتاب تنبیه الغافلین و ایقاظ الراقدین:۱۴ و در کتاب سنّه الهدایه لهدایه السنّه:۴۶۶ همه از حدیقه الشیعه. و در منهاج البراعه از حدیقه الشیعه و از الأنوار النعمانیّه مرسلاً از امام حسن زکیّ عسکری علیه السّلام.

ص:۱۳۸

زمانی فرا خواهد رسید که مردم چهره هایی خندان و گشاده و دل هایی تاریک دارند، سنّت در میان آنان بدعت و بدعت سنّت است و مؤمن در میان ایشان خوار شده و فاسق گرامی، فرمان روایان ایشان ستمگر و علمای آن ها به دربار ستمگران آمد و شد دارند، ثروتمندانشان زاد و توشه مستمندان را دزدیده و کوچکترها بر بزرگترها پیشی می گیرند، از نظر آن ها هر فرد نابخردی شخصیّتی آگاه به شمار می آید و هر انسان هوشمندی از دیدگاهشان فقیر است. میان افراد بااخلاص و اهل تردید تمایزی قائل نیستند، و گوسفند را از گرگ بازنمی شناسند، علمای آنان بدترین مخلوقات خداوند روی زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوّف می گرایند، به خدا سوگند! آنان اهل تجاوز و تحریف اند، در دوست داشتن

ص:۱۳۹

مخالفین ما مبالغه و پیروان و دوستداران ما را گمراه می کنند، آنان راهزن مؤمنان و دعوت گران تباهی دین اند، هرکه آنان را دریابد باید از آن ها حذر کند و دین و ایمان خود را حفظ نماید.

سپس فرمودند: ای ابوهاشم! این سخنی است که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمّد علیهم السّلام به من بازگفت و از اسرار ماست پس آن را جز از اهلش پنهان دار.

ص:۱۴۰

اگر منصبی یابند از رشوه ها سیر نشوند و اگر فروگذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد، به ریا خدا را عبادت کنند؛ بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان باشند و دعوت کنندگان به کیش ملحدان؛ پس هرکس دریابد ایشان را می باید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را؛ بعد از آن، امام علیه السّلام فرمود که: ای ابا هاشم! این آن چیزی است که حدیث کرده از برای من، پدر من و پدر من از آبایش از جعفر بن محمّد علیهم السّلام، و این از اسرار ماست پس پنهان دار آن را مگر از اهلش. و اخبار درین باب بسیار است.

نظر محقّق ملا احمد اردبیلی درباره وحدت وجود

ص:۱۴۱

محقّق ملاـ احمـد اردبیلی رضوان الله علیه در وصف قـائلین به وحـدت وجود بلکه وحـدت موجود چنین مرقوم فرموده است: فصـل دوم: در ذکر بعضـی از فروع مـذاهب صوفیّه و بیان انـدکی از عقایـد ایشان: بـدان که عقاید فاسده ایشان بسـیار است از آن جمله به ذکر قلیلی از عقاید بیست و یک فرقه از ایشان در این کتاب اکتفا می نماید.

فرقه اوّل وحـدتیّه انـد. ایشان به وحدت وجود قائل اند و همه کس و همه چیز را خدا می دانند؛ چنانکه گذشت. این گروه از نمرود و شـدّاد و فرعون بدترنـد؛ از آن جهت که جمیع اشـیاء را خـدا می داننـد حتی چیزهایی را که در شـریعت حکم به عدم طهارت آن شـده تا به چیزهای دیگر چه رسد و اگر آن جماعت را کثرتیّه نام می کردند انسب بود؛ زیرا که در کثرت الله بر وجهی مبالغه دارند که چیزی نیست از ما سوی الله که آن را خدا ندانند هر چند که به اعتقاد ایشان همه آن ها یکی است؛ چنانکه محی الدین عربی در اکثر کتـاب هـای خود گفتگوهـای بسـیار در این بـاب کرده خصوصـا در کتاب فصوص الحکم و در این کتاب در فصّ لقمانی می گویـد که: میـان مـا یعنی وحـدتیّه و اشـاعره نزاع در عبارت است. و در همان کتاب در فصّ موسوی فرعون را عین حق تعالی گفته؛ چنانکه بعد از تأویل

ص:۱۴۲

لفظ ربّ، می گوید: و ان کان عین لحقّ فالصوره لفرعون. و عطّار در کتاب جوهر الذات تعریف فرعون کرده و می گوید: تو هم مثل اویی انا الحق بگو. و در آن کتاب صریح دعوی خدایی کرده، و محی الدین در کتاب فتوحات می گوید: سبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها، و علاء الدوله سمنانی که یکی از مشایخ این طایفه است او را به این واسطه طعن زده و دشنام داده چنانکه اشاره به آن شده. و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزّاق کاشی و عطّار و ملای روم و بسیار کس غیر ایشان از متأخّرین صوفیّه این مذهب را خوش کرده اند و در نظم و نثر خود اظهار این اعتقاد نموده اند.

و این جماعت، خدا را تشبیه به دریا کرده و مخلوقات را به موج دریا و می گویند که ظاهر است که موج دریا عین دریاست، یعنی مخلوقات همه خدایند و این طایفه کسانی را که دعوی خدایی کرده اند خواه در پرده حلول و اتحاد و وحدت وجود و خواه خارج از این پرده مانند نمرود و شدّاد و فرعون را، دوست می دارند و همه را از خود می شمارند. نمی دانم کیست از متأخرین شیعه که فریب این طایفه را خورده، ایشان را از نیکان پنداشته است وبعضی دیگر تقلید او کرده اند؟ لیکن می دانم که متقدّمین علمای امامیّه این قوم را مذمّت بسیار کرده اند و کتاب ها مشتمل بر طعن ایشان نوشته اند و از اصحاب عصمت علیهم السّلام احادیث در ردّ و بطلان

ص:۱۴۳

و کفر ایشان نقل کرده اند با آنکه در آن زمان هنوز کسی از این طاغیان به وحدت وجود قایل نشده بود و اگر کسی آن احادیث و کتاب ها را دیده باشد و عاقل و منصف باشد از قول محمّد بن یعقوب کلینی نوّر الله مرقده که در کتاب کافی می فرماید: باب دخول الصوفیّه علی ابی عبد الله و احتجاجهم علیه، می باید که این گروه، از مخالفان باشند و از کلام ابن بابویه قدّس سرّه که در کتاب اعتقادات می گوید: تدیّنهم بترک الصلوات و جمیع الفرائض و از گفتار شیخ مفید رحمه الله که می فرماید: دینهم ترک الفرائض و المستحبّات و ارتکاب المناهی و المحرّمات، تفرّس می نماید که ایشان ملحدان و زندیقان اند، و دلیل بر اینکه آن جماعت از مخالفین اند بسیار است؛ یکی آنکه جمعی از علمای شیعه که کتاب ها در ذکر فرق اسلامیّه نوشته اند این قوم را از مخالفین شمرده اند و از جمله طوایف سنّی گرفته اند. و دیگر آنکه یک کتاب نمی توان یافت که یکی از قدمای علمای شیعه در تصوف تصنیف کرده باشند به خلاف آنکه قدمای سنّی کتاب در تصوّف بسیار نوشته اند و به غیر از این دلیل بسیار است و قطع نظر از آن دلایل کرده، چون اصحاب عصمت به بطلان این جماعت شهادت داده اند و به تعدّد روایات، این معنی در کتب ثقات معلوم است، شیعه باید که از این قوم و قائلین و معتقدین ایشان بیزار باشد و اگر کسی گوید

ص:۱۴۴

که من آن کتاب ها و اخبار و احادیث را ندیده ام شرط احتیاط و دین داری و قاعده خداپرستی و پرهیزکاری آن است که در دوستی این فرقه و تسمیه خویشتن به نام این طایفه متوقّف باشد، و توجیه کلمات کفر آیات ایشان ننماید تا کاشف ظاهر شود. و جمعی از غافلان شیعه ظاهرا گول ایشان را خورده اند از این سبب که بعضی از ایشان امیرالمؤمنین علیه السّلام را مدح بسیار گفته اند، و ندانسته اند که این گروه اگر ملحد نباشند، جبری خوب هستند و چون جبرینـد، همه چیز را خوب می دانند و دوست می دارند و هرکس را که به تصوّر باطل قائل به عقیده فاسده خود می دانند با او دوستی بیشتر می ورزند و بنابر آنکه کلام حضرت امیرالمؤمنین را نفهمیده اند که فرموده است: من عرف نفسه فقد عرف ربّه، چون ملحدان آن را منطبق بر مدّعای خود می سازند و به مراد خود تأویل می نمایند؛ چنانکه محی الدین عربی در کتاب فصوص الحکم می گوید که: من عرف نفسه بهذه المعرفه فقد عرف ربّه فانّه علی صوره خلقه بل هویّته و حقیقته. لهذا کمال دوستی نسبت به آن حضرت اظهار می کنند و بسیار باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه در مدح حضرت امیر علیه السّلام نمایند و حال آنکه در حدیث واقع است که به مدح گفتن ایشان، گول ایشان مخورید؛ چنان که بر معتقدان اخبار ائمّه اطهار ظاهر است که آن غافلان گول

ص:۱۴۵

این جماعت خورده اند و نیافته اند که دوستی را شرایط بسیار است و ندانسته اند که هیچ طایفه در گبر و یهود و ترسا و سایر اهل ملل و اهواء نیستند که با وجود بد اعتقادی ها سخنان خوب نداشته باشند چنانکه گذشت و نفهمیده اند که این گروه گمراه در اصول خمسه با اهل حق مخالفت بسیار دارند.

اگر کسی به دست انصاف غطای عمی (کوری) از پیش چشم حق بین بردارد و تعصّب بر کنار گذارد قائل خواهد شد که اگر از روی فرض این جماعت بعد از پیغمبر خدا بلافاصله علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را امام دانند با این حال به خدایی حسین به منصور ساحر کافر و امثال او بلکه به خدایی کلّ موجودات قائل بودن با ایمان و اسلام منافات تمام دارد. دیگر آنکه چون این طایفه فریبندگان اند بعضی از ایشان خواسته اند که به نوعی سخنی گویند که همه طایفه ایشان را از خود دانند و از خود شمارند؛ چنان که حسین بن منصور حلاج پیش از آنکه رسوا شود با سنّیان سنّی بود و خود را از ایشان وامی نمود و در پیش شیعیان دعوای نیابت و وکالت حضرت صاحب علیه السّلام می کرد و در پیش ملحدان و بعضی از سفیهان که می دانست که در مذهبی قائم نیستند دعوای خدایی می نمود و نام های پیغمبران بر بعضی از مریدان خود گذاشته و ایشان را فرموده بود که در اطراف عالم بگردند و مردم را به

ص:۱۴۶

خدایی او دعوت کنند.

و یک دلیل بر آنکه اکثر این جماعت در باطن ملحدان اند، این است که چون دانسته اند که حلاج در پیش جماعتی بی محابا دعوای خدایی کرده گفته اند که او کشف راز کرده از این جهت او را حلاج الأسرار لقب کرده اند و با آنکه در زمان بایزید بسطامی و حلاج هنوز کسی از این قوم مردود به وحدت وجود قائل نشده بودند و بعد از ایشان به مدّتی طایفه اتّحادیّه در کفر تمادی نموده وحدت وجود اختراع کردند.

و ایضا شیعه و سنّی نقل کرده اند که شیخ عطّار در وقت کشته شدن با کافر تتار که به دستش گرفتار بود گفت: کلاه تتاری بر سر می گذاری و به این صورت خود را به من می نمایی و قصد قتلم می کنی و گمان داری که من تو را نمی شناسم، بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد! و این اعتقاد فاسد از نظم و نثرش نیز ظاهر است.

و ایضا شیخ روزبهان فارسی در تفسیر الأسرار می گوید که در علوی، شکل حق بر من متجلّی گشت در صورت ترکی قبا بسته و مو بافته و کلاه کج نهاده، دست در اذیال جلالش زدم و گفتم: به حقّ وحدت ذاتیّه تو که چنان ات شناخته ام که اگر به هزار صورت برآیی و به هزار کسوت جلوه فرمایی که یک سر مو از معرفت،

ص:۱۴۷

تغییرپذیر نخواهد بود و در کتاب مقامات این کافر هرزه ها به قالب زده که در مدتی دراز نقل نتوان کرد و شرح نتوان نمود و مزخرفات و کفرهایی که این طایفه بی دین و خراب کنندگان شریعت سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله گفته اند بسیار است و مجلّدات بسیار هم گنجایش نقل آن همه ندارد. و علامه حلی رحمه الله در بعضی از کتاب های خود این قوم را به این طور اعتقادهای باطل طعن زده و شیخ شهید قدّس سرّه در بعضی از مصنّفات خود اشاره نموده که طریقه و روش ایشان حرام است و غیر ایشان بسیار کس از عارفان، یعنی شناسندگان خدا و رسول و امامان به دلیل و برهان، این گروه بی ایمان را طعن زده اند، تا بدانی که متأخّرین شیعه فریب این سنّیان و خراب کنندگان دین پیغمبر آخر الزمان را نخورده اند و از جمله طعن هایی که متوجّه ایشان است، یکی آن است که ایشان مانند ملحدان آیات و احادیث را برای خود و مدّعای خود تفسیر و تأویل می کنند. دیگر آنکه به جبر و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت قائل اند؛ چنان که از کتاب ها و گفتگوهای ایشان ظاهر است و یک جهت از جهات میل اشاعره و بعضی دیگر از طوایف نواصب به این گروه، این است که ایشان درین عقاید با خود موافق یافته اند و دیگر از جمله طعن هایی که متوجّه ایشان است، یکی آن است که دعوی دانستن غیب کرده اند و آن را کشف نام می کنند و در آن تمادی

ص:۱۴۸

نموده نسبت دانستن غیب به کفّار هند می دهند و در باب اطّلاع بر غیب، دو سه کلمه در فصل پنجم این اوراق که جزو ثانی است سمت گذارش یافت.

و ایضا در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و بعضی دیگر از کتاب های شیعه مسطور است و خلاصه مضمونش این است که جوانی بود از اهل جرجان و در کمال محبت نسبت به شاه مردان، در مقام اسلام پایش استوار و بر محکّ ایمان طلای رأیش تمام عیار، اگر چه از خواندن و نوشتن بی بهره بود امّا از عقاید دینیّه و معارف یقینه حظّی وافر و نصیبی کامل داشت و در خدمت علمای دین دار بسیار به سر برده بود و دلایل ساطعه و براهین قاطعه به گوشش بسیار خورده بود و حسن عقیده اش در مذهب حق مرضی و حمید، درجه یقینش در حقیقت دین مبین قریب به مرتبه علیای ابوذر و سلمان رسیده از غایت صلابتی که در دین داشت، با آنکه ناخوانده و نانویسنده بود، همت بر الزام مخالفین می گماشت. پیر صوفی با او معاصر بود که در فریب دادن مردمان از شیطان مردود گوی مسابقه می ربود. هر جا که می نشست سخنی از جنید و شبلی و امثال آن ها در می پیوست و معجزات بسیار بر خود و هر یک از ایشان می بست و زبان به لاف های گزاف می گشود و به دعوای دروغ و باطل، دل های احمقان و سفیهان را می ربود.

ص:۱۴۹

وقتی از اوقـات در مجلسـی عظیم جوان شـیعی را با پیر صوفی ملاقات افتاده پیر صوفی به طریق عادت در غرور و خـدعه باز کرده و زراقانه چنان که شیوه ایشان است به تقریر مزوّرات و مزخرفات زبان دراز کرد تا گفتار ناهموارش به مبحث مکاشفه انجامید و کلام خـام ناتمامش به دعوی دانسـتن غیب رسانیـد. جوان شـیعی به دو زانو در آمـده گفت: من شـنیده ام که حضـرت الله تعالی در کلام مجید چند جا اشاره به این فرموده که غیب را به غیر از او عظم شأنه کسـی نمی داند؟ پس کافر آن کسی است که قول خدا را رد و سخن شـما را باور کند وا عجبا از سـخت رویی های شما قوم بی حیا که از خدا شرم ندارید و به این طور دعواها زبان می گشایید و به آن اکتفا ننموده نسبت دانستن غیب به کفار هند و سند می دهید.

پیر صوفی گفت: ما دلیل داریم بر اینکه کافر و مسـلمان غیب می داننـد و رازهای پنهان از لوح دل می خوانند. جوان شـیعی پرسـید که آن دلیل چیست و شاهـد بر مـدعای تو کیست؟ پیر صوفی گفت: دل مسـلمان مانند آب است و دل کافر مانند بول و چنانکه در این دو آب روی می نمایـد، در دل کـافر و مسـلمان چیزی پنهـان نقش می بنـدد و رازهـای نهفته صـورت می پـذیرد. جوان شـیعی برآشـفت و گفت: بر آن دل و گل می بایـد شاشـید که به این گونه گفتگوها خواهد طریقه خود را درست کند و اینطور مثال ها را دلیل بر حقیّت مذهب خود

ص:۱۵۰

سازد. اهل مجلس همه به خنده افتادند و پیر صوفی خجل و منفعل شده دم فرو بست و ذلیل و خوار و بی اعتبار رفته در کنجی نشست.

و ایضا این فقیر وقتی در مجلسی حاضر بودم که سخن از این طایفه و دعوی کشف نمودن ایشان می گذشت، یکی از خوش طبعان که در آن مجلس حاضر بود گفت: چرا بی انصافی می کنید این جماعت در دعوی کشف صادق اند اما کاشف ایشان از قبیل کشفی است که عمرو عاص نمود در جنگ صفّین در هنگام محاربه با امیرالمؤمنین علیه السّلام. پس باید دانست که این جماعت که دعوی کشف و کرامات می کنند از گوشه نشینان براهمه و ریاضت کشان هند و غیره کسب کرده اند و چون بلاهت و حماقت آن گروه در کار دین درجه علیا دارد و هر دعوی که ریاضت کشان ایشان نموده اند و هر لاف و گزاف که زده اند آن فرقه از غایت ابلهی قبول کرده اند و تصدیق ایشان نموده اند به طریقی که هر نادانی بشنود تصور کند واقعی است آن را شهرت دادند و گوشه نشینان سنّی هم بر این منوال سلوک نموده اند و مریدان ایشان نیز به طمع نان و حلوا معجزات بسیار بر پیران خود بسته اند و آن را کشف و کرامات نام نهاده اند و سفیهان آن را باور داشته اند.

و دیگر آنکه این گروه و مایلین و معتقدین ایشان چنانکه در حدیث وارد است سه طایفه اند. گمراهان و فریبندگان و غافلان و به

ص:۱۵۱

روایتی به جای عبارت غافلان، لفظ احمقان واقع است و در حدیث دیگر به جای آن کلمه، جاهلان مذکور و این معنی نزد هر عاقل ظاهر است. از آن روی که آنهایی که عارف به عقاید باطله این جماعت اند و خود نیزآن عقیده ها دارند به دلایل عقلیّه و نقلیّه، گمراه و کافرند و جمعی که اعتقاد فاسد و مذهب باطل ایشان را می دانند و در دل قائل به آن نیستند امّا تجاهل نموده خود را از آن گروه می شمارند و خویشتن را بر آن عقاید وامی نمایند، فریبندگان و حیلت گرانند و مدّعای ایشان آن است که جمعی از سفیهان و احمقان را که اعتقاد به این قوم دارند مرید و معتقد خود سازند.

سیّم آنانند که از روی غفلت و جهالت و نادانی و حماقت این طریقه را پیش می گیرند و مایل به این گمراهان و فریبندگان می گردند؛ پس هر که عارف به عقاید باطله این جماعت نباشد و به حقیقت ایشان و مذهب ایشان معترف شود به سبب جهل و نادانی گمراه گشته؛ پس اگر به آن جهل دعوای علم کند، جهل مرکّب خواهد بود و به این سبب حالتش تباه شود و به وادی ضالّه افتد و بسیار باشد که جمعی از مردمان به سبب او گمراه گردند و از طریق حق دور شوند و به وادی خذلان روی آورند و اگر کسی بر بداعتقادی این گروه واقف باشد و در باطن به بطلان ایشان معترف، امّا به جهت فریفتن خلق، این طایفه را مدح گوید و ایشان را از

ص:۱۵۲

نیکان و دوستان خدا شمارد و از برای دنیا، دین از دست داده باشد و به عمد مردمان را گمراه کرده از برای زخارف دنیا از نعمت عقبی بی بهره گشته.

و اگر آن کس که بر بد اعتقادی این قوم مطّلع باشد به حقّیت ایشان معترف شود، آن کس دانسته از طریق حق انحراف نموده و از مذهب حقّ امامیّه بیزار گشته گمراه کننده باشد و حالش از دیگران بدتر؛ پس اگر آن کس دعوی تشیع کند باید که شیعه قبول آن نکند و او را از شیعه نشمارد؛ زیرا که ناچار است او را از اعتراف نمودن به حلول و اتّحاد و وحدت وجود و از قائل بودن به جبر و محبّت ورزیدن با یهود و ترسا و گبر و دوست داشتن ابی بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و ابوسفیان و جمیع فسّاق و فجّار و سایر مشرکین و کفّار و اگر اظهار دشمنی اینطور کسان نماید باید که شیعه باور نکند و اگر اینطور کسان را لعنت کند باید که شیعه فریب نخورد، از این جهت که ایشان لعنت را عین رحمت می دانند.

جمعی از ایشان می گویند لعنت چهار حرف است که حرف هجاء ل ع ن ت و هر یک از این چهار، اسمی اند از اسماء الله؛ پس لعنت عین رحمت باشد و جمعی از ایشان گویند نقطه ذات حق تعالی در جمیع حروف حلول کرده و جمعی از این طایفه گویند که عالم صورت حق تعالی است و حق تعالی روح عالم است؛ چنان که

ص:۱۵۳

محی الدین در کتاب فصوص الحکم در فصّ هودی می گوید: العالم صورته و هو روح العالم، و معلوم است که عالم عبارت است از ما سوی الله؛ پس هر چیزی را از چیزها، صورت خدا می داننـد و به زعم این طایفه، حروف نیز صورت خـداست و خـدای تعالی روح حروف است؛ پس می گویند که چون خدای عزّوجلّ روح این حروف است، این حروف عین ذات و عین رحمت خدا خواهد بود. مجملاً هر فرقه از این جماعت به یک وجهی لعنت را عین رحمت می داننـد و با وجود این، بسیار باشـد که اگر کسـی یکی از مخـالفین را خصوصاً یکی از ایشـان را که این جمـاعت پیر خود کرده انـد لعنت کنـد به غایت مضـطرب شونـد و با آن مرد نهایت دشمنی ورزند.

و ایضا بایـد دانست که اکثر ملحـدان گفتگوهای این فرقه را سپر و گریزگاه بد اعتقادی و الحاد خود کرده اند؛ چنان که در حدیث اشاره به آن شد و گذشت؛ پس شیعه باید که به سخن بعضـی از متعصّبان و برخی از غافلان، بلکه به قول جمعی از گمراهان و بد اعتقادان از راه نرود که در مقام توجیه و تأویل گفتگوهای زشت این طایفه درآمده اند و دین اسلام و کیش فرنگیان را به تأویلات غوایت آیات یکی کرده اند و به سبب این تأویل ها بسیار کس را از سفها به وادی الحاد انداخته اند و عجب است که این جماعت گفتگوهای محمود پسیخانی را تأویل نکرده اند و به همه حال،

ص:۱۵۴

مؤمن باید که اعتقاد کند که قائل به حلول شدن و دم از اتّحاد و وحدت وجود زدن کفر است و نیز شیعه باید بداند که هر وجه که حلولیه و اتحادیه و وحدتیه در باب خدایی خود و مشایخ خود و سایر موجودات می گوینـد بعینه همین وجه را نصاری در باب خدایی حضرت عیسی علیه السّلام و غلات شیعه در باب خدایی علی علیه السّلام و بعضی دیگر از ائمه هدی علیهم السّلام می گوینـد این به غایت عجب است که جمعی به کفر نصاری و غلات شیعه که عیسی علیه السّلام و بعضی از ائمّه معصومین علیهم السّلام را خدا می دانند و اعتراف دارند و با این حال جماعتی از غلات سنّیان حلاج کافر و اشباه او را که جمیع اشیاء را خدا می دانند از اکابر اولیاء الله می شمارند.

پس بدان که اگر چه واضع مذهب صوفیّه ابوهاشم کوفی است چنانکه اکثر علما نقل کرده اند و آن ملعون و مریدانش ملحد و دهری بودند؛ امّا جمعی از متعصّبان سنّی چون بر فضایح و قبایح و فسق و نفاق ابی بکر و عمر و عثمان واقف شدند چاره ای جز آن ندیدنـد که دست بر آن مذهب زنند و صوفیّه را اعانت و تقویت کنند و به جبر قائل شوند تا پرده دریده خلفای ثلاثه را شاید به این وجه رفو کننـد؛ چنان که قبل از این در این کتاب بعد از نقل بحث شیخ مفید با قاضی عبد الجبّار معتزلی مذکور گشت بلکه به روش حلول و اتّحاد و

ص:۱۵۵

وحدت وجود مرتبه خدایی از برای ایشان و پیروان ایشان ثابت کنند و مردمان را به این وسیله فریب دهند تا زبان از طعن ایشان کوتاه سازند و ایشان را دوست بدارند؛ پس طریقه این فرقه را در نظر عوام مستحسن نمودند و اکثر خود این طریقه را پیش گرفتند و جمعی از طواغیت بنی عبّاس و گروهی از اتباع ایشان نیز در رواج دادن این طایفه کوشیدند و به ایشان غایت محبّت ورزیدند و ایشان را اولیا و ابدال و اقطاب نام کردند و معجزات بسیار بر ایشان بستند و نسبت دانستن غیب به ایشان دادند و در این، دو نظر دیدند: یکی آنکه مرتبه امیر المؤمنین و سایر ائمّه معصومین را در چشم جهّال پست کنند و معجزات ایشان را در نظرها سهل وانمایند و گویند معجزه و خوارق عادت دلیل بر امامت نیست؛ دیگر آنکه دعوی مکاشفه ایشان را دلیل بر امامت ابی بکر و عمر و عثمان سازند و گویند که این جماعت که صاحب مکاشفه اند به امامت شیوخ ثلاثه قائل اند و اگر ایشان بر حق نمی بودند می بایست که این گروه که غیب دانند به بطلان ایشان شهادت دهند و جمعی از سنّیان که دعوی این گمراهان را دلیل بر حقّیّت مذهب باطل خود ساخته اند با ایشان کمال محبّت ورزیده اند و از غایت محبّت است که فرقه ای از سنّیان به این طایفه دارند که سخنان کفر نشان ایشان را تأویل می کنند و زورها می زنند که کفر ایشان را در چشم کوردلان، ایمان کامل

ص:۱۵۶

وانمایند. فلعنه الله علیهم و علی مشایخهم الزندیقین.(۱)

وحدت وجود در بیان برخی وحدت وجودیان

۱- حدیقه الشیعه:۴/۷۵۵-۷۶۶ فصل ۲.

ص:۱۵۷

ابن العربی در فتوحات جلد۲ صفحه۴۵۹ می نویسد: سبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها منزّه است آنکه چیزها را آشکار نمود، و خودش عین آنهاست.

و در فصوص الحکم فصّ شعیبی صفحه۲۸۶ نوشته است: ... من عرف نفسه بهذه المعرفه فقد عرف ربّه، فإنّه علی صوره خلقه، بل هو عین هویّته و حقیقته ... هر کسی که خود را این گونه بشناسد پروردگار خود را شناخته است، زیرا او به صورت خلق خود می باشد، بلکه عین هویّت و حقیقت خلق خودش است.

در فصوص صفحه۱۹۲ چاپ اوّل الزهرا: إنّ العارف من یری الحقّ فی کلّ شیء بل یراه عین کلّ شیء عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیزی می بیند.

داود قیصری در شرح فصوص الحکم صفحه۲۵۲ می نویسد: إنّها [الذات الإلهیّه] هی الظاهره بصوره الحمار و الحیوان به تحقیق آن [ذات الهی] به صورت خر و حیوان ظاهر است.

صدرای شیرازی در شرح اصول الکافی:۴/۲۸ شرح حدیث اوّل باب جوامع التوحید می نویسد: توحید عرشیّ: إعلم أنّ ذاته تعالی حقیقه الوجود بلا حدّ، و حقیقه الوجود لا یشوبه عدم، فلا بدّ أن یکون بها وجود کلّ الأشیاء، و أن یکون هو وجود الأشیاء کلّها،

ص:۱۵۸

إذ لـو كـانت تلـك الـذّات وجـود الشـی ء بعينـه أو لأشـياء بأعيانهـا و لـم تكن وجـود ا لشـی ء آخر أو لأشـياء أخرى لم تكن حقيقه الوجود... توحيـدی عرشـی: بـدان براستی که ذات او تعالی حقیقت وجود بی حـدّ است، و حقیقه الوجود را شائبه ای از عـدم نباشد، پس ناچـار است از اینکه به او باشـد وجـود هر چیزی، و اینکه او وجـود همه چیزهـا است، چـون اگر بـوده باشـد آن ذات وجود هر چیزی به عین آن و یا برای چیزهایی به عین آن ها و نباشد وجود چیزی دیگر و یا برای چیزهای دیگر حقیقه الوجود نباشد.

و در اسفار جلد۲ صفحه۲۹۲ فصل۲۵: ... فكذلك هدانی ربّی بالبرهان النّیر العرشـیّ إلی صراط مستقیم من كون الموجود و الوجود منحصرا فی حقیقه واحده شخصیّه لا شریک له فی الموجودیّه الحقیقیّه و لا ثانی له فی العین و لیس فی دار الوجود غیره دیّار و كلّما یتراءی فی عالم الوجود أنّه غیر الواجب المعبود فإنّما هو من ظهورات ذاته و تجلّیات صـفاته التی هی فی الحقیقه عین ذاته كما صرّح به لسـان بعض العرفـاء... ... پس این چنین پروردگـارم مرا هـدایت نمود به برهان عرشـی به صـراط مسـتقیم از اینکه وجود و موجود منحصـر به حقیقت شخصـی واحـدی است که در موجودیّت حقیقی اصـلاً شـریکی نـدارد. و در خـارج، فرد دوّمی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او کسی وجود ندارد و هر آنچه که

ص:۱۵۹

در عـالم وجـود دیـده می شـود که آن غیر واجب معبود است پس براسـتی او از ظهورات ذات او و تجلّیـات صـفات او است که در حقیقت عین ذات او می باشد همان طور که زبان بعضی از عارفان به آن تصریح نموده است... .

بلخی رومی در مثنوی:

ما عدم هاییم و هستی ها نما تو وجود مطلقی، هستیّ ما

و در دفتر ششم:

سوی کلّ خود رو ای جزء خدا

و دیوان شمس با مقدّمه جلال الدین همایی صفحه۲۶۹:

آن ها که طلبکار خدایید خدایید

بیرون ز شما نیست شمایید شمایید

ذاتید و صفاتید گهی عرش و گهی فرش

در عین بقایید و منزّه ز فنایید

و محمود شبستری در گلشن راز:

حلول و اتّحاد اینجا محال است

که در وحدت دویی عین ضلال است

محمّدحسـین حسینی تهرانی در روح مجرّد صفحه۴۴۸ آورده است: جمله المحسوسـات عـدم و هباء تمامی محسوسات هیـچ و پوچ هستند.

ص:۱۶۰

و در روح مجرد صفحه۵۴۶ آمده است: (سیّد هاشم حدّاد) می فرمودند: ذکر ما همیشه از توحید است. وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی؛ کسی قدرت ادراک آن را ندارد. یعنی وجود مستقل و بالذّات در عالم یکی است و بقیّه وجودها، وجود ظِلّی و تَبَعی و مجازی و وابسته و تعلّقی است. من نگفتم: این سگ خداست. من گفتم: غیر از خدا چیزی نیست. این سگ خداست، معنایش این است که این وجود مقیّده و متعیّنه با این تعیّن و حدّ، خداست؟! نعوذ بالله مِن هذا الکلام. امّا غیر از خدا چیزی نیست معنی اش آن است که: وجود بالإصاله و حقیقه الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک و تعالی؛ و بقیّه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند.

در رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب صفحه ۱۴۰ آورده شده: ... معنای وحدت وجود به کلّی معنای تعدّد و تغایر را نفی می کند و در برابر وجود مقدّس حضرت احدیّت تمام وجودات متصوّره را جزء موهومات می شمرد و همه را ظلّ و سایه می شمرد، و سالک به واسطه ارتقاء به این مقام تمام هستی خود را از دست می دهد و خود را گم می کند و فانی می شود و غیر از ذات مقدّس او در عالم وجود ذی وجودی را ادراک و ذوق نمی نماید «و لیس فی الدّار غیره دیّار».

تشبیه الله به خلق و یا خلق به الله شرک است

ص:۱۶۱

در روایت امام صادق علیه السّلام است: مَنْ شَبَّهَ اللهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ، وَ مَنْ اَنْکَرَ قُدْرَتَهُ فَهُوَ کافِرٌ(۱) کسی که الله را به خلق او تشبیه کند، مشرک است و کسی که قدرت و توانایی او را انکار کند، کافر است.

امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ، اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لا یُشْبِهُ شَیْئاً، وَ لا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ، وَ کُلُّ ما وَقَعَ فِی الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلافِهِ(۲) کسی که الله را به خلق او تشبیه کند، مشرک است. همانا الله تبارک و تعالی شبیه چیزی نیست و چیزی شبیه او نیست، و هر چیزی که در وهم آید، الله جز آن است.

۱- التوحید: ۷۶ ب۲ ح۳۱ حدّثنا أحمد بن هارون الفامیّ رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر بن جامع الحمیریّ، عن أبیه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أبیه، عن محمّد بن أبی عمیر، عن غیر واحد، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال :.

۲- التوحید: ۸۰ ب۲ ح۳۶ حدثنا أحمد بن هارون الفامی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیریّ، عن أبیه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن خالد البرقیّ، عن محمّد بن أبی عمیر، عن المفضّل بن عمر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال : .

ص:۱۶۲

یاسر خادم می گوید: شنیدم حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام می فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللّه تَعالی بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ، وَ مَنْ نَسَبَ اِلَیْهِ ما نَهی عَنْهُ فَهُوَ کافِرٌ(۱) کسی که الله تعالی را به خلق او تشبیه کند مشرک است و هرکس به او چیزی را که از آن نهی شده است نسبت دهد، کافر است.

داود بن القاسم گوید: شنیدم حضرت امام علیّ الرّضا علیه السّلام می فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللّه بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ، وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَکانِ فَهُوَ کافِرٌ، وَ مَنْ نَسَبَ اِلَیْهِ ما نَهی عَنْهُ فَهُوَ کاذِبٌ کسی که الله را به خلق او تشبیه کند مشرک است، و کسی که او را به مکان

۱- - عیون أخبار الرضا علیه السّلام:۱/۱۱۴ ب۱۱ ح۱ حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی الله عنه قال: حدّثنا علیّ بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن الصقر بن دلف، عن یاسر الخادم قال: سمعت أبا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام یقول:. کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه:۲/۲۸۴ از العیون. نزهه النـاظر و تنبیه الخاطر:۱۲۷ ح۳ و الإحتجاج:۲/۴۱۰ و الـدرّه الباهره من الأصداف الطاهره:۳۶ و أعلام الدین فی صفات المؤمنین:۳۰۷ ماننـد العیون. العدد القویّه لدفع المخاوف الیومیّه:۲۹۶ و ۲۹۷از کتـاب النزهه از امام رضا علیه السّلام مانند العیون.

ص:۱۶۳

وصف کند (بگوید او در مکان جا دارد) کافر است، و کسی که به او چیزی را که از آن نهی شده است، نسبت دهد کافر است. سپس امام علیه السّلام تلاوت فرمود این آیه کریمه را: اِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللهِ وَ اُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ.(۱)

حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند:... مَنْ قالَ بِالتَّشْبیهِ وَ الْجَبْرِ فَهُوَ کافِرٌ مُشْرِکٌ، وَ نَحْنُ مِنْهُ بِراءٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ... ...(۲)

۱- – التوحید:۶۸ ب۲ ح۲۵ حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رحمه الله قال: حدّثنا علیّ بن الحسین السعدآبادیّ قال: حدّثنا أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ، عن داود بن القاسم قال: سمعت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام یقول :. مشکاه الأنوار فی غررالأخبار:۹ الفصل۱ از التوحید. روضه الواعظین: ۱/۳۶ و ۳۹ و جامع الأخبار:۶ الفصل۲ و متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب:۱/۶۹ از حضرت امام رضا علیه السّلام مانند التوحید.

۲- التوحید:۳۶۳ ب۵۹ ح۱۲ و عیون أخبار الرضا علیه السّلام:۱/۱۴۲ ب۱۱ ح۴۵ حدّثنا أحمد بن هارون الفامیّ رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیریّ، عن أبیه قال: حدّثنا إبراهیم بن هاشم، عن علیّ بن معبد، عن الحسین بن خالد، عن أبی الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام قال :. روضه الواعظین:۱/۳۵ از حسن بن خالد. الإحتجاج علی أهل اللجاج: ۲/۴۱۴ از حسین بن خالد. بحار الأنوار:۳/۲۹۴ ب۱۳ ح۱۸ از التوحید و العیون، و در جلد۵/۵۲ ب۱ ح۸۸ از العیون و التوحید، و در جلد ۲۵/۲۶۶ ب۱۰ ح۸ از العیون.

ص:۱۶۴

هر که قائل به تشبیه و جبر باشد، کافری است مشرک، و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم... .

ابلیس و تمامی جنّیان و شیطان ها رهبران گمراهی اند

ص:۱۶۵

فَإذا قَرَاْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم * اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * اِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ(۱) و چون قرآن بخوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه جوی* همانا او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکّل می کنند تسلّطی نیست* چیرگی وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که به او شرک ورزند. مولی الموحّدین امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در حدیث صحیحی در یک مجلس چهارصد مطلب ارزشمند تعلیم فرمودند که از آن است: ...مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ سَلَکَ غَيْرَ طَريقَتِنا غَرِقَ،... مَنْ تَرَکَ الْاَخْذَ عَمَّنْ اَمَرَ اللهُ بِطاعَتِهِ قَيَّضَ اللهُ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ(۲)... ... هرکس که به ما (اهل بیت نبوّت)

۱- سوره النحل (۱۶) الآیات ۹۹الی ۱۰۱

۲- - کتاب شریف الخصال: ۲/۶۱۰ -۶۲۷ح ۱۰- علّم أمیرالمؤمنین علیه السّلام أصحابه فی مجلس واحد أربعمائه باب ممّا یصلح للمسلم فی دینه و دنیاه: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنی محمّد بن عیسی بن عبید الیقطینیّ، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبی بصیر و محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السلام: أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام علّم أصحابه فی مجلس واحد أربعمائه باب ممّا یصلح للمسلم فی دینه و دنیاه قال علیه السّلام : . بحار الأنوار شریف: ۲۷/۸۸ ب۴ ح۳۹ از الخصال. و کتاب شریف تحف العقول:۱۱۶ امیرالمؤمنین علیه السّلام: ... مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا مُحِقَ، مَنِ اتَّبَعَ اَمْرَنا لَحِقَ، مَنْ سَلَکَ غَيْرَ طَريقَتِنا سُحِقَ... .

ص:۱۶۶

متمسّک شود به مقصود می رسد، و کسی که راه دیگری رود غرق می شود،... هرکس دریافت حق را از کسی که حضرت الله امر فرموده به اطاعت از او ترک کند، شیطانی بر او بگمارد که هم چنان با او باشد... .

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمودند: اَنَا وَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَی الْحَوْضِ وَ مَعَنا عِتْرَتُنا، فَمَنْ اَرادَنا فَلْیَاْخُذْ بِقَوْلِنا، وَ لْیَعْمَلْ بِاَعْمَالِنا، فَاِنّا اَهْلُ بَیْتٍ لَنا شَفاعَهٌ، فَتَنَافَسُوا فی لِقائِنا عَلَی الْحَوْضِ، فَاِنّا نَذُودُ عَنْهُ اَعْداءَنا، وَ نَسْقی مِنْهُ اَوْلِیاءَنا، وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ یَظْمَاْ اَبداً، ...وَ مَنْ تَرَکَ الْاَخْذَ عَمَّنْ اَمَرَ

ص:۱۶۷

اللهُ بِطاعَتِهِ قَیَّضَ اللهُ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ.(۱).. من و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم کنار حوض قرار می گیریم و خاندان ما هم با ما خواهنـد بود، هرکس می خواهـد نزد ما بیایـد بایـد به گفته های ما عمل کند و کارهای ما را انجام دهد. همانا ما اهل بیت، اهـل (و صـاحب) شـفاعت هستیم؛ اینـک برای ملاقـات مـا بشـتابید. مـا در کنار حوض (کوثر) هستیم دشـمنان خود را از آن دور و دوسـتان خود را از آن سـیراب می کنیم. هرکس از آن حوض سیراب گردد، هرگز تشنه نمی شود، ... و هرکس دریافت (معارف و احکام و اخلاق را) از کسـی که حضـرت الله امر فرموده به اطاعت نمودن از او ترک گوید، شیطانی بر او مسلّط می کند که همواره با او خواهد بود... .

توضـیح: در کلام امام علیه السّـلام روشن است که هرکس سـخنی جز سـخن اهل بیت نبوّت بگویـد و یا در کارهایش، سـخن آنان ملاک نباشد، به یقین حضرت الله تعالی او را به شیطانی واگذار می کند تا اینکه مسلّط بر نفس او گردد و او را برده خود سازد.

مردی خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کرد:

۱- - تفسیر فرات الکوفی:۳۶۶ -۳۶۸ ح۴۹۹ حدّثنی عبید بن کثیر معنعنا، عن أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قال: .

ص:۱۶۸

(چگونه است) حدیثی که از امام ابوجعفر باقر علیه السّلام روایت شده که فرموده اند: اَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَیْنَ قَرْنَیِ الشَّیْطانِ؟ خورشید از میان دو شاخ شیطان طلوع می نماید؟ فرمود: نَعَمْ! اِنَّ اِبْلیسَ اتَّخَذَ عَرْشاً بَیْنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ، فَاِذا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ سَجَدَ فی ذٰلِکَ الْوَقْتِ النّاسُ قالَ اِبْلیسُ لِشَیاطینِهِ: اِنَّ بَنی آدَمَ یُصَلُّونَ لی(۱) آری! به راستی ابلیس بارگاهی میان آسمان و زمین اتّخاذ نموده است، آنگاه که خورشید طلوع نماید و مردم در آن زمان سجده نمایند، ابلیس به شیاطین (مأموران) خود می گوید: همانا فرزندان آدم برای من نماز می گزارند.

پسر عمرو نخعی گفت: محضر امام جعفر صادق علیه السّلام

۱- - الکافی:۳/۲۹۰ باب التطوّع فی وقت الفریضه و الساعات...ح۸ علیّ بن إبراهیم، عن أبیه رفعه، قال: قال رجل لأبی عبدالله علیه السّلام: الحدیث الّذی روی عن أبی جعفر علیه السلام: اَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَیْنَ قَرْنَیِ الشَّیْطانِ ؟ قال:. تهذیب الأحکام:۲/۲۶۸ ب۱۳ ح۱۰۶۸- ۱۰۵ علیّ بن محمّد، عن أبیه رفعه، قال: قال رجل لأبی عبد الله علیه السّلام: اِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَیْنَ قَرْنَیِ الشَّیْطانِ؟ قال:، مانند کافی شریف. مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام:۴/۲۵۷ مانند التهذیب.

ص:۱۶۹

نشسته بودم که مردی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم! ابومنصور مرا حدیث کرد که به سوی پروردگارش بالا برده شده و او بر سرش دست کشیده و به زبان فارسی به او گفته است: ای پسر!؟ حضرت فرمود: پدرم مرا حدیث کرد از جدّم که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اِنَّ اِبْلیسَ اتَّخَذَ عَرْشاً فیما بَیْنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ، وَ اتَّخَذَ زَبانِیَةً کَعَدَدِ الْمَلائِکَهِ، فَاِذا دَعا رَجُلًا فَاَجابَهُ وَ وَطِئَ عَقِبَهُ وَ تَخَطَّتْ اِلَیْهِ الْاَقْدامُ، تَراءی لَهُ اِبْلیسُ وَ رُفِعَ اِلَیْهِ، وَ اِنَّ اَبا مَنْصُورٍ کانَ رَسُولَ اِبْلیسَ، لَعَنَ اللهُ اَبا مَنْصُورٍ، لَعَنَ اللهُ اَبامَنْصُورٍ ثَلاثاً(۱) همانا ابلیس را بارگاهی است میان آسمان و زمین، و مأمورینی به تعداد ملائکه گرفته است که هرگاه شخصی را

۱- – رجال الکشّیّ، إختیار معرفه الرجال:۳۰۳ و۳۰۴ ح۵۴۶ سعد، عن أحمد بن محمّد، عن أبیه و یعقوب بن یزید و الحسین بن سعید، عن ابن أبی عمیر، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن حصن [خضر] بن عمرو النّخعیّ، قال: کنت جالساً عند أبی عبد الله علیه السّلام فقال له رجل: جعلت فداك! إنّ أبا منصور حدّثنی أنّه رفع إلی ربّه و مسح علی رأسه و قال له بالفارسیّه: یا پسر؟! فقال له أبو عبد الله علیه السّلام: حَدَّثَنی اَبی، عَنْ جَدّی: اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قالَ:.

ص:۱۷۰

دعوت به جانب خود کنـد و او بپـذیرد و به جانب شـیطان برود، ابلیس برایش دیـده خواهـد شـد، و به طرف او بالا برده می شود. و همانا ابومنصور یکی از سفیران ابلیس است. خدا ابو منصور را لعنت کند و این سخن را سه مرتبه تکرار نمود.

حمّـاد بن عثمـان از زراره نقـل کرد که گفت: امام جعفر صادق علیه السّـلام از من پرسـیدند: آیا حمزه هنوز مـدّعی است که پـدرم پیش او می آیـد؟ گفتم: آری. فرمود: کَذَبَ وَ اللهِ ما یَأْتیهِ اِلَّا الْمُتَکَوِّنُ، اِنَّ اِبْلیسَ سَلَّطَ شَیْطاناً یُقالُ لَهُ الْمُتَکَوِّنُ، یَأْتِی النّاسَ فی اَیِّ صُورَةٍ شاءَ، اِنْ شاءَ فی صُورَةٍ صَغیرَةٍ، وَ اِنْ شاءَ فی صُورَةٍ کَبیرَةٍ، وَ لا وَ اللهِ ما یَسْتَطیعُ اَنْ یَجیءَ فی صُورَةِ اَبی عَلَیْهِ السَّلامُ(۱) به الله سوگند که او دروغ می گوید، کسی جز متکوّن او را نمی آید. براستی که ابلیس شیطانی را به نام «متکوّن» بر او مسلّط نموده که

۱- رجال الکشّیّ، إختیارمعرفهالرّجال:۳۰۰ ح۵۳۷ وجدت بخط جبریل بن أحمد: حدّثنی محمّد بن عیسی، عن علیّ ابن الحکم، عن حمّاد بن عثمان، عن زراره، قال: قال ابو عبد الله علیه السّلام: اَخْبِرْنی عَنْ حَمْزَةَ اَ یَزْعُمُ اَنَّ اَبی آتیهِ؟ قلت: نعم. قال:. از او: بحار الأنوار:۲۵/۲۸۱ ب۱۰ ح۲۵ و ج۶۹/۲۱۴ ب۱۰۹ ح۴.

ص:۱۷۱

به هر شکل مایل باشد برای مردم آشکار می گردد، بزرگ یا کوچک هر طور مایل باشد، امّا به خدا سوگند هرگز نمی تواند به صورت پدرم علیه السّلام بیاید.

علیّ بن عامر به سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: تَراءی وَ اللهِ اِبْلیسُ لِاَبِی الْخَطّابِ عَلی سُورِ الْمَدینَهِ اَوِ الْمَسْجِدِ، فَکَاَنّی اَنْظُرُ اِلَیْهِ وَ هُوَ یَقُولُ: إیهاً تَظْفَرِ الْآنَ، إیهاً تَظْفَرِ الْآنَ(۱) به الله قسم! شیطان برای ابوالخطّاب در کنار دیوار شهر مدینه یا مسجد پیامبر آشکار شد، گویا او را می بینم که به ابوالخطّاب می گوید: ساکت باش الآن پیروز خواهی شد، اکنون پیروز می شوی.

توضیح: ظاهر این است که شیطان این حرف را موقعی به او گفته که سپاهی برای کشتن او آمده بود و او ابوالخطّاب را با این حرف تشویق به جنگ می کند تا اسباب کشتن او هرچه بیشتر فراهم شود. معنی جمله این است که ساکت باش، مبادا سخن از توبه بر

۱- رجال الکشّیّ:۳۰۳ ح۵۴۵ سعد قال: حدّثنی الأشعریّ عبدالله بن علیّ بن عامر بإسناده، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: قال:. از او: بحارالأنوار:۲۵/۲۸۱ ب۱۰ ح۲۶ و جلد۶۹/۲۱۳ ب۱۰۹ ح۱.

ص:۱۷۲

زبان آوری که تو پیروز خواهی شد. با توجیهی که میرداماد در مورد جمله آورده، معنا چنین می شود که آرامش خود را حفظ کن و راضی باش که به زودی تفوّق خواهی یافت.

حضرت امام محمّدتقی علیه السّلام به حسن بن عبّاس بن الحریش فرمود: ... إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ یَوْمٍ وَ لا لَیْلَهٍ اِلّا وَ جَمیعُ الْجِنِّ وَ الشَّیاطینِ تَزُورُ اَئِمَّهَ الضَّلالَهِ، وَ یَزُورُ اِمامَ الْهُدی عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلائِکَه، حَتّی إذا اَتَتْ لَیْلَهُ الْقَدْرِ فَیَهْبِطُ فیها مِنَ الْمَلائِکَهِ اِلی وَلِیِّ الْاَمْرِ خَلَقَ اللهُ أو قال قَیَّضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الشَّیاطینِ بِعَدَدِهِمْ، ثُمَّ زارُوا وَلِیَّ الضَّلالَهِ فَاَتَوْهُ بِالْإِفْکِ وَ الْکَذِبِ حَتّی لَعَلَّهُ یُصْبِحُ فَیَقُولُ رَاَیْتُ کَذا وَ کَذا، فَلَوْ سَاَلَ وَلِیَّ الْاَمْرِ عَنْ ذلِکَ لَقالَ: رَاَیْتَ شَیْطاناً اَخْبَرَکَ بِکَذا وَ کَذا، حَتّی یُفَسِّرَ لَهُ تَفْسیراً وَ یُعْلِمَهُ الضَّلالَهَ الَّتی هُوَ عَلَیْها...(۱) ...
آنچه می گویم خوب بفهم، براستی روز و شبی

۱- الکافی:۱/۲۵۲ باب فی شأن إنّا أنزلناه فی لیله القدر و تفسیرها... ح۹ و قال: (محمّد بن أبی عبد الله و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعاً، عن الحسن بن العبّاس بن الحریش) قال: قال أبو جعفر علیه السّلام:. از او: الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه تکمله الوسائل: ۳/۳۷۴ و ۳۷۵ ب۹۷ ح ۳۱۲۵ و البرهان فی تفسیر القرآن:۵/۷۰۹ ح ۱۱۷۷۱/۱۰.

ص:۱۷۳

نیست مگر اینکه تمامی جنّیان و شیطان ها، پیشوایان گمراهی را زیارت می کنند و به شماره ایشان فرشتگان هم پیشوای هدایت را زیارت می کنند، تا آنکه شب قدر فرا رسد و فرشتگان در آن شب به سوی ولیّ امر (ولیّ معصوم) فرود آیند (یا فرمود:) الله عزّوجل به شماره آن ها از شیاطین خلق کند آماده کند سپس ایشان پیشوای گمراهی را زیارت کنند و برای او دروغ پردازی کنند، تا چون صبح شود، او هم بگوید چنین و چنان دیدم. امّا اگر او از صاحب الأمر (امام زمان) در این باره بپرسد، به او می فرماید: شیطانی را دیدی که به تو چنین و چنان خبر داد، تا آنجا که موضوع را به خوبی برایش شرح دهد و او را از گمراهی اش آگاه سازد... .

مدّعیان رؤیت حضرت الله تعالی کافرند

ص:۱۷۴

هشـام می گویـد: نزد امـام صـادق علیه السّـلام بودم که معاویه بن وهب و عبـدالملک بن اعین بر حضـرت داخل شدنـد و معاویه به حضـرت عرض کرد: ای فرزنـد رسول الله! درباره خبری که روایت شده که رسول الله صـلّی الله علیه و آله و سـلّم پروردگار خود را دیـده است؛ به چه صورتی او را دیـده است؟ و دربـاره روایـتی که کرده انـد مبنی بر اینکه مؤمنـان پروردگـار خود را در بهشت می بینند به چه صورتی می بینند؟ از آن حضرت لبخندی زد و فرمود: یا فُلانُ! ما اَقْبَحَ بِالرَّجُلِ یَأتی عَلَیْهِ سَبْعُونَ سَنَهً اَوْ ثَمانُونَ سَنَهً یَعیشُ فی مُلْکِ اللهِ وَ یَأْکُلُ مِنْ نِعَمِهِ لا یَعْرِفُ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ! ای فلانی! چه بسـیار زشت است بر مردی که هفتاد، هشـتاد سال بر او بگـذرد که در مملکت الله زندگی کند و از نعمت های او بخورد و حضرت الله را به حقّ معرفتش نشناسد! سپس فرمود: یا مُعاوِیَهُ! اِنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّمَ لَمْ یَرَ رَبَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِمُشاهَـدَهِ الْعَیانِ، وَ اِنَّ الرُّؤْیَهَ عَلی وَجْهَیْنِ: رُؤْیَهُ الْقَلْبِ، وَ رُؤْیَهُ الْبَصَـرِ، فَمَنْ عَنی بِرُؤْیَهِ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصـیبٌ، وَ مَنْ عَنی بِرُؤْیَهِ الْبَصَـرِ فَقَدْ کَفَرَ بِاللهِ وَ بِآیاتِهِ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ شَبَّهَ اللهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ

کَفَرَ(۱) ای معاویه! همانا محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم پروردگار خود را به مشاهده آشکار ندیده است. همانا دیدن به دو صورت است دیدن با دل و دیدن با دیدگان، هرکس که مقصودش از دیدن، دیدن با دل باشد، آن درست است و کسی که مقصودش دیدن با چشم باشد، به الله و آیات او کافر شده است به دلیل فرمایش رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: کسی که الله را به مخلوقاتش تشبیه کند، به تحقیق کفر ورزیده است.

و ابراهیم کرخی گوید به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: مردی خدای خود را در خواب دیده تعبیر آن چیست؟ فرمود: ذٰلِکَ رَجُلٌ لا دینَ لَهُ، اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالٰی لا یُرٰی فِی الْیَقَظَهِ، وَ لا فِی

۱- - کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمّه الإثنی عشر: ۲۶۰ حدّثنا الحسین بن علیّ قال: حدّثنا هارون بن موسی قال: محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن یعقوب بن یزید، عن محمّد بن أبی عمیر، عن هشام قال: کنت عند الصادق جعفر بن محمّد علیه السّلام إذ دخل علیه معاویه بن وهب و عبد الملک بن أعین فقال له معاویه بن وهب: یا ابن رسول الله! ما تقول فی الخبر الذی روی أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رأی ربّه علی أیّ صوره رآه؟ و عن الحدیث الذی رووه أنّ المؤمنین یرون ربّهم فی الجنّه علی أیّ صوره یرونه؟ فتبسّم علیه السّلام ثمّ قال :.

ص:۱۷۶

الْمَنـامِ، وَ لا فِی الـدُّنْیا، وَ لا فِی الْآخِرَهِ(۱) ایـن مردی است که دین نـدارد، زیرا همانـا که الله تبـارک و تعـالی نه در بیـداری و نه در خواب و نه در دنیا و نه آخرت دیده نشود.

توضیح: از جمله مخالفان کتاب الله و اهل بیت نبوّت و مخالفان فقه و حدیث حضرات معصومین علیهم السّلام، که با برهان قرآن و عترت مخالفنـد و مـدّعی کشف و شـهود در بیـداری و خواب هسـتند؛ ابن عربی است که در کتاب فتوحات مکّیّه جلد۱ صفحه۳۳۴ سطر۱۹ می نویسـد: رأیت الحقّ فی النـوم مرّتین و هـو یقول لی: انصـح عبـادی حق (خـدا) را دو بـار در خواب دیـدم که به من می گفت: بندگان مرا نصیحت نما.

حالات پیروان شیطان

۱- – الأمالی الصدوق:۶۱۰ المجلس۸۹ ح۵ حـدّثنا الحسـین بن إبراهیم بن ناتانه قال: حـدّثنا علیّ بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن محمّد بن أبی عمیر، عن إبراهیم الکرخیّ قال قلت للصادق علیه السـلام: إنّ رجلًا رأی ربّه عزّوجلّ فی منامه فما یکون ذلک؟ فقال :. از او بحارالأنوار:۴/۳۲ ب۵ ح۷ وج۵۸/۱۶۷ و ۱۶۸ب۴۴ ح۲۱ ازامـالی. روضه الواعظین:۱/۳۴ و متشـابه القرآن و مختلفـه:۱/۹۳ از حضرت امام رضا علیه السّلام.

ص:۱۷۷

سعید بن زید بن اَرطاه گوید: کمیل بن زیاد را ملاقات نمودم و از او درباره فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیدم، گفت: آیا تو را خبر نـدهم به وصیّتی که روزی به من وصیّت فرمود که برای تو (عمل به آن) بهتر از دنیاست و آنچه در او باشد؟ گفتم: آری. گفت: حضرت علی به من فرمود: ... اُقْسِمُ بِاللهِ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ یَقُولُ: اِنَّ الشَّیْطانَ اذا حَمَلَ قَوْماً عَلَی الْفَواحِشِ مِثْلَ الزِّناءِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الرِّبا وَ ما اَشْبَهَ ذلِکَ مِنَ الْخَنی وَ الْمَآثِم، حَبَّبَ اِلَیْهِمُ الْعِبادَهَ الشَّدیدَه، وَ الْخُشُوعَ، وَ الرُّکُوعَ، وَ الْخُضُوعَ، وَ السُّجُودَ، ثُمَّ حَمَلَهُمْ عَلی وَلایَهِ الْاَئِمَّهِ الَّذینَ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ، وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ!. یا کُمَیْلُ! اِنَّهُ مُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، فَاحْذَرْ اَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُسْتَوْدَعینَ!. یا کُمَیْلُ! اِنَّما تَسْتَحِقُّ اَنْ تَکُونَ مُسْتَقَرّاً اذا لَزِمْتَ الْجادَّهَ الْواضِحَهَ الَّتی لا تُخْرِجُکَ اِلی عِوَجٍ، وَ لا تُزیلُکَ عَنْ مَنْهَجِ ما حَمَلْناکَ عَلَیْهِ وَ هَدَیْناکَ اِلَیْهِ. یا کُمَیْلُ! لا رُخْصَهَ فی فَرْضٍ، وَ لا شِدَّهَ فی نافِلَهٍ،(۱)... ای کمیل! ...به الله

۱- بشارهالمصطفی:۲/۲۴- ۲۸ أخبرنا الشیخ أبوالبقاء إبراهیم بن الحسین بن إبراهیم البصریّ بقراءتی علیه فی المحرّم سنه ستّ عشره وخمسمائه بمشهد مولانا أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قال: حدّثنا أبو طالب محمّد بن الحسن بن عتبه قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن الحسین بن أحمد قال: أخبرنا محمّد بن وهبان الدبیلیّ قال: حدّثنا علیّ بن أحمد بن کثیر العسکریّ قال: حدّثنی أحمد بن المفضّل أبو سلمه الأصفهانیّ قال: أخبرنی راشد بن علیّ بن وائل القرشیّ قال: حدّثنی عبد الله بن حفص المدنیّ قال: أخبرنی محمّد بن إسحاق، عن سعید بن زید بن أرطاه قال: لقیت کمیل بن زیاد و سألته عن فضل أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام فقال: ألا أخبرک بوصیّه أوصانی بها یوماً هی خیر لک من الدنیا بما فیها؟ فقلت: بلی. قال: قال لی علیّ:.

ص:۱۷۸

سوگند! شنیدم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمود: همانا شیطان هرگاه مردمی را به گناهانی چون زنا و خوردن شراب و ربا و ماننـد این ها از گناهان و فحشا وادار می کنـد، عبادت شدیـد و فروتنی و رکوع و سـجود را نزد آنان محبوب می کند، سپس آنان را به دوستی پیشوایانی وامی دارد که به آتش دعوت کرده و روز قیامت یاری نمی شوند.

ای کمیل! ایمان دو قسم است: پایـدار و بی ثبات، زنهار دوری کن از اینکه از کسانی باشـی که ایمان عاریه ای دارند. ای کمیل! به راستی سزاوار است (در ره پویی) استوار باشی زمانی که راه روشنی را بپویی که تو را به سوی انحراف نبرد، و از راهی که

ص:۱۷۹

ما تو را بر آن وا داشته و هدایت کردیم بیرون نکند. ای کمیل! مجالی برای سرپیچی از واجبات نیست، و الزامی هم در (انجام) مستحبّات نیست... .

علیّ بن عبد العزیز گفت: امام جعفر صادق علیه السّلام به من فرمود: یا عَلِیَّ بْنَ عَبْدِ الْعَزیزِ! لا یَغُرَّنَّکَ بُکاؤُهُمْ فَاِنَّ التَّقْوی فِی الْقَلْبِ(۱) ای علیّ بن عبدالعزیز! گریه آن ها (تظاهر به دینداری می کنند) تو را فریب ندهد، به راستی که تقوی در دل است (و نیازی به تظاهر ندارد).

۱- صفات الشیعه:۲۷ ح۳۷ أبی رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن علیّ بن عبدالعزیز قال: قال أبوعبدالله علیه السّلام:. مشکاه الأنوار:۴۴ الفصل ۱۲ قال أبو عبد الله : لا یَغُرَّنَّکَ بُکاؤُهُمْ، اِنَّمَا التَّقْوی فِی الْقَلْبِ. از او: بحار الأنوار:۶۷/۲۸۶ ب۵۶ و مستدرک الوسائل:۱۱/۲۶۵ ب۲۰.

ص:۱۸۰

حضرت امام جعفر بن محمّد صادق علیهما السّلام فرمودند: اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ جَمَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ النّاسَ فی صَعیدٍ واحِدٍ، وَ وُضِعَتِ الْمَوازینُ، فَتُوزَنُ دِماءُ الشُّهَداءِ مَعَ مِدادِ الْعُلَماءِ، فَیُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلی دِماءِ الشُّهَداءِ(۱) روز قیامت که شود حضرت الله همه مردم را در زمینی هموار جمع نمایـد، و ترازوها (ی سنجش کارها) قرار داده شونـد، سپس خون شهیدان و نوشته علما سنجش شونـد، نوشته علما بر خون شهیدان برتری یابند.

۱- من لایحضره الفقیه:۴/۳۹۸ ح۵۸۵۳: و روی المعلّی بن محمّد البصریّ عن أحمد بن محمّد بن عبد الله عن عمرو بن زیاد عن مدرک بن عبد الرّحمان:. و بحارالأنوار:۲/۱۶ ب۸ ح۳۵ از الأمالی الشیخ الطوسی: بإسناد المجاشعیّ، عن الصّادق، عن آبائه علیهم السّلام عن علیّ علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: «اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ وُزِنَ مِدادُ الْعُلَماءِ بِدِماءِ الشُّهَداءِ، فَیُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلی دِماءِ الشُّهَداءِ». و بحارالأنوار:۲/۱۴ ب۸ ح۲۶- از الأمالی الشیخ الصدوق : جعفر بن محمّد بن مسرور، عن ابن عامر، عن المعلّی بن محمّد البصریّ، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن عمر بن زیاد، عن مدرک بن عبد الرّحمان، عن أبی عبد الله الصّادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام مثله.

ص:۱۸۱

آیه الله فقید سیّد شهاب الدّین مرعشی نجفی قدّس سرّه در موسوعه «شرح و ملحقات احقاق الحق» مرقوم فرموده اند: «از نظر من مصیبت صوفیان برای اسلام از بزرگترین مصائب است زیرا ارکان آن را منهدم ساخت و بنیان آن ترک برداشت. از جستجوی عمیق و گردش در میدان های کلمات آنان و اطّلاع از مطالب مخفی آنان و یافتن رازهای پوشیده آنان در پی دیدار با سران فرقه های تصوّف، بر من روشن شد که این درد از راهبان نصاری به دین اسلام سرایت کرد و گروهی از اهل سنّت مانند حسن بصری و شبلی و معروف و طاووس و زهری و جنید و دیگران آن را گرفتند، سپس از آنان به شیعه سرایت کرد، تا اینکه کارشان بالا گرفت و پرچم هایشان برافراشته شد به گونه ای که از اساس دین سنگی را روی سنگ دیگر باقی نگذاشتند.

آنان نصوص کتاب و سنّت را تأویل کردند و با احکام فطریِ عقلی مخالفت کردند و به وحدت وجود و حتّی (وحدت) موجود ملتزم شدند، و در عبادت وجهه گرفتند و بر اوراد آکنده از کفر و اباطیل که رؤسای آنان می ساختند مداومت کردند و به چیزی پایبند شدند که آن را ذکر خفیّ قلبی می نامیدند و از سمت راست قلب شروع می شد و به سمت چپ خاتمه می یافت، گاهی آن را سفر از حق به خلق می نامیدند و گاهی نزول از قوس صعودی به قوس

ص:۱۸۲

نزولی و بالعکس که از آن به عنوان سفر از خلق به حق و عروج از قوس نزولی به صعودی تعبیر کرده اند، خدا به داد این طامّات (مصیبت های فراگیر) برسد...

یکی از آنان را که دعوی فضل داشت دیدم که از برخی سخنان که منسوب به ائمّه است برای ترویج مسلک خود استفاده می کند مانند لنا مع الله حالاتٌ فیها هو نحن و نحن هو و این بینوا در علم و تتبع و تحقیق و ضبط نمی دانست که کتاب [مصباح الشّریعه] و مانند آن، که چنین سخنان منکری در آن ها جمع شده، ساخته ایادی صوفیان اعصار گذشته است... .

وانگهی شیوع تصوّف و ساختن خانقاه ها در قرن چهارم بوده، بعضی از مرشدین آن قرن وقتی تفنّن متکلّمین را در عقاید دیدند از فلسفه فیثاغورس و پیروان او در الهیّات قواعدی را اقتباس کردند و از لاهوتیّات اهل کتاب و بت پرستان جمله هایی را گرفتند و آن ها را به لباس اسلام درآوردند و به علم خاصّی تبدیل کردند که آن را علم تصوّف یا حقیقت یا باطن یا فقر یا فنا یا کشف و شهود نامیدند، و در این زمینه کتاب ها و رساله ها نوشتند، و این وضع همچنان ادامه یافت تا آنکه قرن پنجم و قرن های بعدی فرا رسید و برخی از زیرکان اهل تصوّف میدان وسیعی را آماده یافتند تا به اسم ولایت و غوثیّه و قطبیّه و دعوی تصوّف در ملکوت با قوّه قدسیّه چه رسد

ص:۱۸۳

با ناسوت در میان جاهلان مقام شامخی همچون مقام نبوّت و حتّی الوهیّت به دست آوردند.

آنان با مقالاتی مبنی بر تأویلات مزخرف و کشف حیل و رؤیاها و اوهام، فلسفه و تصوّف را توسعه دادند و کتاب های پیاپی بسیار مانند کتاب تعرّف و دلالت و فصوص و شروح آن و نفحات و رشحات و مکاشفات و انسان کامل و العوارض و المعارف و التأویلات و غیره که پر از حکایات دروغ و قضایای کاملاً بی معنا است نوشتند... وقتی کالای آنان بازار پیدا کرد و نامشان مشهور و بازارشان گرم شد به فرقه ها و دسته های مختلف تقسیم شدند و عوام و سفلگان را با حدیث جعلی "الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق "اغفال کردند... خداوند ما و شما را از فریبکاری های بافندگان عرفان و فلسفه و تصوّف حفظ کند و ما و شما را از کسانی که به آستانه اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیهم روی می آورند و کسی را جز آنان نمی شناسند؛ قرار دهد، آمین آمین».(۱)

در کتاب شریف خیراتیه در ابطال طریقه صوفیّه:۲/۱۷ فرموده: صوفیّه ایزد متعال را بر بندگانش اطلاق می کنند... از عقائد فاسده ایشان تجویز اطلاق خداست بر بندگان؛ با اقتران به

۱- ملحقات إحقاق الحقّ:۱/۱۸۳ ۱۸۵فضایح الصّوفیّه:۱۸۰عشق از دیدگاه صوفیّه و فلاسفه و...: ملاصدرای شیرازی تقلید نووی نموده، بلکه نغمه در طنبور را افزوده و تجویز وتحسین معانقه و ملامسه و تقبیل و دخول و لواطه به معشوق نموده و ردّاً علی الشّرع الشّریف از برای این فعل خبیث سخیف، فواید عظیمه حِکَمیّه بر آن مرتّب ساخته، پس در اواخر مجلّد چهارم اسفارش چنین گفته که: این فصلی است در بیان عشق بازی جوانان با امردان گلرخان، بدان که! اختلاف کرده اند در این عشق، در ماهیّت آن و اینکه خوب .

ص:۱۸۴

قرائن موکّده اراده معنی حقیقی از آن، چنانکه گذشت از بایزید که: لا اله الا انا فاعبدون (تذکره الأولیاء:۱/۱۳۷)، و لیس فی جبّتی سوی الله (تذکره الاولیاء:۱/۱۴۰)، و سبحانی ما أعظم شأنی (تذکره الاولیاء:۱ / ۱۷۶)، و قول حلاج : من الله إلی فلان (تحفه الاخیار:۴۰۸)، و نیز گذشت که اخی محمّد دهستانی دعوی خدایی کرده، تا شش سال ترک اکل و شرب نمود، چنانکه مولوی گفته:

آمد از حق سوی موسی از عتیب

کای طلوع ماه تو دیده زجیب

مشرقت کردم به نور ایزدی

من حقم رنجور گشتم نامدی

فضایح الصّوفیّه:۱۸۰عشق از دیدگاه صوفیّه و فلاسفه و...: ملاصدرای شیرازی تقلید نووی نموده، بلکه نغمه در طنبور را افزوده و تجویز وتحسین معانقه و ملامسه و تقبیل و دخول و لواطه به معشوق نموده و ردّاً علی الشّرع الشّریف از برای این فعل خبیث سخیف، فواید عظیمه حِکَمیّه بر آن مرتّب ساخته، پس در اواخر مجلّد چهارم اسفارش چنین گفته که:

این فصلی است در بیان عشق بازی جوانان با امردان گلرخان، بدان که! اختلاف کرده اند در این عشق، در ماهیّت آن و اینکه خوب

ص:۱۸۵

است یا بد، وممدوح است یا مذموم، پس بعضـی از حکما آن را مذمّت کرده اند و از خصال رذیله شمرده اند و از کار هرزه کاران و بی کاران دانسـته اند. و جمعی دیگر گفته اند که از جمله فضایل نفسانیّه است و مدح آن و محاسن عاشـقان و شرف غایت آن را بیان فرموده انـد. و برخی توقّف نموده انـد و واقف بر ماهیت و محلَلَ و اسـباب و غایاتش نگشـته انـد، و طائفه ای از امراض نفسانی دانسته اند، وجماعتی آن را جنون الهی گفته.(۱)

و بعضـی گفته اند که: عشق هوا و خواهشـی است در نفس که می کشاند صاحبش را به سوی مشاکل یا صورت مُماثل در جسد، و گروهی منشأ عشق را توافق عـاشق و معشوق در وقت ولادت دانسـته انـد و گفته انـد که: هر دو شخصـی که متّفق شونـد در طالع و درجه و سـتاره یـا در برج طالعشـان متّفـق شونـد در بعضـی احوال و نظرات مثـل مثلّثـات و اموری که معروف منجّمـان است در این صورت به هم رسد میان دو نفر تعاشق. و بعضی گفته اند که: عشق افراط شوق است به اتّحاد.(۲)

و آنچه دلالت می کند بر آن نظر دقیق و فکر انیق و ملاحظه

۱- اسفار:۷/۱۷۱.

۲- - اسفار:۷/ ۱۷۶.

ص:۱۸۶

امور متعلّقه به عشق از اسباب کلیّه و مبادی عالیه و غایات حِکَمیّه آن، این است که عشق یعنی التذاذ شدید از جنس صورت جمیله و محبّت مفرطه به صاحب شمایل لطیفه، و تناسب عضوها و خوبی ترکیب ها چون چیزی است موجود مانند سایر امور طبیعت در نفوس اکثر مردم بدون تکلّف وتصنّع در آن، پس البتّه آن از جمله امور مقرّر الهیّه است که مترتّب می شود بر آن مصالح و فواید حِکَمیّه، پس ناچار خوب و محمود خواهد بود، خصوصاً در صورتی که ناشی شود از مبادی فاضله از برای ترتّب فواید وغایت شریفه.

امّا مبادی پس آن است که می یابیم اکثر نفوس مردمی را که از برای ایشان تعلیم علوم شریفه و صنعت های لطیفه و آداب و ریاضات است مثل اهل فارس و عراق و شام و روم و هر قومی که در ایشان علوم غریبه، و صنایع عجیبه و آداب بدیعه هست که خالی نیستند از این عشق که منشأش خوش آمدن، و شکل معشوق را پسندیدن است، و ما نمی یابیم کسی را که قلب لطیف، و طبع رقیق و ذهن دقیق و نفس رحیم داشته باشد، خالی باشد از این محبّت و عشق در اوقات عمرش، لکن می یابیم نفوس قاسیه و قلوب جانیه و طبع های بد خلق را از اکراد و اعراب، وترکان و فرنگیان خالی از این نوع محبّت و عشق، و غیر این نیستند که اکثر مردم اکتفا کرده اند به محبّت و عشق مردان به زنان، و زنان به

ص:۱۸۷

مردان از برای حصول تناکح جماع میان ایشان، چنانکه مرکوز است در طبع سایر جنس حیوان، از جهت تحصیل نتاج و اولاد ایشان، که غرض از آن بقای نسل و حفظ صورت جنس و نوع است.

و امّا غایت و فایده مترتّبه بر این عشق موجود در ظرفا و عقلا و حکما، پس آن لطافت طبع و ریاضت است که مترتّب می شود بر آن منافع بیکران از تأدیب پسران، وتربیت امردان، و تهذیب اخلاق و اطوارشان و تعلیم شان به علوم جزئیّه از قبیل نحو و لغت و بیان و هندسه و غیر آن، و کسب ها و صنعت های دقیقه و آداب حمیده، و اشعار لطیفه، و نغمه های خوش و صداهای دلکش، و قصّه های عجیب، و حکایات دلفریب و غریب، و احادیث و روایات و غیر این ها از کمالات، زیرا که کودکان بعد از استغناء از تربیت و تعلیم پدران و مادران هنوز محتاج اند به تربیت و تعلیم استادان و معلّمان، و به حسن توجّه و التفاتشان به نظر شفقّت و مرحمت، پس از این جهت عنایت و لطف پروردگار خلق کرده است در نفوس کبار عشق و محبّت امردان خوش صورت را، که آن عشق داعی و باعث شود از برای مردان به سوی تأدیب و تکمیل نفوس ناقصه کودکان و رسانیدن ایشان به غایت مقصوده در خِلقتشان، و اگر این نمی بود البتّه حق تعالی خلق نمی فرمود این عشق را در علما و ظرفا، پس ناچار در خلقت و جِبِلّت این عشق در نفوس لطیفه و

ص:۱۸۸

دل های نرم غیر سخت و سنگین، فایده عظیمه، و حکمت فخیمه و منفعت راجحه، و غایت صحیحه هست، چنانکه می دانیم، و به رأی العین می بینیم ترتّب آثار مذکوره را بر عشق مذکور، پس البتّه وجود این عشق در نوع انسان معدود خواهد بود از جمله فضایل وحسنات نه از رذایل و سیّئات.

و به عمر خودم قسم که این عشق فارغ می سازد نفس عاشق را از جمیع هموم دنیایی مگر از یک همّ که آن شوق دیدار جمال رخسار معشوق دلدار است که در آن بسیاری از جمال الهی وجلال خدائی هست، چنانکه اشاره فرموده است به آن در سوره تین: «ولَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسانَ فی أحْسَنِ تَقْویم» یعنی آفریدیم انسان را در بهترین اندامی و صورتی، ونیز بعد از مراتب بدْو خلقت آدمی فرموده: «ثمَّ اَنْشَأناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الْخالِقینَ» یعنی: پس آفریدیم انسان را خلق دیگر، پس بلند بادا خدایی که بهترین خالقی است، خواه مراد از خلق صورت دیگرِ ظاهر کامله باشد، یا نفس ناطقه، زیرا که ظاهر عنوان باطن است، و صورت مثال حقیقت، و بدن با آنچه دارد نمونه نفس است با صفاتش، و مجاز قنطره حقیقت است.

و از این جهت این عشق نفسانی از برای شخص انسانی هر گاه منشأش زیادتی شهوت حیوانی نباشد، بلکه همین پسندیدن و

ص:۱۸۹

خوش آمدنِ صورت معشوق و خوش ترکیبیِ او و اعتدال مزاج، و حسن اخلاق، و تناسب حرکات، و ناز و غمزه اش باشد از جمله فضایل و خصایل حمیده شمرده می شود، و این عشق دل را نازک و ذهن را تُند می کند، و نفس را بر ادراک امور شریفه آگاه می سازد،

و به این سبب می کرده اند مشایخ و بزرگان مریدان خود را در اوّل امر به عشق و عشق بازی. و بعضی گفته اند که عشق با عفّت بهتر سببی است برای تلطیف نفس و تنویر قلب، و در اخبار وارد است که «حق تعالی جمیل است که دوست می دارد جمال را». و بعضی گفته اند که: «من عشق فعفّ فکتم فمات مات شهیداً».

و تفصیل این مقام آن است که: عشق انسانی منشأش مشابهت نفس عاشق است با نفس معشوق در مادّه و حقیقت، و اکثر لذّتش از شکل و شمایل معشوق است به اعتبار آنکه آثار خوبی است نزد خودش و عشق حیوانی همان است که منشأش شهوت بدنی است، و طلب لذّت بهیمی است، و بیشترِ لذّت عاشق از ظاهر معشوق و رنگ و اشکال و خطّ و خال اوست به اعتبار آنکه آن ها اموری است بدنی، بدیهی است که: بهیمی در اوّل از مقتضیان لطافت و صفای نفس است، و ثانی از مقتضیات شهوت و در اکثر مقارن فسق و فجور است، و در آن استخدام قوّت حیوانی است مر قوّه ناطقه انسانی را، به خلاف اوّل که نفس را لیّن و شبیق و

صاحب وَجدْ و خون و گریه و رقّت قلب می گرداند، و از اشغال دنیویّه بازمی دارد، و از غیر معشوق روگردان می سازد، و همه هُمومش را منحصر در همّ معشوق می گرداند.(۱)

تا آنکه کلامش را رسانیده است به طعن بر کسانی که مذمّت عشق نموده اند و آن را از کار هرزه کاران شمرده اند و ذمّشان را مبتنی بر عدم فهم و اطّلاع بر امور حقیقه و اسرار لطیفه ساخته ،(۲)

بعد از آن گفته است که کسانی که عشق را مرض نفسانی یا جنون الهی دانسته اند به جهت آن است که ملاحظه ظاهر حال عاشق نموده اند از بیداری تمام شب و اضطراب نفس و ضعف تن و لاغری بدن و چشم به گودی رفتن و نَفَسْ را تند و بلند کشیدن و غیر این ها از اموری که غالباً عارض دیوانگان می شود، پس این ها گمان کرده اند که منشأ عشق فساد مزاج و استیلاء سوداست، و حال آنکه نه چنین است بلکه امر بر عکس است.(۳)

و همچنین کسانی که عشق را جنون الهی گمان کرده اند از جهت این است که دوایی از برای معالجه آن نیافته اند مگر دعا و

۱- اسفار: ۷/۱۷۲- ۱۷۵.

۲- اسفار:۷/۱۷۵.

۳- اسفار: ۷/۱۷۶.

ص:۱۹۱

استغاثه به درگاه خدا، و نماز و صدقه بر فقرا، و گرفتن طلسمات و تعویذات از رهبانان و کاهنان و جنّیان، چنان که طریقه حکما و اطبّاء یونان بوده است؛ که چون از مداوای بیماری عاجز می شدند، یا از شفای او مأیوس می گشتند او را به هیکل عبادات خود می بردند و امر به نماز و تصدّق می کردند و قربانی می کشتند، و از احبار و رهبان استدعای دعا و طلب شفا می کردند، پس چون آن بیمار شفا می یافت آن را طلب الهی و شفای خدایی، و مرض را جنون الهی می نامیدند.(۱)

و کسانی که عشق را افراط شوق به اتّحاد دانسته اند هر چند خوب گفته اند لکن کلامشان مجمل است و تفصیلش آن است که مراد از آن اتّحاد یعنی یکی شدن دو شخص کدام قسم از اتّحاد است؟ زیرا که گاهی اتّحاد میان دو جسم به هم می رسد به امتزاج و اختلاط در همدیگر مانند سکنجبین از امتزاج سرکه و انگبین و حصول این نوع از اتحّاد در دو نفس ممتنع است، و بر فرض وقوع اتصال میان عاشق و معشوق در حالت غفلت و خواب مثلاً، پس یقیناً به این اتّصال مقصودشان حاصل نمی شود و آتش عشقشان فرو نمی نشیند؛ به اعتبار آنکه عشق چنانکه گذشت از صفات نفس است

۱- اسفار: ۷/ ۱۷۶.

ص:۱۹۲

نه گوشت و نه پوست، بلکه آنچه متصوّر می شود و درست می آید از مراد از اتّحاد در اینجا، همان است که بیان کردیم در مباحث عقل و عقول از اتحّاد نفس عاقله با صورت عقل بالفعل با اتحاد نفس حسّاسه مدرکه با صورت محسوسات بالفعل،

پس بنابراین معنی ممکن و صحیح است اتّحاد نفس عاشق با صورت معشوق، و حصول این معنی بعد از تکرار مشاهده و تواتر نظر؛ شدّت فکر و ذکر است در شکل و شمایل معشوق تا به حدّی که صورت معشوق متمَثّل و حاضر و مندرج می گردد در ذات عاشق، و این از جمله امور واضحه است که از برای صاحب فهم مجال انکار در آن نیست، و در حکایات عاشقان بر آن دلیل است. چنانکه نقل کرده انـد که مجنون عامری در بعضـی اوقات مسـتغرق در عشق بود به حدّی که معشوقه اش حاضـر می شد و او را ندا می کرد که ای مجنون منم لیلی! پس مجنون به او ملتفت نشد و گفت: من مستغنیم به عشق تو از تو.(۱)

زیرا که معشوق فی الحقیقه همـان صورت حاصـله معشوق است نه امر دیگر و صاحب صورت معشوق بالعرض است، چنانکه معلوم بالذّات همان صورت علمیّه است نه غیر آن که خارج از

۱- اسفار: ۷/۱۷۷.

ص:۱۹۳

تصوّر باشد، پس صحیح شد اتّحاد نفس عاشق با صورت معشوق به هیأتی که محتاج نیست به حضور جسم و بدن معشوق، چنانکه شاعر گفته:

أنا من أهوی و من أهوی أنا نحن روحان حَللنا بدنا

فإذا أبصرنا أبصرته و إذا أبصره أبصرنا(۱)

یعنی من همان معشوقم و معشوقم من است، ما دو جانیم در یک قالب، پس هر وقت که او مرا بیند من او را بینم، و چون من او را بینم او مرا بیند.

بعد از آن گفته: مخفی نماند آنکه اتّحاد میان دو چیز متصوّر نمی شود مگر به طریقی که تحقیق نمودیم و این اتّحاد امور روحانیّه است و احوال نفسانیّه، و امّا اجسام و جسمانیّات پس اتّحاد در آن ها از ممتنعات است، بلکه اتّحاد به مجاورت و ممازجت و مماسّه است و بس، بلکه به تحقیق آن است که در این عالم وصالی نمی رسد و در این نشئه ذاتی به ذاتی متّصل نمی گردد از دو جهت یکی آنکه جسم واحد متّصل چون به تحقیق امر خود کند داند که مشتمل است بر غیبت و فقدان به سبب آنکه هر جزئی مفقود است از جزء دیگر که با او رفیق است، پس آن اتّصال میان اجزاء یک شی ء عین

۱- – اسفار: ۷/ ۱۷۸.

ص:۱۹۴

انفصال است میان آنها.

و دیگر آنکه ممکن نیست اتصال میان دو جسم مگر به تلاقی در سطح آن ها باهم و سطح خارج از حقیقت است و ذات جسم، پس در این صورت ممکن نخواهد بود اتّصال چیزی از عاشق به ذات معشوق به اعتبار آنکه آن چیز نفس عاشق است، یا جسم او، یا عرضی از عوارض نفس او، یا بدن او، و سیّم محال است به اعتبار استحاله انتقال اعراض، و همچنین دوّم نظر به استحاله تداخل اجسام و مجرّد تلاقی اطراف و نهایات فایده ای ندارد.

و همچنین نیز محال است، به جهت آنکه هرگاه فرض کنیم که نفسی متّصل شود به بدنی نفس او خواهد شد، پس یک بدن صاحب دو نفس شود و آن ممتنع است، و از این جهت از برای عاشق خواهشش که قرب معشوق و صحبت با او است حاصل شود خواهش بالاتر کند که آن مصاحبت در خلوت است که دیگری با ایشان نباشد، و چون نیز این از برای او به عمل آمد خواهش معانقه و بوسیدن معشوق نماید، و چون این نیز میسّر شود خواهش کند دخول و لواطه به معشوق را و بغل گیری و همدیگر را تنگ گرفتن، و جمیع بدن و جوارح را به هم رسانیدن به منتهای حدّ امکان، و با حصول همه این ها شوق عاشق و حرارت قلبش کم نشود، بلکه شوقش زیادتر و اضطرابش بیشتر شود، و سبب لمّی در آن این

ص:۱۹۵

است که محبوب فی الحقیقه نیست همین استخوان و گوشت و چیزی از بدن، بلکه یافت نمی شود در عالم اجسام چیزی که نفس شائق آن شود و خواهش آن کند، بلکه صورتی است روحانیّه در غیر این عالم.(۱)

تمام شد کلام اسفار بر سبیل اختصار. و مخفی نماند که: کلامش ظاهر است در مدح عشق مجازی و فضیلت و رجحان عشق بازی و تجویز غایات و متفرّعات بر آن از خلوت و معانقه و بوسیدن و ملامسه و لواطه و دخول با امردان، و نظر به آنچه آخُند «صدرا» فرمود از برای اظهار فضیلت و جواز عشق مجازی از حکمت عقلیّه و جبلّیّت خلقیّه، و حسن مبادی، وغایات فضیلت و جواز سحق و زنا نیز می رسد،

زیرا که آنچه را در باب عشق مردان با امردان گفته بعینه حرفاً حرفاً نسبت به زنان با زنان، و مردان با مردان، و زنان و دختران می توان گفت بدون کسر و نقصان، نظر به احتیاج هر یک از ایشان به تعلیم و ز تأدیب استادان و ز معلّمان بعد از استغناء از تعلیم پدران و مادران، و جبلّیّت عشق مجازی در همه ایشان و وقوع زنا و مساحقه میان اکثر مردمان، بلکه تعاشق میان زنان و

۱- اسفار:۷/۱۷۱- ۱۷۹.

ص:۱۹۶

مردان اعرف و اشـهر است از عشق مردان بـا امردان، چنانکه از تتبّع معلوم، و از حکایات یوسف و زلیخا، و لیلی و مجنون مفهوم می گردد.

[ساختگی بودن حدیث «من عشق»] و علاوه بر آن مستند ایشان را که حدیث «من عشق» باشد جمعی از اعیان سنّیان تصـریح نموده انـد به کـذب و وضع آن، پس شـیخ الاسـلام ابو عبدالله محمّد بن ابی بکر شامی در کتاب «دواء الدّاء» گفته به این مضـمون که: امّا حـدیث «من عشق...» که در سـندش سوید بن سـعید است، پس به تحقیق که انکار نموده اند حُفّاظ اسـلام این حدیث را بر او که از آن جمله انـد ابن عـدی در کامـل، و بیهقی در ذخیره، و ابن طـاهر در تـذکره، و ابوالفرج بن الجوزی آن را در موضوعات (حـدیث های جعلی) شـمرده، و ابوعبـدالله حاکم آن را انکار نموده با وجود آن که کمال تساهل در باب احادیث می نموده انـد، و گفته که من تعجّب می کنم ازسویـد پس شـیخ الاسـلام گفته که من می گویم که حق و درست آن است که این حـدیث از کلام ابن عبّاس است، و غلط کرده است سویـد که به حضـرت رسالت رفع نموده و رسانیـده است و آن شـباهت ندارد به کلام پیغمبران. (تمام شـد متن فضایح الصّوفیّه)

الإثنا عشریّه:۴۵-۴۶ نعمه الله الحسینیّ رحمه الله فی کتابه

ص:۱۹۷

الذی صنّفه فی الملل و الأدیان فی بحث مذهب الصوفیّه: و أکثر أهل السنّه و الجماعه أنکروا الصوفیّه و جمیع الشیعه أنکروهم و نقلوا عن أئمّتهم أحادیث فی مذمّتهم إلی أن قال: و کلّ الشیعه علی کفرهم و الردّ علیهم بطریق المبالغه العظیمه إلی وجه لم یجوّزوا لغیر الضروره التسمیه بالصوفیّه و رووا بهذا المعنی أحادیث کثیره عن أئمّتهم علیهم السّلام.

و لنذکر فی هذا المقام إشاره إلی بعض من ردّ علیهم من العلماء و قال بکفرهم وصرّح بضلالتهم و صنّف فی إبطال مذاهبهم المصنّفات أو تعرّض للردّ علیهم فی بعض المؤلّفات و من هنا یظهر انعقاد الإجماع و یرتفع النزاع مع ما هو معلوم من موافقه غیرهم و عدم ظهور مخالف لهم أصلا و لنقتصر من ذکر العلماء المشار إلیهم علی الإثنی عشر.

الأوّل: الشیخ المفید محمّد بن محمّد بن النعمان قدّس سرّه فإنّه قد صنّف کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج و قد نقل من هذا الکتاب کلّ من صنّف فی الردّ علی الصوفیّه و قد ذکروه فی ترجمته و تعداد کتبه کما فی فهرست النجاشیّ و الشیخ و غیرهما و قد تقدّم بعض ما نقل عنه و یأتی بعض آخر منه فی موضع هو أنسب به إن شاء الله تعالی.

وقد نقل عنه بعض علمائنا أنّه قال فیه: اعلم أیّدک الله أنّ کثیرا

ص:۱۹۸

من هـذا العـالم قائـل بالإمامه علی ظاهر من القول مليـح و باطن من الفعل قبيـح يعلن تقی و إيمانا و يبطن كفرا و عـدوانا يأكل الـدنيا بالدين و يدخل الشـبه علی المستضـعفين من المؤمنين إلحادا فی دين الله وعنادا لآل رسول الله صلّی الله عليه و آله و لمّا رأينا انهماك الحلاجيّه فی إغواء ضـعفاء الفرقه الناجيه توجّهنا إلی سدّ إضـلالهم و ردّ أقوالهم لئلا يغيّروا بإيهامهم فی المغالاه و يعرضوا بإعراضهم عن مسـلك النجاه كما مرّ فی مقدّمه الخبر الأوّل من هذا الكتاب المسمّی بكتاب الردّ علی أصحاب الحلاج الذين نكبوا و نكسوا عن المنهاج و الذين ألحّوا فی حبّ الله قولاً و مكيده و بالغوا فی عداوته فعلا وعقيده (انتهی).

ولأجل تأليف الشيخ المفيد لهذا الكتاب وسدّ ما فتحوه من هذا الباب تری هؤلاء الصوفيّه يشنّعون عليه و يطعنون فيه مع جلاله قدره و رفيع منزلته.

الهدايا لشيعه أئمّهالهدی:۲/۱۲۱و من اكذوبتكم و مفترياتكم ماذكرتم فی كتبكم أنّ حلاجكم رأی فی المنام حصناً حصيناً من حديد من الأـرض إلی السـماء، لاـ خلـل فيه سوی ثقبه واحـده، فسأل فی المنام ما هـذه الثقبه والخلل فی مثل هـذا الحصن الحصـين والبنيان المرصوص؟ فقيل له: هذا حصن الشريعه لا خلل فيها سوی الخلل

ص:۱۹۹

الذی یقع فیها من لسانک، و لا یسدّ إلا برأسک المقطوع من جسدک.

أما شعرتم أیّتها النّوکی أنّ إنکارکم کفرکم عین الإقرار به کالرستاقیّ؟! و قد أقررتم فی عین إنکارکم أنّ مثل قول مثل الحلاج خلل وکفر شرعاً بحکم الشارع المخبر عن الله العدل الحکیم، فکیف یحکم الشارع بکفر من هو من المقرّبین بل الواصلین؟ أم کیف یفرّق بین مقاله فرعون و مقاله مثل الحلاج؟ و کذا روایتکم عن بسطامیّکم أنّ مریدیه وأبالسته اعترضوا علیه أنّک تتکلّم فی حاله الوجد والسماع بکلمات الکفر والزندقه، فقال: فواجب علیکم أن تقتلونی عند ذلک، فلمّا سمعوا ذلک من الشیخ تهیّئوا لقتله و أحضروا السکاکین و الخناجر، فلمّا أدرک الشیخ وجده وحالته أخذ فی کلماته الکفرائیّه و مقالاته الشیطانیّه، فوثبوا من الجوانب بحکم الشارع و أمر الشیخ و إقراره بحقّیّه أمر الشارع، فضربوه بالخناجر والسکاکین، فلمّا فرغوا کان الجارحون مجروحین والضاربون مضروبین؟!!

مستدرک الوسائل الخاتمه:۲/۵۹ -۶۱ [الخامس العالم الجلیل الآغا محمّد باقر بن محمّد باقر الهزارجریبی الغروی]... قال فی آخر إجازته المبسوطه لبحر العلوم طاب ثراهما و هی موجوده عندی بخطّه الشریف کسائر إجازات مشایخه رحمهم الله بخطوطهم فی

ص:۲۰۰

مجموعه شریف : و اوصیه أیّده الله بالکدّ فی تحصیل المقامات العالیه الأخرویّه سیّما الجدّ فی نشر أحادیث أهل بیت النبوّه و العصمه صلوات الله و سلامه علیهم، و رفض العلائق الدنیّه الدنیویّه، و إیّاه و صرف نقد العمر العزیز فی العلوم المموّهه الفلسفیّه فإنّها کَسَرابٍ بِقیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً.

مستدرک الوسائل الخاتمه:۲/۶۱ قلت: و لبحرالعلوم أیضا کلام فی التحذّر عنهم و عن طائفه أخری تعدّ من إخوتهم. قال رحمه الله فی إجازته للعالم العامل السیّد عبد الکریم بن السیّد محمّد بن السیّد جواد بن العالم الجلیل السیّد عبد الله سبط المحدّث الجزائری بعد کلام له فی اعتناء السلف بالأحادیث و رعایتها درایه و روایه و حفظا، ما لفظه:

ثم خلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاه و اتّبعوا الشهوات، جانبوا العلم و العلماء، و باینوا الفضل و الفضلاء، عمروا الخراب و أخلدوا إلی التراب، نسوا الحساب و طلبوا السراب، سکنوا البلده الجلحاء و توطّنوا القریه الوحشاء، اطمأنوا بمسرّات الأیّام الممزوجه بالهموم و الآلام، و استلذّوا لذائذها المعجونه بأقسام السموم و الأسقام.

فهم بین من اتخذ العلم ظهریّا و العلماء سخریّا، و أولئک هم

ص:۲۰۱

العوامّ الـذين سبيلهم سبيـل الأنعـام، فهم فى غيّهم يتردّدون، و فى تيههم يعمهون. و بين من سـمّى جهـاله اكتسـبها من رؤساء الكفر و الضـلاله المنكرين للنبوّه و الرساله حكمه و علما، و اتّخذ من سبقه إليها أئمّه و قاده، يقتفى آثارهم و يتّبع منارهم، يدخل فيما دخلوا و إن خالف نصّ الكتاب، و يخرج عمّا خرجوا و إن كان ذلك هو الحقّ الصواب، فهذا من أعداء الدين، و السـعاه فى هدم شـريعه سيّد المرسلين، و هو مع ذلك يزعم أنّه بمكان مكين، و لا يدرى أنّه لا يزن عند الله جناح بعوض مهين.

و ثـالث: رضـى من العلم بادّعـاء العجائب فى الـذات و الصـفات و الأسـماء و الأفعال، و الوصال المغنى عن الأعمال، المشوّش لقلوب الرعـاع و الجهّـال، و هؤلاء هم الباطنيّه من أهل البـدع و الأهواء، المنتمين إلى الفقر و الفناء، و هـم أضـرّ شـى ء فى البلاد على ضـعفاء العباد.

و رابع: قـد غرّته الـدنيا و اسـتهوته ملاذّهـا و نعيمهـا و زبرجهـا، حتّى غلب عليه حبّ الجـاه و الإعتبـار، و الرئـاسه الباطله المفضـيه إلى الهلاك و البوار، فهمّه هذا و أشـباهه فى تحصـيل العلم تحصـيل الرسم و تشهير الإسم، و غرضهم الأصليّ ليس إلا الجدل و المراء، و الإستطاله على أشباههم من أشباه العلماء، و التوصّل إلى حطام الدنيا بالخبّ و الختل، و السعى فى جلبها بجميع الوجوه و الحيل، و

ص:۲۰۲

حسب هؤلاء القوم من تحصيلهم هذا: دعاء أمير المؤمنين و إمام المتّقين علىّ بن أبى طالب عليه السلام: بإعماء الخبر و قطع الأثر أو بدقّ الخيشوم و جزّ الحيزوم. و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله: من طلب العلم ليباهى به العلماء، أو يمارى به السفهاء، أو يصرف به وجوه الناس إليه، فليتبوّأ مقعده من النار. و كفاهم خزيا و ذلا ـ تشبيههم فى كلام الملك الجبّار تاره بالكلب، و الأخرى بالحمار الذى يحمل الأسفار، ذلك الخزى الشنيع، و الذلّ الفظيع، أعاذنا الله و جميع الطالبين من موجبات الآثام، و من أخلاق هؤلاء اللئام.

ثم ذكر الصنف الخامس: و هم العلماء العاملون، و الطالبون المجتهدون، الذين هم الأقلّون عددا، و الأعلون قدرا، و الأسمّون رتبه و ذكرا. انتهى المقصود من كلامه الشريف.

الهدايا لشيعه أئمّه الهدى:۱/۱۰۰ المقدمه ۱۰ و الظاهر من كتبهم المعتبره بينهم كالفتوحات لابن العربىّ و فصوصه، و التأويلات لعبد الرزّاق الكاشى، و اصطلاحاته، ونصوصه : أنّ قولهم بوحده الوجود، وابتناء طريقتهم الفاسده عليها أسوه منهم بزنادقه الفلاسفه. وقد حكى فى حكمه الإشراق عن أفلاطون القبطىّ، قال: إنّ العلّه الأولى خلق الخلق من نفسها، وكلّ موجود خالق و مخلوق أيضاً.

ص:۲۰۳

الخرائج و الجرائح:۳/۱۰۶۱ قطب الـدین الراونـدیّ رحمه الله: إنّ الفلاسـفه أخذوا اصول الإسـلام ثمّ أخرجوها علی آرائهم فقالوا فی الشـرع و النبیّ: إنّمـا اریـد کلاهمـا لإصـلاح الـدنیا؛ فالأنبیـاء یرشـدون العوام لإصـلاح دنیاهم بالشـرعیّات و إنّ الشـرعیّات ألطف فی التکلیف العقلیّ. فهم یوافقون المسـلمین فی الظاهر، و إلا فکلّ ما یذهبون إلیه هدم الإسلام، و إطفاء لنور الشرع، و یأبی الله إلا أن یتمّ نوره و لو کره الکـافرون همانـا فیلسوفـان اصول اسـلام را گرفتنـد سـپس آن را به رای خود خـارج نمودنـد و در شـرع و پیامبر چنین گفتند: مراد از آن دو اصلاح امور دنیایی است، پیامبران عوام را ارشاد می کنند که با شرعیّات، دنیایشان را اصلاح کنند و به راستی شرعیّات در تکلیف عقلی لطیف تر هسـتند. بنـابراین آنان (فیلسوفان) در ظاهر با مسـلمانان موافق انـد، و گرنه راهی را که می روند ویرانی اسـلام و خـاموش کردن نور شـرع است، و حضـرت الله نکنـد مگر اینکه نور خود را تمام نمایـد هرچنـد که کافران را خوش نیاید.

منهـاج البراعه، میرزا حبیب الله خوئی:۱۳/۱۴۰ المقام الأوّل فی وجه تسـمیته: و لمّا رأی سـفیان الثوریّ طریقته استحسـنه و أضاف إلیه الرّؤیه و الصوره و التشبیه و التجسیم و وسّع دائره التصوّف، فنسبت هذه الفرقه إلیه، فقالوا: ثوریّه و سفیانیّه ثمّ نسبت

ص:۲۰۴

إلی أبی یزید البسطامیّ فسمّیت بالیزیدیّه و البسطامیّه، ثمّ بملاحظه قولهم بالحلول و الإتّحاد سمّیت حلولیّه و اتّحادیّه، ثمّ لمّا بالغ بعضهم فی الإتّحاد و قال بوحده الوجود سمّیت وحدتیّه، ونسبت إلی حسین بن منصور الحلاج فقیل منصوریّه و حلاجیّه، و بملاحظه غلوّهم فی المشایخ و زعمهم حلول الحقّ فیهم قیل لهم: غالیه و غاویه، و لمکرهم و خدیعتهم و تفتینهم للنّاس قیل لهم: زرّاقیّه و خدّاعیّه.

منهاج البراعه، خوئی:۱۳/۱۷۷ فیقول ابن العربیّ فی فتوحاته: إنّ الله تجلّی لی مراراً و قال: انصح عبادی. و یقول البسطامیّ: سبحانی و ما أعظم شأنی و لا إله إلا أنا، و یقول الحلاج: لیس فی جبّتی سوی الله، و یقول: أنا الحقّ و أنا الله.

منهاج البراعه، خوئی:۱۳/۲۸۴ و اعلم أنّ هذا الإسم و هو التصوّف کان مستعملا فی فرقه من الحکماء الزّائغین عن طریق الصواب، ثمّ من بعدهم کان یستعمل فی جماعه من الزّنادقه و جماعه من أهل الخلاف بعد حصول الإسلام و کان أعداء آل محمّد کالحسن البصریّ و سفیان الثوریّ و أبی هاشم الکوفیّ و نحوهم و من أعظم رؤسائهم حسین بن منصور الحلاج، و له قصص منقوله فی کتب أصحابنا ککتاب الغیبه و الإقتصاد للشیخ الطوسیّ و غیرهما، و ادّعی الإلهیّه و ورد التوقیع من صاحب الأمر بلعنه کما فی کتاب الإحتجاج

ص:۲۰۵

و غیره، و صنّف الشیخ المفید کتابا فی الرّدّ علیه و علی متابعیه.

منهاج البراعه، خوئی: ۱۳/۳۳۸ الواقعه الثالثه... و أعظم من ذلک ما رواه بعضهم عنه من قوله: لیس فی جبّتی سوی الله، و روی بعضهم ذلک من حسین بن منصور الحلاج، و الظاهر صدور هذا الهذیان من خبیث لسان کلا الرّجلین بلا اختصاص له بأحدهما، لأنّه مقتضی القول بوحده الوجود و من لوازمه، و العجب من بعض المتصوّفه أنّه بعد نقل هذه الخرافات عن الرّجلین الجلفین جاء إلی مقام الإعتذار. قال أبو حامد الغزالیّ فی محکیّ کلامه من کتاب مشکاه الأنوار بعد ما ذکر فصلا طویلا فی حال الحلاج: إنّ قوله: أنا الحقّ و ما فی الجبّه إلا الله من فرط المحبّه و شدّه الوجد.

منهاج البراعه:۱۳/۳۴۶ الواقعه الثالثه... و ذلک أنّ شیخنا الأقدم المفید رضوان الله تعالی علیه قد عمل فی الردّ علی الحلاجیّه کتاباً،وفتح الصدوق ابن بابویه القمیّ فی کتاب إعتقاداته الحقّه إلی کفر اولئک باباً، و رفع شیخنا الطوسیّ أیضا فی کتاب الغیبه و الإقتصاد عن وجه هذا المرام حجابا و نقابا، حیث عدّه فی الأخیر من السحره الکافرین، و قال فی الأوّل: و منهم یعنی و من الکذّابین الملعونین بلسان أهل البیت لادّعائهم الرّؤیه و البابیّه بعد الغیبه الکبری و وفاه خاتمه السفراء و المقرّبین، هو الحسین بن منصور الحلاج.

ص:۲۰۶

منهاج البراعه، خوئی:۱۳/۳۸۵ الثالث الاستعانه بالأرواح... و قال صاحب کتاب بیان الأدیان: إنّ القول بالحلول و الإتّحاد بعدالجرمانیّه من الصائبه قدنشأمن النصاری فأخذه منهم غلاه الشیعهیعنی الذین یقولون فی الأئمّه الإثنی عشر بالالوهیّه، و غلاه أهل السنّه یعنی الصوفیّه الّذین یقولون فی مشایخهم بالألوهیّه، و لیس مذهب من المذاهب أقرب إلی مذهب النصاری من هذین المذهبین، انتهی کلام صاحب بیان الأدیان. و اعلم أنّ متقدّمی الصوفیّه کأبی یزید البسطامیّ وحسین بن منصور الحلاج کانوا علی أحد هذین المذهبین، ولاعتقادهم هذا الإعتقاد الفاسد یعنی الغلوّ عدّهم أکثر علماء الشیعه کالمفید و ابن قولویه و ابن بابویه قدّس سرّهم من الغلاه، سواء قالوا بالحلول أو بالإتّحاد، و هم غلاه النّواصب و أکثر طوایف الغلاه.

الذّریعه،آقابزرگ الطهرانی:۱/۳۴ (۱۶۵: الآراء و الدیانات) للشیخ أبی محمّد الحسن بن موسی النوبختیّ ابن أخت أبی سهل إسماعیل بن إسحاق بن أبی سهل النوبختیّ و هو صاحب کتاب (فرق الشیعه) أو(مذاهب الفرق) المطبوع مکرّرا قال النجاشیّ بعد الترجمه: (شیخنا المتکلّم المبرّزعلی نظرائه فی زمانه قبل الثلثمائه وبعدها له علی الأوائل کتب کثیره منها «الآراء و الدیانات» کتاب

ص:۲۰۷

کبیرحسن یحتوی علی علوم کثیره قرأته علی شیخنا أبی عبدالله) إنتهی. و مراده من أبی عبدالله الشیخ المفید.

و قال ابن الندیم فی الفهرس کان جمّاعاً للکتب و قد کتب بخطّه شیئا کثیراً: و له مصنّفات و تألیفات فی الکلام و الفلسفه و غیرهما و کان متکلّما فیلسوفا یجتمع إلیه جماعه من النقله للکتب الفلسفیّه مثل أبی عثمان الدمشقیّ و إسحق بن ثابت و غیرهم. إلی أن ذکر الآراء و الدیانات و قال: إنّه لم یتمّ و ذکر معه أکثر من ثلثین کتاباً،

و قد نقل ابن الجوزیّ أبو الفرج عبد الرحمان بن علیّ المتوفّی سنه ۵۹۷ فی کتابه (تلبیس إبلیس) المطبوع عن الآراء و الدیانات هذا کثیرا و یأتی بقیّه نسبه عند ذکر کتاب «الکافی» لوالده أبی الحسن موسی المعروف بابن کبریاء و خاله إسماعیل المذکور حضر وفاه العسکریّ و رأی الحجّه علیهما السّلام و فضح محمّد بن علیّ الشلمغانیّ و الحسین بن المنصور الحلاج وأظهر کذبهما و یظهر من التاریخ المذکور فی النجاشیّ أنّ «الآراء و الدیانات» هذا أوّل کتاب صنّف فی الإسلام فی علم الفرق و الآراء و الملل و النحل إذ کلّما رأیناه أو سمعنا به من التصانیف فی موضوعه فأربابها متأخّرون عنه مثل أبی بکر الباقلانیّ... .

ص:۲۰۸

الذریعه، آقا بزرگ الطهرانی:۴۰/۲-۴۱ (۱۵۷: أسرار الإمامه) و یقال له الأسرار وأسرار الأئمّه أیضا، للشیخ المتکلّم الفقیه عماد الدین الحسن بن علیّ بن محمّد بن الحسن الطبرسیّ المعروف بالعماد الطبریّ أو عماد الدین الطبریّ عند نقل أقواله فی الفقه و هو صاحب کامل البهائیّ الذی ألّفه سنه۶۷۵ و صرّح فیه بأنّه مازندرانیّ، قال فی الریاض:

رأیت «أسرار الإمامه» هذا فی أردبیل وعندنا منه نسخه، ثمّ قال بعد کلام طویل: رأیت فی الخزانه الصفویّه بأردبیل من مؤلّفات العماد الطبریّ «رساله فی الإمامه» وکان تاریخ تألیفها سنه۶۹۸ وأظنّ أنّه عین کتاب «أسرار الإمامه» له وحکی فی الریاض عن أسرار الإمامه هذا أمورا"منها "إحاله المؤلّف فیه إلی کتابه فی معجزات النبیّ والأئمّه علیهم السّلام و لعلّ مراده کتاب «مناقب الطاهرین» الذی ألّفه سنه۶۷۳"ومنها"إحالته إلی کتابه الکبیر فی الإمامه الذی ألّفه بالریّ والغریّ "ومنها"أنّه ألّف کتابه المتوسّط فی الإمامه بالفارسیّه ثمّ عرّبه بالتماس جماعه و ألّف «أسرار الأئمّه» و ظاهر کلامه أنّ أسرار الأئمّه اسم للمعرّب "ومنها"بعض فتاوی المؤلّف مثل قوله بتوقّف الجمعه علی حضور السلطان العادل الباسط الید کما نقله عنه الشهید فی رساله الجمعه، وکذا نقله عنه المحقّق السبزواریّ فی مبحث صلاه الجمعه من کتابه الذخیره". ومنها"

ص:۲۰۹

إنكار المؤلّف لطريقه الصوفيّه و الطعن على مشايخهم، الحلاج، بايزيد، الشبليّ، الغزاليّ."

حلاج

ص:۲۱۰

خیراتیّه در ابطال طریقه صوفیه:۱/۱۹ پاره ای از عقائد باطله محی الدین و مولوی... و هم چنین مکتوب حلاج لعین؛ که به بعضـی از ملاحـده و مریدین نوشـته به این عنوان: مِنَ الله الی فلان(۱) یعنی: این کتـاب از خـداست به سوی فلان کس، و به این سـبب فقها و قضـاه و اعیان آن زمان از سنّیان [و شـیعیان] که از آن جمله است شـیخ ابوالقاسم ابن روح، که یکی از نُوّاب و بوّاب اربعه حضـرت صـاحب الزّمـان علیه و علی آبـائه افضـل صـلوات الرحمـان است؛ فتوی به اباحه قتل و خون آن ملعون دادنـد و او را کشـتند، پس به دارش کشیدند و سوختند.(۲)

خیراتیه در ابطـال طریقه صـوفیه:۱/۳۷ تصوف از دیـدگاه اهـل بیت علیهم السّـلام... و شـیخ طوسـی در کتـاب «اقتصـاد» حلاـج را از ساحران شمرده، و در کتاب «غیبت» حلاج را از جمله ملاعین شمرده که به دروغ ادّعای وکالت از جانب حضرت صاحب الامر علیه السّلام نموده، ودر قم علیّ بن بابویه والدِ صدوق به او خفّت رسانید و از قم اخراج نموده.

۱- تحفه الأخیار:۴۰۸.

۲- الغیبه شیخ طوسی:۲۶۴، ۳۴۷، تاریخ بغداد:۸/ ۱۲۴.

ص:۲۱۱

خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه:۱/۵۳ صوفیه از دیدگاه دانشمندان... و در کتب معتبره مانند نفحات۵۸۷ و وفیات ۲/۱۴۱ و ۶/۲۶۸ و ۲۶۹ و غیر آنها، نسبت سحر به حلاج و سُهروردی و جمعی دیگر از ایشان داده اند، و از امور مذکوره خیالات و توهّمات فاسده بی اصل که غالباً ناشی از تخیّلات سابقه مستقرّه در حسّ مشترک است در نظرشان در می آید که آن را کشف و کرامات می نامند.

و نظر به این است قول شیخ شهید رحمه الله علیه در مکاسب «دروس» که می فرماید: من التّخیّل السیمیا، وهی إحداث خیالات لاوجود لها فی الحسّ. و آن ها همه از قبیل سحر است، و اکثرِ تأثیرِ سحر در نفوسِ ضعیفه ومردم ضعیف العقل است، مانند زنان و کودکان و احمقان.

فضایح الصّوفیّه آقا محمود ابن آقا محمّد علیّ بن علامه محمّدباقر وحید بهبهانی متوفّی ۱۲۵۹ه.ق: ۱۷۵ حلاج از دیدگاه حدیث...: و شیخ طوسی در کتاب «غیبت» فرموده است که جمعی دعوای نیابت حضرت صاحب الأمر نمودند به دروغ و رسوا شدند زیرا که آن ها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری می شد از جانب معصوم که به آن ها مردم نیابت ایشان را می دانستند اوّل

ص:۲۱۲

کذّابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد به دروغ و رسوا شد، و فرمان حضرت به لعن او بیرون آمد. و گفت هارون بن موسی تلّعکبری که بعد از دعوی نیابت، کفر و الحاد از او ظاهر شد، و هریک از این ها که دعوی نیابت می کردند اوّل بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت می کردند تا مردم ضعیف العقل به ایشان بگروند، دیگر ترقّی می کردند در شقاوت تا به قول حلاجیّه قائل شدند چنان که از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور است بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذّابان حسین بن منصور حلاج بود.

وبه سند معتبر از هبه الله بن محمّد کاتب روایت کرده است که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند، او پیغام فرستاد نزد ابی سهل بن اسماعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود به گمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد، و در آن رساله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر کرد چنان چه دأبش بود که اوّل مردم را به این نحو فریب می داد، و بعد از آن دعواهای بلند می کرد و اظهار الوهیت می نمود، ابوسهل فریب او را نخورده در جواب گفت که من از تو امری را سؤال می نمایم که در جنب آنچه تو دعوی می نمایی بسیار سهل است، و آن امر این است که: من کنیزان را بسیار دوست دارم و بسیار به ایشان مایلم، و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده ام و به این سبب هر جمعه

ص:۲۱۳

می بایـد خضاب کنم که سـفیدی موهای من از ایشان مخفی باشد، و اگر نه ایشان از من دوری می کنند، می خواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و به خضـاب محتـاج نبـاشم، اگر چنین کنی من مطیع تو می شوم و به جانب تو می آیم و مردم را به مـذهب تو دعوت می نمایم. چون حلاج این جواب را شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است، دیگر جواب نگفت و ساکت شد. و این قصّه را ابوسهل در مجالس نقل می کرد و مردم می خندیدند و موجب رسوایی او شد.

بعـد از این حـدیث قصّه بیرون کردن علیّ بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم به خواری و مذلّت اخراج نمود. و بعد از آن در ضـمن قصّه شـلمغانی که یک کذّاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شـلمغانی روزی بر روی پای امّ کلثوم دختر محمّد بن عثمان عمری که از نوّاب حضـرت صاحب الامر علیه السّلام بود افتاد و می بوسید، پرسید که چرا چنین می کنی؟ گفت: چرا چنین نکنم که تـو فـاطمه زهرایی که روح پیغمـبر به بـدن پـدر تـو منتقـل شـده بود، و روح علی بر بـدن ابوالقاسم حسـین بن روح منتقل شده است، و روح فاطمه به بدن تو، امّ کلثوم این سـخن را انکار بسـیار کرد، به نزد حسـین بن روح که از سفراء عظیم الشّأن حضرت صاحب الامر علیه السّلام بود رفت واین سخن نقل

ص:۲۱۴

کرد، ابن روح گفت که زینهار دیگر به نزد آن زن مرو و آشنایی را با او بر طرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحادی است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت جا داده است، که آسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او متّحد شده است، چنانچه نصاری در باب مسیح می گویند، و تجاوز کند به گفته حلاج لعنه الله، تا اینجا از کتاب غیبت نقل کرده اند.

ای عزیز! غرض از ذکر این چند حدیث این بود که اگر به دیده انصاف نظر، و به فکر صحیح تأمّل نمایی بر تو ظاهر می شود که این گروه پیوسته مخالف ائمّه بوده اند، و علماء کبار و راویان شیعه که در اعصار ایشان و قریب به اعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطّلاع داشته اند، و دانش و فهم وعلم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم به کفر و الحاد ایشان کرده اند، هدانا الله و ایّاکم سویّ الصّراط بمحمّد وآله.

الغیبه، الشیخ الطوسی قدّس سرّه:۳۹۷ (ذکر المذمومین الذین ادّعوا البابیّه [والسفاره کذبا وافتراء] لعنهم الله): أوّلهم المعروف بالشریعی. خبر۳۶۸- أخبرنا جماعه، عن أبی محمّد التلّعکبریّ، عن أبی علیّ محمّد بن همّام قال: کان الشریعیّ یکنّی

ص:۲۱۵

بأبی محمّد، قال هارون: وأظنّ اسمه کان الحسن، وکان من أصحاب أبی الحسن علیّ بن محمّد ثمّ الحسن بن علیّ بعده علیهم السّلام، وهو أوّل من ادّعی مقاما لم یجعله الله فیه، ولم یکن أهلا له، وکذب علی الله وعلی حججه علیهم السّلام، ونسب إلیهم ما لا یلیق بهم وما هم منه براء، فلعنته الشیعه و تبرّأت منه،

وخرج توقیع الإمام علیه السّلام بلعنه والبراءه منه. قال هارون: ثمّ ظهر منه القول بالکفر والإلحاد. قال: و کلّ هؤلاء المدّعین إنّما یکون کذبهم أوّلا علی الإمام وأنّهم وکلاؤه، فیدعون الضعفه بهذا القول إلی موالاتهم، ثمّ یترقّی (الأمر) بهم إلی قول الحلاجیّه، کما اشتهر من أمر أبی جعفر الشلمغانیّ و نظرائه علیهم جمیعا لعائن الله تتری شیخ الطائفه طوسی در کتاب «غیبت» فرموده: نخستین کسی که به دروغ و افتراء، ادّعای بابیّت و سفارت از جانب امام زمان علیه السّلام کرد شخصی معروف به «شریعی» بود. جماعتی از علماء از ابو محمّد تلّعکبری از ابو علی محمّد بن همّام نقل کردند که کنیه شریعی ابو محمّد بود. تلّعکبری گفت: گمان دارم نام وی حسن بود. او از اصحاب امام علیّ النقیّ و بعد از آن حضرت از یاران امام حسن عسکری علیهماالسّلام به شمار می آمد. او اوّل کسی است که مدّعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده و شایسته آن هم نبود. و هم او نخستین کسی است که در این

ص:۲۱۶

خصوص بر خدا و حجّت های پروردگار دروغ بست، و چیزهایی به آن ها نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آن ها از آن بیزار بودند. از این رو شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند،

و توقیعی از امام زمان علیه السّلام در خصوص لعن او و دوری از وی از ناحیه مقدسه آن حضرت بیرون آمد. ابو محمّد تلّعکبری گفت: بعد از آن عقیده به کفر و الحاد از او آشکار گشت. این مدّعیان نخست بر امام دروغ می بستند و می گفتند: ما وکلای آن حضرت هستیم. جمعی از مردم ضعیف الایمان هم با این ادّعا، نسبت به آن ها اظهار دوستی می کردند. سپس کارشان بالا می گرفت و به عقیده حلاج منتهی گشت. چنان که از ابوجعفر شلمغانی و امثال او لعنه الله علیهم اجمعین به ظهور رسید.(۱)

الغیبه، الشیخ الطوسی قدّس سرّه:۴۰۱-۴۰۳ و منهم الحسین بن منصور الحلاج خبر۳۷۶- أخبرنا الحسین بن إبراهیم، عن أبی العبّاس أحمد بن علیّ بن نوح، عن أبی نصر هبه الله بن محمّد الکاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت أبی جعفر العمریّ قال: لمّا أراد الله

۱- - مهدی موعود عجّل الله فرجه الشّریف (ترجمه جلد۱۳ بحارالأنوار قدیم): ۶۹۷-۶۹۸ .

ص:۲۱۷

تعـالی أن یکشف أمر الحلاـج ویظهر فضـیحته ویخزیه، وقع له أنّ أباسـهل إسـماعیل بن علیّ النوبختـیّ ممّن تجوز علیه مخرقته و تتمّ علیه حیلته، فوجّه إلیه یستدعیه و ظنّ أنّ أبا سـهل کغیره من الضعفاء فی هذا الأمر بفرط جهله، و قدر أن یستجرّه إلیه فیتمخرق (به) و یتسوّف بانقیاده علی غیره، فیستتبّ له ما قصد إلیه من الحیله و البهرجه علی الضعفه، لقدر أبی سهل فی أنفس الناس و محلّه من العلم و الأدب أیضا عنـدهم، و یقول له فی مراسـلته إیّاه: إنّی وکیل صاحب الزّمان علیه السّـلام و بهذا أوّلا کان یسـتجرّ الجهّال ثمّ یعلو منه إلی غیره و قد أمرت بمراسلتک وإظهار ما تریده من النصره لک لتقوی نفسک، و لا ترتاب بهذا الأمر.

فأرسـل إلیه أبوسـهل رضـی الله عنه یقول له: إنّی أسألـک أمرا یسـیرا یخفّ مثله علیـک فی جنب مـا ظهر علی یـدیک من الـدلائل و البراهین، و هو أنّی رجل أحبّ الجواری و أصـبو إلیهن، ولی منهن عده أتحظّاهن و الشـیب یبعدنی عنهنّ [و یبغضـنی إلیهنّ] و أحتاج أن أخضـبّه فی کـلّ جمعه، و أتحمّل منه مشـقّه شدیـده لأستر عنهنّ ذلک، و إلا انکشف أمری عنـدهنّ، فصار القرب بعـدا و الوصال هجرا، و أریـد أن تغنینی عن الخضـاب و تکفینی مؤنته، و تجعـل لحیتی سوداء، فـإنّی طوع یـدیک، و صائر إلیک، و قائل بقولک، و داع إلی مذهبک، مع ما لی فی ذلک من البصیره و لک من المعونه.

ص:۲۱۸

فلمّا سمع ذلک الحلاج من قوله و جوابه علم أنّه قد أخطأ فی مراسلته و جهل فی الخروج إلیه بمذهبه، و أمسک عنه و لم یردّ إلیه جوابا، و لم یرسل إلیه رسولا، و صیّره أبوسهل رضی الله عنه أحدوثه و ضحکه و یطنز به عند کلّ أحد، و شهر أمره عند الصغیر و الکبیر، و کان هذا الفعل سببا لکشف أمره و تنفیر الجماعه عنه حسین بن منصور حلاج... حسین بن ابراهیم از ابوالعبّاس احمد بن علیّ بن نوح از ابونصر هبهالله بن محمّد کاتب دخترزاده امّ کلثوم دختر محمّد بن عثمان، برای من (شیخ طوسی) نقل کرد که چون خداوند خواست اعمال «حلاج» را آشکار سازد و او را رسوا و خوار گرداند، این طور پیشامد کرد که «حلاج» خیال کرد ابوسهل بن اسماعیل بن علیّ نوبختی رضی الله عنه هم از کسانی است که فریب دوز و کلک او را می خورد و نیرنگ او در وی مؤثّر واقع می شود؛ لذا فرستاد نزد وی و او را به اطاعت خود دعوت نمود.

او با کمال نادانی چنین پنداشته بود که ابوسهل هم در این خصوص مانند سایر افراد ضعیف الایمان است، و فریفته وی می شود، از این رو پیوسته او را به سوی خود دعوت می کرد و به آرامی نیرنگ های خود را برای جلب وی به رخ او می کشید، زیرا موقعیّت علم و ادب ابوسهل در میان مردم مشهور بود.

حلاج در نامه های خود به ابوسهل می نوشت: من وکیل

ص:۲۱۹

صاحب الزّمان علیه السّلام هستم. او نخست با این مطلب می خواست ابوسهل را به سوی خود بکشاند، سپس ادّعای خود را بالا برد و نوشت که: من مأمورم به تو بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برایت آشکار سازم تا دلت قوّت گیرد و در نیابت من تردید نکنی!

ابوسهل هم به وی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که (به ادّعای تو) از تو به ظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد کرده از تو می خواهم! و آن این است که من مردی زن دوست هستم، و مایل به معاشرت با آن ها می باشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگیرم و متحمّل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گرنه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده ام و به من رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما به دوری می گراید و وصال به جدایی می کشد. از این رو از تو می خواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی نیاز نمایی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگویی اطاعت می کنم و گفته تو را می پذیرم و به طریقه تو می گروم؛ زیرا که این معنی موجب بصیرت من می شود و از کمک به تو دریغ نخواهم داشت!

ص:۲۲۰

چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه دسیسه ها و جواب خود را بدین گونه شنید، دانست در نامه های خود که پر از ادّعا و اظهار کرامات و معجزات بوده، خطا کرده و طریقه خود را به نادانی به رخ او کشیده است. بدین لحاظ خودداری کرد و جواب ابوسهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد. ابوسهل هم این ماجرا را اتّفاقی خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد همه بازگو می کرد، و حلاج را ریش خند می نمود. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که کار حلاج برملا گردد و مردم از دور وی پراکنده شوند.(۱)

الغیبه الشیخ الطوسی:۴۰۲ خبر۳۷۷- و أخبرنی جماعه، عن أبی عبد الله الحسین بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه أنّ ابن الحلاج صار إلی قم، و کاتب قرابه أبی الحسن یستدعیه و یستدعی أبا الحسن أیضا ویقول: أنا رسول الإمام و وکیله،

قال: فلمّا وقعت المکاتبه فی ید أبی رضی الله عنه خرقها و قال لموصلها إلیه: ما أفرغك للجهالات؟ فقال له الرجل و أظنّ أنّه قال: أنّه ابن عمّته أو ابن عمّه فإنّ الرجل قد استدعانا فلم خرقت

۱- – مهدی موعود عجّل الله فرجه الشّریف (ترجمه جلد۱۳ بحار الأنوار):۷۰۲-۷۰۳ .

ص:۲۲۱

مکاتبته و ضحکوا منه و هزؤا به، ثمّ نهض إلی دکّانه و معه جماعه من أصحابه و غلمانه. قال: فلمّا دخل إلی الدار التی کان فیها دکّانه نهض له من کان هناک جالسا غیر رجل رآه جالسا فی الموضع فلم ینهض له ولم یعرفه أبی فلمّا جلس و أخرج حسابه و دواته کما یکون التجّار أقبل علی بعض من کان حاضرا، فسأله عنه فأخبره فسمعه الرجل یسأل عنه،

فأقبل علیه و قال له: تسأل عنّی و أنا حاضر؟ فقال له أبی: أکبرتک أیّها الرجل و أعظمت قدرک أن أسألک، فقال له: تخرق رقعتی وأنا أشاهدک تخرقها؟ فقال له أبی: فأنت الرجل إذاً. ثمّ قال: یا غلام برجله وبقفاه، فخرج من الدار العدو لله ولرسوله، ثمّ قال له: أتدّعی المعجزات علیک لعنه الله؟ أو کما قال فأخرج بقفاه فما رأیناه بعدها بقم جمعی از دانشمندان از حسین بن علیّ بن بابویه قمّی (برادر شیخ صدوق) نقل کرده اند که وی گفت: پسر حلاج به قم آمد و نامه ای به خویشان ابوالحسن (پدر شیخ صدوق) نوشت و آن ها و ابوالحسن را به سوی خود دعوت نمود و می گفت: من فرستاده امام زمان و وکیل او هستم.

چون نامه او به دست پدرم (علیّ بن بابویه) رسید، آن را پاره کرد و به آورنده نامه فرمود: چه چیز تو را به نادانی واداشته است؟ آورنده نامه که گمان می کنم گفت: پسر عمّه یا پسر عموی

ص:۲۲۲

حلاج هستم به پدرم گفت: حلاج نامه ای به ما نوشته و ما را دعوت کرده است، چرا نامه او را پاره کردی؟ حضّار به وی خندیدند و او را مسخره کردند. سپس پدرم برخاست و در حالی که جماعتی از اصحابش و غلامانش همراه او بودند، به حجره تجارت خود رفت. موقعی که به در خانه ای رسید که حجره اش در آنجا واقع بود، کسانی که آن جا نشسته بودند، به احترامش برخاستند، فقط یک نفر که پدرم او را نمی شناخت از جا برخاست.

موقعی که پدرم در حجره نشست و دفتر حساب و قلم و دوات خود را چنان که معمول تجار است درآورد، رو کرد به جانب شخصی که حاضر بود و پرسید: این مرد ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت. مرد ناشناس که شنید از هویت وی سؤال می کند، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت با اینکه من حاضر هستم احوال مرا از دیگری می پرسی؟ پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. گفت: وقتی تو نامه مرا پاره می کردی من می دیدم. پدرم فرمود: تو پسر، حلاج هستی؟ خدا تو را لعنت کند ادعای اظهار معجزه می کنی؟ سپس پدرم به غلام خود گفت: پاها و گردن او را بگیر و از خانه بیرون کن! و از

ص:۲۲۳

آن روز دیگر او را در قم ندیدیم.(۱)

الغیبه الشیخ الطوسیّ:۴۰۳ خبر۳۷۸ و(منهم): ابن أبی العزاقر، أخبرنی الحسین بن إبراهیم، عن أحمد بن نوح، عن أبی نصر هبه الله بن محمّد بن أحمد الکاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت أبی جعفر العمریّ رضی الله عنه (قال): کان أبوجعفر بن أبی العزاقر وجیها عند بنی بسطام و ذلک أنّ الشیخ أبا القاسم رضی الله تعالی عنه و أرضاه کان قد جعل له عند الناس منزله وجاها،

فکان عند ارتداده یحکی کلّ کذب وبلاء وکفر لبنی بسطام، ویسنده عن الشیخ أبی القاسم، فیقبلونه منه ویأخذونه عنه، حتّی انکشف ذلک لأبی القاسم رضی الله عنه فأنکره وأعظمه، ونهی بنی بسطام عن کلامه وأمرهم بلعنه و البراءه منه فلم ینتهوا، وأقاموا علی تولّیه و ذاک أنّه کان یقول لهم: أنّنی أذعت السرّ و قد أخذ علیّ الکتمان فعوقبت بالإبعاد بعد الإختصاص، لأنّ الأمر عظیم لا یحتمله إلا ملک مقرّب أو نبیّ مرسل أو مؤمن ممتحن، فیؤکّد فی نفوسهم عظم الأمر وجلالته،

فبلغ ذلک أبا القاسم رضی الله عنه فکتب إلی بنی بسطام بلعنه و البراءه منه و ممّن تابعه علی قوله و أقام علی تولّیه، فلمّا

۱- مهدی موعود عجّل الله فرجه الشّریف (ترجمه جلد۱۳ بحار الأنوار):۷۰۴.

ص:۲۲۴

وصـل إليهم أظهروه عليه فبكى بكاء عظيما ثمّ قال: إنّ لهـذا القول باطنا عظيما وهو: أنّ اللعنه (الإبعاد) فمعنى قوله لعنه الله أى: باعـده الله عن العذاب والنار، و الآن قد عرفت منزلتى و مرّغ خدّيه على التراب وقال: عليكم بالكتمان لهذا لأمر، قالت الكبيره رضى الله عنها : وقد كنت أخبرت الشيخ أبا القاسم أنّ أمّ أبى جعفر بن بسطام قالت لى يوما وقد دخلنا إليها فاستقبلتنى وأعظمتنى وزادت فى إعظامى حتّى انكبّت على رجلى تقبّلها فأنكرت ذلك وقلت لها: مهلا يا ستّى! فقالت لى: إنّ الشيخ أبا جعفر محمّد بن علىّ قد كشف لنا السرّ. قالت: فقلت لها: وما السرّ؟

قـالت: قـد أخـذ علينا كتمانه، وأفزع إن أنا أذعته عوقبت. قالت: و أعطيتها موثقا أنّى لا أكشـفه لأحـد و اعتقـدت فى نفسـى الإسـتثناء بالشـيخ رضـى الله عنه يعنى أبا القاسم الحسين بن روح. قالت: إنّ الشيخ أبا جعفر قال لنا: أنّ روح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انتقلت إلى أبيـك يعنى: أبا جعفر محمّـد بن عثمان رضـى الله عنه وروح أمير المؤمنين علىّ عليه السّـلام انتقلت إلى بـدن الشـيخ أبى القاسم الحسين بن روح، وروح مولاتنا فاطمه عليها السّلام انتقلت إليك فكيف لا أعظمك يا ستّنا؟! فقلت لها: مهلا لا تفعلى فإنّ هذا كذب يا ستّنا! فقالت لى: سرّ عظيم وقد أخذ علينا أنّنا لا نكشف هذا لأحد فالله الله فىّ لا يحلّ لى العذاب، ويا ستّى لولا

ص:۲۲۵

أنّک حملتینی علی کشفه ما کشفته لک ولا لأحد غیرک.

قالت الکبیره أمّ کلثوم رضـی الله عنها: فلمّا انصـرفت من عندها دخلت علی الشـیخ أبی القاسم بن روح رضـی الله عنه فأخبرته بالقصّه وکان یثق بی و یرکن إلی قولی. فقال لی: یابنیّه! إیّاک أن تمضـی إلی هـذه المرأه بعد ما جری منها، ولا تقبلی لها رقعه إن کاتبتک، ولا رسولا إن أنفـذته إلیک، ولا تلقّیها بعـد قولها، فهـذا کفر بالله تعالی، وإلحاد قـد أحکمه هذا الرجل الملعون فی قلوب هؤلاء القوم لیجعله طریقـا إلی أن یقول لهم بأنّ الله تعالی اتّحـد به وحلّ فیه کما یقول النصاری فی المسـیح علیه السّـلام، ویعـدو إلی قول الحلاج لعنه الله.

قالت: فهجرت بنی بسـطام، وترکت المضـیّ إلیهم، ولم أقبل لهم عـذرا، ولا لقیت أمّهم بعدها، وشاع فی بنی نوبخت الحدیث فلم یبق أحـد إلاـ وتقـدّم إلیه الشـیخ أبو القـاسم وکـاتبه بلعن أبی جعفر الشـلمغانی والبراءه منه وممّن یتولاه ورضـی بقوله أو کلّمه فضـلا عن موالاـته، ثمّ ظهر التوقیع من صاحب الزمان علیه السّـلام بلعن أبی جعفر محمّـد بن علیّ و البراءه منه وممّن تابعه وشایعه ورضـی بقوله وأقام علی تولّیه بعد المعرفه بهذا التوقیع، وله حکایات قبیحه ننزّه کتابنا عن ذکرها، ذکرها ابن نوح وغیره.

و کان سبب قتله: أنّه لمّا أظهر لعنه أبو القاسم بن روح رضی الله

ص:۲۲۶

عنه و اشتهر أمره و تبرّأ منه و أمر جمیع الشیعه بذلک لم یمکنه التلبیس فقال فی مجلس حافل فیه رؤساء الشیعه و کلّ یحکی عن الشیخ أبی القاسم لعنه و البراءه منه: أجمعوا بینی و بینه حتّی آخذ یده و یأخذ بیدی فإن لم تنزل علیه نار من السماء تحرقه و إلا فجمیع ما قاله فیّ حقّ. و رقی ذلک إلی الراضی لأنّه کان ذلک فی دار ابن مقله فأمر بالقبض علیه و قتله فقتل و استراحت الشیعه منه محمّد بن علیّ شلمغانی... یکی دیگر از کسانی که ادّعای بابیّت نمودند «ابن ابی العزاقر» است. حسین بن ابراهیم از احمد بن نوح و او از ابونصر کاتب برای من (شیخ طوسی) نقل کرد و گفت: امّ کلثوم دختر محمّد بن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت: ابو جعفر ابن ابی العزاقر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم و موجّه بود؛ زیرا شیخ ابوالقاسم (حسین بن روح) رضی الله عنه مقام او را در نزد مردم محترم و بزرگ می داشت. او هم از این سابقه سوء استفاده کرد، و موقعی که از طریقه حق برگشت همه گونه دروغ و کفری را به نام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل می کرد بنی بسطام هم سخنان او را می پذیرفتند.

چون خبر آن به حسین بن روح رسید. نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آن را بهتان بزرگ شمرد و بنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آن گاه دستور داد که او را لعنت کنند و از وی دوری جویند. ولی بنی بسطام سخن حسین بن روح را نشنیدند

ص:۲۲۷

و در ارادت به شلمغانی ثابت ماندند. علّت آن هم این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت: آنچه من به شما گفته ام سرّی بود که آن را فاش ساختم. حسین بن روح از من پیمان گرفته بود که آن سرّ را کتمان کنم و به کسی نگویم. ولی اکنون که آن را فاش نموده ام، با همه خصوصیّتی که با وی داشته ام مرا از خود دور می کند. آن «سرّ» امری عظیم بود که کسی جز فرشته مقرّب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده قادر به نگاه داری آن نیست.

شلمغانی با این سخنان بی اساس سابقه خود را نزد آن ها محکم تر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت. چون این خبر به حسین بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می نمایند و در دوستی او باقی مانده اند، برای بنی بسطام فرستاد.آن ها هم نامه را به شلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب گردید.

سپس گفت: اینکه حسین بن روح گفته است: مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! به این معنی که لعنت به معنی دور گردانیدن است. و «لعنه الله» یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانید و بنا بر این من هم اکنون مقام خود را شناختم! آن گاه صورتش را به خاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و به کسی نگویید.

ص:۲۲۸

امّ کلثوم گفت: من به شیخ ابو القاسم (حسین بن روح) خبر دادم که روزی به خانه مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او هم از من استقبال نمود و مرا بسیار بزرگ داشت به طوری که خم شد پای مرا ببوسد. ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمی گذارم زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است. او گریست و گفت: چرا این طور از تو احترام ننمایم با اینکه تو فاطمه زهرا علیها السّلام هستی!! گفتم: ای بانوی من! چطور من فاطمه زهرا علیها السّلام هستم؟ گفت شیخ یعنی محمّد بن علیّ (شلمغانی) در این باره سرّی به ما سپرده است. پرسیدم: چه سرّی به شما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می ترسم اگر آن را باز گو کنم خدا مرا عذاب کند. من به وی اطمینان دادم که آن را به کسی نخواهم گفت ولی پیش خود، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح را استثنا کردم.

آنگاه گفت: شیخ ابوجعفر (شلمغانی) به ما گفته است که روح پیغمبر صلّی الله علیه و آله به پدر شما محمّد بن عثمان و روح امیرالمؤمنین علیه السّلام به بدن شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح و روح فاطمه زهراء علیها السّلام به تو منتقل شده است!! بنابراین ای بانوی ما چرا تو را بزرگ ندانم؟! من گفتم: این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که همه دروغ است. گفت: این سرّی عظیم است، شلمغانی از ما پیمان گرفته که برای هیچ کس نقل نکنیم. ای

ص:۲۲۹

بانوی من خدا نکند که در این خصوص من عذاب شوم. اگر شما مرا وانمی داشتید که آن را افشا کنم نه برای شما و نه برای احدی بازگو نمی کردم!

امّ کلثوم گفت: چون از نزد آن زن بیرون آمدم، به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی اله عنه رسیدم و داستان را به اطّلاع وی رساندم. شیخ ابو القاسم به من وثوق داشت و به گفته من اعتماد می کرد. در این وقت فرمود: دخترم! بعد از این ماجرا دیگر به خانه این زن مرو، اگر نامه یا قاصدی نزد تو فرستاد قبول مکن و بعد از این به دیدن او مرو. این حرف ها کفر به خدا و الحادی است که این مرد ملعون (شلمغانی) در دل های این مردم وارد نموده، تا از این راه بتواند به آن ها بگوید: خدا او (خود شلمغانی) را برگزیده و در وی حلول کرده است؛ چنان که نصاری همین عقیده را درباره عیسی علیه السّلام دارند، او می خواهد به قول «حلاج» علیه اللّعنه معتقد شود. پس من از بنی بسطام دوری نمودم و دیگر پیش آن ها نرفتم و عذر آن ها را نپذیرفتم و دیگر مادر آن ها را ملاقات نکردم.

این حکایت در میان طایفه بنی نوبخت شیوع یافت. شیخ ابوالقاسم هم به تمام شیعیان نامه نوشت و ابوجعفر شلمغانی را لعنت کرد و مردم را از معاشرت با وی و دوست داران او و کسانی که گفته او را قبول می کردند یا با وی سخن می گفتند، بر حذر داشت، تا چه

ص:۲۳۰

رسد که او را دوست بدارند.

آن گاه توقیعی از حضرت صاحب الزّمان عجّل الله فرجه الشّریف در لعن شلمغانی و دوری از او و پیروان او و کسانی که به گفته او رضایت داده و بعد از این توقیع به دوستی او باقی می مانند صادر شد.

سپس شیخ طوسی می نویسد: شلمغانی حکایات زشتی دارد و کار های مفتضح نموده من کتاب خود (الغیبه) را پاکیزه تر از آن می دانم که آن ها را در آن بیاورم، احمد بن نوح و غیره آن ها را نوشته اند.

علّت کشته شدن شلمغانی این بود که چون ابوالقاسم حسین بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از او برحذر داشت، طوری که دیگر نتوانست نیرنگ بازی کند. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابوالقاسم حسین بن روح نقل می کردند، شلمغانی به حضار گفت: من و او را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حقّ یک دیگر نفرین کنیم اگر آتشی نیامد و او را نسوزانید هر چه او درباره من گفته است، درست است.

ص:۲۳۱

این خبر در خانه ابن مقله اتفاق افتاد و از آنجا به گوش «الراضـی بالله» خلیفه عباسـی رسید «راضی» هم دستور داد او را گرفته به قتل رساندند و بدین گونه شیعیان از شرّ او راحت شدند.(۱)

توضیح المقاصد (مجموعه نفیسه)، الشیخ البهائیّ العاملیّ صفحه۲۸، الشـهر الحادی عشر شهر ذی القعده... الرابع عشر فیه قتل منصور الحلاج بعد ما قطعوا یدیه و رجلیه ثمّ احرقوه و ذلک فی سنه ۳۰۹ تسع وثلاثمائه ماه یازدهم ماه ذی القعده است... در چهاردهم آن حسین بن منصور حلاج کشته شد پس از آنکه دست و پایش را جدا نمودند و او را آتش زدند و آن در سال ۳۰۹ انجام یافت.

خاتمه المستدرک، المیرزا النوریّ:۱/۳۸۴: و فی مجموعه أخری: أبومعتّب الحسین بن منصور الحلاج الصوفیّ، کان جماعه یستشفون ببوله، وقیـل: إنّه ادّعی الربوبیّه، و وجـد له کتـاب فیه: إذا صام الإنسان ثلاثه أیّام بلیالیها و لم یفطر، وأخـذ وریقات هنـدباء فأفطر علیه أغنـاه عن صوم رمضـان، ومن صـلّی فی لیله رکعتین، من أوّل اللیـل إلی الغـداه أغنته عن الصـلاه بعـد ذلـک، ومن تصـدّق بجمیع ما یملک فی یوم واحد أغناه عن الحجّ، و إذا أتی قبور الشهداء

۱- مهدی موعود عجّل الله فرجه الشّریف(ترجمه جلد۱۳ بحارالأنوار چاپ قدیم ۲۵جلدی):۷۰۴- ۷۰۹.

ص:۲۳۲

بمقابر قریش، فأقام فیها عشره أیّام یصلّی ویدعو، ویصوم و لا یفطر إلا علی قلیل من خبز الشعیر والملح، أغناه ذلک عن العباده در مجموعه دیگر شیخ شهید اول قدّس سرّه چنین می باشد: ابومعتّب حسین بن منصور حلاج صوفی؛ گروهی با بول او طلب شفا می نمودند، و گفته شده است: همانا او ادّعای خدایی کرده، و کتابی از او یافت شده است که در آن چنین نوشته بود: کسی که سه شبانه روز روزه بگیرد و هفت برگ کاسنی بگیرد و با آن ها افطار کند او را از روزه ماه رمضان کفایت کند، و هر کسی که دو رکعت نماز را در یک شب بخواند از اوّل شب تا به صبح او را دیگر از نماز به جا آوردن کفایت می کند، و کسی که تمام دارایی خود را در یک روز صدقه بدهد او را از حج گزاردن کفایت کند، و اگر به قبرستان شهیدان در قبرستان قریش (کاظمین فعلی) برود و ده شبانه روز نماز گزارد و دعا کند و روزه بگیرد و افطار نکند مگر بر کمی از نان جو و نمک کفایت کند او را از عبادت.

الإثنا عشریّه، الشیخ المحدّث الجلیل صاحب وسائل الشیعه محمّد بن الحسن الحرّ العاملی:۱۷۸ و منهم الحسین بن منصور الحلاج و أتباعه و أمثاله و قدخرج إلی الغلوّ و تظاهر به کما یظهر من الإحتجاج و غیره. و فی کتاب عمده المقال فی کفر أهل الضلال

ص:۲۳۳

للشيخ حسن بن علىّ بن عبد العالى الكركىّ بعد ما نقل عن الصوفيّه القول بالحلول و الإتّحاد قال: والذين يميلون إلى هذه الطريقه الباطله يتعصّبون لهم و يسمّونهم الأولياء و لعمرى إنّهم رؤساء الكفره الفجره و عظماء الزنادقه و الملاحده.

قال: و كان من رؤس هذه الطايفه الضالّه المضلّه الحسين بن منصور الحلاج و أبو زيد البسطامىّ و قد نقل والدى عن ثقات الإماميّه فى نهج الحقّ عن الصوفىّ الذى كان لا يصلّى و يدّعى الوصول و إنكاره عليه. ثمّ قال: و لقد صنّف الشيخ المفيد كتابا مبسوطا مشتملا على الدلائل العقليّه و النقليّه فى ردّهم و بطلانهم و كفرهم و طغيانهم (انتهى). و قد ذكر العلامه فى الخلاصه من جمله المذمومين الحسين بن منصور الحلاج قال: و قد ذكر له الشيخ فى كتاب الغيبه أقاصيص (انتهى).

الصراط المستقيم،علىّ بن يونس البياضىّ العاملىّ:۱/۱۰۴ إن قيل: فقد ظهر عن حسين بن منصور الحلاج و غيره من المشايخ أمور خارقه للعاده فلا دلاله فى ذلك على الإمامه. قلنا: إن صحّ ذلك فهو من الحيل المشهوره لهم وقد وقفت على كشف أسرارهم و التمويه على أتباعهم و الله سبحانه أجلّ من أن يخرق العاده للكذّابين و قد علم أنّ الحلاج دعا أصحابه إلى أنّه المغنى و فى هذا تجسيم

ص:۲۳۴

الربّ تعالی، و الأنبیاء و الأئمّه دعوا إلی التوحید و العدل و غیرهما فبینهما فرقان.

المحدّث الفقیه یوسف البحرانیّ فی الحدائق الناضره: ۱/۱۲: ومن ذلک أیضا ما خرج عن الأئمّه المتأخّرین صلوات الله علیهم أجمعین فی لعن جماعه ممّن کانوا کذلک، کفارس بن حاتم القزوینیّ، والحسن بن محمّد بن بابا، و محمّد بن نصیر النمیریّ، وأبی طاهر محمّد بن علیّ بن بلال، وأحمد بن هلال، والحسین بن منصور الحلاج، وابن أبی العزاقر، وأبی دلف، وجمع کثیر ممّن یتسمّی بالشیعه. ویظهر المقالات الشنیعه من الغلوّ و الإباحات و التناسخ و نحوها، و قد خرجت فی لعنهم التوقیعات عنهم علیهم السّلام فی جمیع الأماکن و البراءه منهم. و قد ذکر الشیخ قدّس سرّه فی کتاب الغیبه جمعا من هؤلاء، وأورد الکشّیّ أخبارا فیما أحدثوا. و ما خرج فیهم من التوقیعات لذلک. من أحبّ الوقوف علیها فلیرجع إلیه. وقد شدّد أصحاب الأئمّه علیهم السّلام الأمر فی ذلک.

الرّواشح السّماویّه، میرداماد محمّدباقر الحسینیّ الأسترآبادیّ: ۱۹۶ ولقد رأیت فی بعض آثار الصوفیّه: أنّ الحسین بن منصور الحلاج کان ینوی فی أوّل شهر رمضان و یفطر یوم العید، و یختم القرآن فی کلّ لیله فی رکعتین، وکلّ یوم فی مأتی رکعه، وکان یلبس

ص:۲۳۵

السواد یوم العید و یقول: هذا لباس مأتم من یردّ عمله. فلعلّ هذا فی مذهب استحقار الطاعه و استکبار المعصیه فی سبیل العبودیّه وجه آخر لاتّخاذ عید الفطر یوم مأتم.

الکنی والألقاب، الشیخ عبّاس القمّیّ:۲/۱۸۳-۱۸۷ (الحلاج) أبو معتّب الحسین بن منصور البیضاویّ العارف المشهور الذی اختلف الناس فی حقّه، نشأ بواسط أو بتستر و قدم بغداد فخالط الصوفیّه و صحب من مشیختهم الجنید بن محمّد و أبا الحسین النوریّ و عمرو المکّیّ، و الصوفیّه مختلفون فیه فأکثرهم نفی الحلاج أن یکون منهم، و نسبوه إلی الشعبذه فی فعله و إلی الزندقه فی عقیدته. قیل فی وجه تسمیته بالحلاج أنّه بعث حلاجا فی شغل له فذهب الرجل فلمّا رجع الرجل وجد کلّ قطن فی حانوته محلوجا فسمّی بذلک، أو لأنّه کان یکشف عن أسرار المریدین و یخبر عنها فسمّی حلاج الأسرار.

و قیل: أنّ أباه کان حلاجا فنسب إلیه، و نقل عنه بعض الکلمات و الأشعار، ومن شعره لمّا رؤی علی بعض جبال إصبهان و علیه مرقعه و بیده رکوه و عکاز: لئن أمسیت فی ثوبی عدیم * لقد بلیا فی حرّ کریم فلا یحزنک إن أبصرت حالا * مغیره عن الحال القدیم و لی نفس ستتلف أو سترقی* لعمرک بی إلی أمر جسیم. وله

ص:۲۳۶

أیضا: أریدک لا أرید للثواب* ولکنّی أریدک للعقاب و کلّ مأربی قد نلت منها * سوی ملذوذ وجدی بالعذاب.

روی الخطیب فی تاریخ بغداد عن أبی یعقوب النهرجوریّ قال: دخل الحلاج إلی مکّه و کان أوّل دخلته فجلس فی صحن المسجد سنه لا یبرح من موضعه إلا للطهاره أو الطواف و لا یبالی بالشمس و لا بالمطر، و کان یحمل کلّ عشیّه کوز ماء للشرب و قرص من أقراص مکّه فیأخذ القرص و یعضّ أربع عضّات من جوانبه و یشرب شربتین من الماء شربه قبل الطعام و شربه بعده ثمّ یضع باقی القرص علی رأس الکوز فیحمل من عنده. وروی أنّه رؤی فی وقت الهاجره جالسا علی صخره من أبی قبیس فی الشمس و العرق منه یسیل علی تلک الصخره.

وروی عن أبی زرعه الطبریّ یقول: الناس فیه ای فی الحلاج بین قبول و ردّ و لکن سمعت محمّد بن یحیی الرازیّ یقول: سمعت عمرو بن عثمان یلعنه و یقول لو قدرت علیه لقتلته بیدی، فقلت: أیش الذی وجد الشیخ علیه؟ قال: قرأت آیه من کتاب الله فقال: یمکننی أن أؤلّف مثله و أتکلّم به، فقال أبو زرعه: سمعت أبا یعقوب الأقطع یقول: زوّجت ابنتی من الحسین بن منصور لمّا رأیت من حسن طریقته و اجتهاده فبان لی بعد مدّه یسیره أنّه ساحر محتال خبیث کافر.

ص:۲۳۷

ثمّ ذكر الخطيب عن الحلاج حكايات من الحيل لا يسع المقام نقلها. ثمّ قال: أخبرنا علىّ بن أبىّ، عن أبى الحسن أحمد بن يوسف الأزرق أنّ الحسين بن منصور الحلاج لمّا قدم بغداد يدعو استغوى كثيرا من الناس و الرؤساء و كان طعنه فى الرافضه أقوى لدخوله من طريقهم، فراسل أبا سهل بن نوبخت يستغويه، و كان أبو سهل من بينهم مثقّفا (أى حاذقا) فهما فطنا فقال أبو سهل لرسوله: هذه المعجزات التى يظهرها قد تأتى فيها الحيل و لكن انا رجل غزل و لا لذّه لى أكبر من النساء و خلوتى بهنّ و أنا مبتلى بالصلع حتّى إنّى أطوّل قحفى و آخذ به إلى حبيبتى و أشدّه بالعمامه و احتال فيه بحيل و مبتلى بالخضاب لستر الشيب فان جعل لى شعرا و ردّ لحيتى سوداء بلا خضاب آمنت بما يدعونى إليه كائنا ما كان إن شاء قلت إنّه باب الإمام وإن شاء قلت إنّه الإمام وإن شاء قلت إنّه النبىّ و إن شاء قلت إنّه الله، قال: فلمّا سمع الحلاج جوابه أيس منه و كفّ عنه.

أقول: و ذكر ما يقرب من ذلك الشيخ الطوسىّ فى كتاب الغيبه و ذكر أنّ الحلاج بعد ذلك سار إلى قم و كتب إلى قرابه علىّ بن بابويه يستدعيه و يستدعى ابن بابويه و يقول: أنا رسول الإمام و وكيله فلمّا وقع الكتاب فى يد ابن بابويه خرقه و أمر باخراج الحلاج من داره متذلّلا، فخرج الحلاج من قم.

قال الخطيب: أنبأنا إبراهيم بن مخلّد أنبأنا إسماعيل بن علىّ

ص:۲۳۸

الخطبیّ فی تاریخه قال: وظهر أمر رجل یعرف بالحلاج یقال له الحسین بن منصور و کان فی حبس السلطان بسعایه وقعت فی وزاره علیّ بن عیسی الأربلیّ و ذکر عنه ضروب من الزندقه و وضع الحیل علی تضلیل الناس من جهات تشبّه الشعوذه و السحر و ادّعاء النبوّه فکشفه علیّ بن عیسی عند قبضه علیه و أنهی خبره إلی السلطان یعنی المقتدر بالله فلم یقرّ بما رمی به من ذلک و عاقبه و صلبه حیّا أیّاما متوالیه فی رحبه الجسر فی کلّ یوم غدوه و ینادی علیه بما ذکر عنه ثمّ ینزل به ثمّ یحبس فأقام فی الحبس سنین کثیره ینقل من حبس إلی حبس حتّی حبس بآخره فی دار السلطان فاستغوی جماعه من غلمان السلطان و موّه علیهم و استمالهم بضروب من حیله حتّی صاروا یحمونه و یدفعون عنه و یرفهونه، ثمّ راسل جماعه من الکتّاب و غیرهم ببغداد و غیرها فاستجابوا له، و ترقّی به الأمر حتّی ذکر أنّه ادّعی الربوبیّه،

و سعی بجماعه من أصحابه إلی السلطان فقبض علیهم و وجد عند بعضهم کتبا له تدلّ علی تصدیق ما ذکر عنه وأقرّ بعضهم بلسانه بذلک و انتشر خبره و تکلّم الناس فی قتله فأمر أمیر المؤمنین بتسلیمه إلی حامد بن العبّاس و أمر أن یکشفه بحضره القضاه و یجمع بینه و بین أصحابه فجری بذلک خطوب طوال، ثمّ استیقن السلطان أمره و وقف علی ما ذکر له عنه فأمر بقتله و إحراقه بالنار

ص:۲۳۹

فأحضـر مجلس الشـرطه بالجانب الغربیّ یوم الثلاثاء لسـبع بقین من ذی القعده سنه ۳۰۹(شط) فضـرب بالسیاط نحوا من ألف سوط و قطعت یـداه و رجلاـه و ضـربت عنقه و حرّقت جثّته بالنار و نصب رأسه علی سور السـجن الجدیـد و علّقت یـداه و رجلاه إلی جانب رأسه، إنتهی ما نقلناه من تاریخ بغداد.

و ذکر السیّد المرتضی الرازیّ فی کتاب تبصره العوام حکایات من سحر الحلاج و حیله و مخاریقه.

و کذلک ابن الجوزیّ فی کتاب تلبیس إبلیس، و قال: و قد جمعت فی أخبار الحلاج کتابا بیّنت فیه حیله و مخاریقه.

قـال شـیخنا الصـدوق فی عقائـده و علاـمه الحلاـجیّه من الغلاـه دعوی التجلّی بالعبـاده مع ترکهم الصـلاه و جمیع الفرائض، و دعوی المعرفه بأسـماء الله العظمی ودعـوی انطبـاع الحقّ لهم، و أنّ الولیّ إذا أخلص و عرف مـذهبهم فهو عنـدهم أفضـل من الأنبیـاء علیهم السلام. ومن علامتهم: دعوی علم الکیمیاء و لم یعلموا منه إلا الدغل و تنفیق الشبه والرصاص علی المسلمین.

قـال الشـیخ المفیـد: والحلاـجیّه ضـرب من أصـحاب التصـوّف و هم أصـحاب الإبـاحه و القـول بـالحلول. و کـان الحلاـج یتخصّص باظهارالتشیّع و إن کان ظاهر أمره التصوّف و هم ملحده و زنادقه یموّهون بمظاهره کلّ فرقه بدینهم، ویدّعون للحلاج الأباطیل

ص:۲۴۰

ویجرون فی ذلک مجری المجوس فی دعواهم لزرادشت المعجزات و مجری النصاری فی دعواهم لرهبانهم الآیات و البیّنات و المجوس و النصاری أقرب إلی العمل بالعبادات منهم و هم أبعد من الشرائع و العمل بها من النصاری و المجوس إنتهی. و ذکرنا فی سفینه البحار کلام ابن الندیم فی حقّه فلا نطوّل المقام فی ذکره.

منهاج البراعه، خوئی:۱۳/۳۴۵ الواقعهالثالثه... و أمّا الحلاج فلا خفاء فی کفره و إلحاده و بعده عن طریقه الموحّدین و قربه من أهواء الملحدین، و یظهر ذلک بشرح حاله فأقول: قال فی روضات الجنّات: إنّه کان جدّه مجوسیّا کما فی الوفیات و یا لیته کان علی دین جدّه، و أصله فارسیّا بیضاویّا لم یصل البیاض إلی صفحه قلبه و خدّه و توجّه فی حداثه سنّه إلی دیار الأهواز فاشتغل بها علی الشیخ أبی محمّد سهل بن عبد الله التستریّ زمانا، ثمّ إلی العراق و هو ابن ثمانی عشره سنه و خالط بها الصوفیّه و صحب الجنید البغدادیّ و أبا الحسین الثوریّ و غیرهما.

ثمّ رجع إلی تستر و تأهّل، فخرج منها بعد زمان فی جمع من خلطائه إلی بغداد، و منها إلی مکّه المشرّفه ثمّ لما رجع منها إلی بغداد بقصد زیاره الجنید و دخل علیه سأله عن مسأله فلم یجبه، و قال له: أنت مدّع فی سؤلک، فتکدّر منه الحلاج و عاود إلی تستر و

ص:۲۴۱

حصل له وقع عظيم فى هذه المرّه عند أهلها بحيث قد خاف على نفسه فاستتر عنهم نحوا من خمس سنين، و كان فى هذه المدّه يتردّد إلى بلاد خراسان و ما وراء النّهر و سجستان و فارس، و يظهر لهم الدّعوه و يصنّف فيهم الكتب حسبما يريد، و كان يدعا عندهم بأبى عبد الله الزاهد.

ثمّ لمّا رجع فى هذه الكرّه إلى الأهواز نطقوا عنه بحلاج الأسرار لكثره ما كان يخبر عن ضمائرهم إلى أن جعل له الحلاج لقباعلى التدريج، فسافر منها إلى البصره و منها إلى مكّه ثانيا و هكذا إلى تمام أربعه أسفار إليها بينهنّ سفر منه إلى طرف الهند و الصّين و بلاد الترك، و تشنيع شديد من الشيخ أبى يعقوب النهر جورى عليه.

منهاج البراعه، خوئى:۱۳/۳۴۹ الواقعه الثالثه... و قال أبوريحان البيرونىّ السّندىّ من أكابر المنجّمين فى تاريخه حين ذكر تاريخ المتنبّين و اممهم المخدوعين عليهم لعنه ربّ العالمين: ثمّ ظهر رجل متصوّف من أهل فارس يعرف بالحسين بن منصور الحلاج، فدعى إلى المهدىّ أوّلا و زعم أنّه يخرج من الطالقان الّذى بالدّيلم فأخذ وأدخل مدينه السّلام، و حبس شهرا فاحتال حتّى تخلّص من السّجن، و كان رجلا مشعبدا متصنّعا مازجا نفسه بكلّ

ص:۲۴۲

إنسان علی حسب اعتقاده و مذهبه، ثمّ ادّعی حلول روح القدس فیه و تسمّی بالإله، و صارت له رقاع إلی أصحابه معنونه بهذه الألفاظ.

و کان أصحابه یفتتحون کتبهم إلیه ب: سبحانک یا ذات الذّوات و منتهی غایه اللّذّات یا عظیم یاکبیر أشهد أنّک الباری القدیم المنیر المتصوّر فی کلّ زمان و أوان و فی زماننا بصوره الحسین بن منصور عبیدک و مسکینک و فقیرک و المستجیر بک و المنیب إلیک و الرّاجی رحمتک یا علّام الغیوب یقول کذا و کذا.

و صنّف کتابا فی دعواه مثل کتاب نور الأصل و کتاب جمّ الأکبر و کتاب جمّ الأصغر، فعثر علیه المقتدر بالله فی سنه إحدی و ثلاثمأه للهجره و ضربه ألف سوط و قطع یدیه و رجلیه و ضرب عنقه، ثمّ زرقه بالنّفط حتّی احترقت جثته و رمی برماده فی دجله و لم یتکلّم بحرف فیما فعل به و لم یقطب وجهه و لم یحرّک شفته و بقیت بقیّه من أتباعه منسوبون إلیه یدعون إلی المهدیّ و أنّه یخرج بالطالقان انتهی.

و قال الشّیخ محمّد الشّهیر بحاجی مؤمن الخراسانیّ: و الّذی اعتقد فیه یعنی الحلاج الرّد علیه و علی أصحابه، لأنّ کلّ حقیقه ردّته الشریعه فهی مردوده کما حقّقناه و قد ردّ علیه کبار المشایخ المتقدّمین و المتأخّرین کالجنید، و الشیخ أبی جعفر محمّد ابن علیّ

ص:۲۴۳

بن الحسین بن بابویه القمّی رئیس المحدّثین المتألّهین، و شیخ الطائفه أبی جعفر محمّد بن الحسن الطّوسیّ، و الشّیخ الطّبرسیّ، و الشّیخ المفید، و السیّد المرتضی علم الهدی، و الشّیخ جمال الدّین المطهّر الحلّی، و السیّد ابن طاوس صاحب المقامات و الکرامات، و الشّیخ أحمد بن فهد الحلّیّ المتألّه شیخ المتأخّرین رضی الله عنهم، و کلّهم اتّفقوا علی أنّه من المذمومین و بعضهم علی أنّه خرج من النّاحیه توقیع بلعنه و أنت إذا تأمّلت أدنی تأمّل وجدت أکثر من ینتمی إلی الحلاج و یعتقد رأیه قائلین بالحلول و التّجسیم و التّشبیه و الزندقه و ترک الشرائع و الأحکام و الأمر و النّهی، و یدّعی الوصول إلی أعلی مرتبه العرفان و التّوحید و الإباحه و ینفی الحلال و الحرام کالفرقه المردفیّه المشرکه المجوسیّه.

منهاج البراعه، خوئی:۱۳/۳۵۱ الواقعه الثالثه... و فی کتاب روضات الجنّات من کتاب روض المناظر فی علم الأوائل و الأواخر تألیف الشّیخ محبّ الدّین الحنفیّ ألّفه فی بیان سوانح کلّ سنه من لدن زمن أنبیاء بنی إسرائیل إلی سنه ثلاث و ثمانمائه قال: إنّ فی سنه تسع و ثلاثمأه قتل حسین بن منصور الحلاج کان یخرج فاکهه الشّتاء فی الصّیف و بالعکس و یمدّ یده فی الهواء و یعیدها و فیها دراهم و علیها مکتوب قل هو الله أحد، یسمّیها دراهم القدره و یخبر

ص:۲۴۴

النّاس بما صنعوا فی بیوتهم و یتکلّم بما فی ضمائرهم، و فتن به خلق کثیر و اختلفوا فیه اختلاف النّصاری بالمسیح، و کان یصوم الدّهر و یفطر علی ماء و ثلاث عضاه من قرص... و عن تاریخ حبیب السیر أنّه قال بعد ذکره لهذه الواقعه بالفارسیّه إلی قوله و مذهبی السنّه: و تفضیل الخلفاء و العشره المبشّره، و لی فی السنّه کتب موجوده یکون عند الورّاقین، فالله الله فی دمی، و لم یزل یردّد هذا و هم یکتبون خطوطهم حتّی استکملوا ما أرادوا، و نهضوا من المجلس.

فحمل الحلاج إلی السجن و کتب الوزیر إلی المقتدر بالله الخلیفه فهرست الوقایع، فصدر منه الجواب بعید ساعه بأنّ قضاه البلد إذا کانوا قد أفتوا بقتل الرجل فلیسلّم إلی صاحب الشرطه و لیتقدّم إلیه یضربه ألف سوط فان هلک و إلا یضربه ألفا آخر و یضرب عنقه.

مستدرک سفینهالبحار، الشیخ علیّ النمازی الشاهرودیّ قدّس سرّه: ۲/ ۳۶۶ حلج: الحلاج اللّعین بلسان الإمام علیه السّلام : هو حسین بن منصور. من کبار الصوفیّه. له ذموم کثیره ذکرنا شطرا منها فی کتاب "تاریخ فلسفه و تصوف "فارجع إلیه. مات سنه تسع وثلاثمائه و التوقیع الشریف بلعنه. جمله من أحواله و قضایاه فی

ص:۲۴۵

کتاب حیاه الحیوان ذیل الحمار لأنّه أحمر الحمیر، وفی تتمّه المنتهی، وفی السفینه لغه"حلج، "وفی المستدرک.

فی مجموعه أخری من کتاب مجامیع الشهید الأوّل: أبو معتّب الحسین بن منصور الحلاج الصوفیّ، کان جماعه یستشفون ببوله. وقیل: إنّه ادّعی الربوبیّه. ووجد له کتاب فیه: إذا صام الإنسان ثلاثه أیّام بلیالیها و لم یفطر، وأخذ وریقات هندباء فأفطر علیه، أغناه عن صوم رمضان. ومن صلّی فی لیله رکعتین من أوّل اللیل إلی الغداه أغنته عن الصلوات بعد ذلک. ومن تصدّق بجمیع ما یملک فی یوم واحد أغناه عن الحجّ. وإذا أتی قبور الشهداء بمقابر قریش فأقام فیها عشر أیام یصلّی و یدعو و یصوم و لا یفطر إلا علی قلیل من خبز الشعیر و الملح أغناه ذلک عن العباده.

مستدرک سفینهالبحار، الشیخ علیّ النمازی الشاهرودی: ۵/۲۳۱: سنه۳۰۹ فی۲۳ ذی القعده قتل حسین بن منصور الحلاج اللعین الصوفیّ الذی خرج التوقیع الشریف من الإمام بلعنه.

مستدرک سفینهالبحار، الشیخ علیّ النمازی الشاهرودی: ۶/۴۰۰-۴۰۱: وفی مجموعه أخری: أبو معتّب الحسین بن منصور الحلاج الصوفیّ کان جماعه یستشفون ببوله، وقیل: إنه ادّعی الربوبیّه إلی آخر ما تقدم فی"حلج. "أفائک المناوی فی طبقاته فی

ص:۲۴۶

ترجمه أبی علیّ حسین الصوفیّ المتوفّی سنه ۸۹۱ فی أنّه کان کثیر التطوّر کالشیاطین التی تتشکّل بأشکال مختلفه، حتّی الکلب و الخنزیر، کما فی کتاب الغدیر. وقد ذکرنا فی کتابنا "تاریخ فلسفه وتصوف "أحوالهم وفجایعهم فراجع إلیه. وکذا فصّل الکلام فی ذمّهم وفساد عقائدهم فی کتاب إحقاق الحق.

حلاج در سخن دیگران

ص:۲۴۷

اوصاف الأشراف: و دعای منصور حسین حلاج که گفته است «بینی و بینک إنّ ینازعنی فارفع بفضلك إنّیّ من البین»، مستجاب شد و انیّت او از میان برخاست، تا توانست گفت: أنا من أهوی و من أهوی أنا. و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: انا الحقّ و آن کس که گفت: سبحانی ما أعظم شأنی، نه دعوی الاهیّت کرده اند، بل دعوی نفی انیّت خود و اثبات انیّت غیر خود کرده اند، و هو المطلوب.(۱)

هزار و یك کلمه: مطلب دوّم اینکه آیا وحدت وجود کفر است؟ ... به هر حال رسم شعرا و عرفاست که از یک معنی صحیح به لفظی تعبیر می کنند که در ظاهر الفاظ خوبی نیستند و نوعی بی ادبی است. شراب خوردن و شاهد بازی کردن در مقام خداشناسی و معرفت مثل همان شعر است که می گفت که دین در بت پرستی است. و غرض عرفا از این گونه تعبیرات این است که یک عده مردم دور از حقیقت را به حق نزدیک کنند؛ چون همه مردم آن قدر همّت ندارند که بروند تحصیل عربیّت و علم کلام و حکمت یا تحصیل علم

۱- – اوصاف الأشراف:۹۶ خواجه نصیر الدین طوسی متوفّای۶۷۲ قمری ، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سال۱۳۷۳ ه.ش چاپ سوم.

ص:۲۴۸

حدیث کنند و از مطالب علمی و مباحثه خسته می شوند، امّا شعر را همه می خوانند و چون منظوم است از آن لذّت می برند مخصوصاً اگر قصه های شیرین در ضمن بگنجانند، و بعضی کلمات که به نظر مردم خوش می آید مثل گل و بلبل و عشق و محبوب و از این گونه الفاظ بیاورند، و در ضمن مطالب معرفت و خداشناسی را ذکر کنند و خواننده را ملتفت نمایند که غرض از این ها خداشناسی است مثل مثنوی و حافظ و غیر این ها.

کاری نداریم به اینکه عملشان خوب بوده یا بد ولی غرض صحیحی داشتند و تعبیراتی کرده اند. گاهی هم بعضی ها گفته اند: من خدا هستم، مثل حسین بن منصور حلاج که گفت: «انا الحق» یا مثل دیگری که گفت: «لیس فی جبّتی سوی الله» آیا مقصود این ها همین الفاظ بوده؛ یعنی می خواسته بگوید من خدا و پروردگار آسمان و زمینم؟ اگر غرضش این بوده البته کافر است؛ زیرا که خدا جسم نیست و دیده نمی شود و به دار آویخته و کشته نمی گردد؛ ولی یقینا این کلام هم مثل سایر کلمات عرفا که از آن معنای دیگری قصد کرده اند همان طور که شراب گفته اند و از آن معرفت خواسته، و معشوق گفته و از آن خدا را خواسته از این الفاظ هم چیز دیگر خواسته شده که معنای صحیحی است.

بلی ممکن است بگوییم قدری بی ادبی و خلاف مصلحت

ص:۲۴۹

است که جهّال را تحریک کرده خون های ناحق ریخته می شود، چنانکه کسی بگوید: ای خدای خانه خراب و ای خدای بی عقل و نامرد. امّا معنی صحیحی که از این لفظ اراده کرده این است که از بس من مطیع فرمان خدا هستم و سراپا غرق محبّت او، و گوش بر فرمان او نهاده، هوا و هوس را از خود دور کرده هر چه می کنم به امر او می کنم، چنانکه گویا او می کند و من از خود اراده ندارم و مقام حقّ الیقین همین است، و نظیر این در قرآن هست که ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللهَ رَمی، و نیز در یک جا فرموده: اللهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها، و در جای دیگر می فرماید: قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ.

و چون پیغمبر هر چه می کند به امر حق می کند گویا او ریگ به طرف دشمن ریخته، و چون ملك الموت به امر خدا قبض روح می کند گویی خود خدا قبض کرده.(۱)

ابن عربی در کلام محدّث عاملی رحمه الله

۱- – هزار و یک کلمه، حسن زاده آملی:۴/۲۵۳ مطلب دوّم.

ص:۲۵۰

الإثنا عشريّه المحدّث الجليل محمّد بن الحسن الحرّ العاملیّ تغمّده الله برحمته:۱۶۹-۱۷۱ و منهم... ابن عربیّ و حاله أیضا كذلك بل أقبح و لنذكر من بعض ما وصل إلينا من آثاره القبيحه إثنی عشر أمراً:

الأوّل: ما ذكره فی فتوحاته حيث ادّعی فيه أنّه أسری به إلی السماء تسع مرّات فی كلام طويل يتضمّن كيفيه الإسراء و يظهر منه أنّه يدّعی المزيّه و الفضيله علی الرّسول صلّی الله عليه وآله و ناهيك بذلك.

الثانی: ما ذكره فيه من أنّه رأی أبوبكر علی العرش بعد أن كان يری فی كلّ سماء واحدا من الأنبياء، فكانت مرتبه أبوبكر بزعمه أعلی من مراتبهم فكيف يرضی منه بذلك أحد من المسلمين.

الثالث: إنّه إدّعی فی أوّل فصوص الحكم أنّه من إملاء رسول الله صلّی الله عليه و آله و أنّه أمره بعين ما كتبه مع حصول الجزم ببطلان دعواه و ترتّب المفاسد عليها لو كانت حقّا.

الرابع: ما نقل عنه و اشتهر من أنّه سمّی نفسه خاتم الولايه وسمّوه بذلك لرؤيا رآها فی النوم حتّی كان يقول بی ختمت الولايه و هذه دعوی يجزم بكذبها، ولا أقلّ من الجزم بكذب من إدّعاها بعده و هم أكثر الصوفيّه حيث يدّعون الولايه.

ص:۲۵۱

الخامس: ما ذكره فى الفتوحات من الأخبار التى يجزم بكذبها و يحيلها العقل و يظهر منها دعوى علم الغيب و الجرأه على الإفتراء و الكذب.

السادس: ما ذكره فيها من أنّ الشيطان خدع الشيعه خصوصا الإماميّه أنّه ينبغى محبّه أهل البيت حتّى تجاوزوا الحدّ فأبغضوا بعض الصحابه وسبّوهم وتوهّموا أنّ أهل البيت يرضون بهذا.

السابع: ما ذكره فى حقّ الشيعه الإماميّه من أنّهم من جمله من ضلّ عن الطريق و أضلّ و هذا كاف فيما نحن بصدده.

الثامن: ما ذكره فى الباب الثالث والسبعين من الفتوحات أنّه كان رجلا من عدول الشافعيّه لا يظنّ بأحدهما الرفض مع الرجل من أولياء الرجعه فقال لهما إنّى أراكما بصوره الخنزير وهذه علامه بينى وبين الله أن يرينى الرافضىّ فى هذه الصوره فتابا فى الباطن و رجعا عن مذهب الرافضيّه فقال: الآن تبتما و رجعتما فإنّى رأيتكما فى صوره الإنسان فاعترفا بذلك وتعجّبا منه.

التاسع: ما نقله عنه شارح الفصوص من أنّه جلس تسعه أشهر فى الخلوه لم يأكل طعاما وبعدها أمر بالخروج و بشّر بأنّه خاتم الولايه المحمّديّه و قيل له دليلك أنّ العلامه التى كانت بين كتفى الرسول الدالّه على أنّه خاتم النبوّه هى علامه بين كتفيك تدلّ على أنّك خاتم الولايه و ذلك مجرّد دعوى منه يجزم بكذبها كما عرفت .

ص:۲۵۲

العاشر: ما نقل عنه فی الفواتح أنّه قال القطب الذی یسمّی غوثا هو محلّ نظر الحقّ تعالی، و هو فی کلّ زمان شخص و قال: إنّ الخلافه قد تکون ظاهره و باطنه و عدّ من جمع الأمرین أبابکر و عثمان و معاویه و یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکّل و عدّ الشافعیّ من الأوتاد.

الحادی عشر: التتبّع لطریقته و کتبه و آثاره فإنّه یظهر منها مباینته لمذهب الشیعه الإمامیّه و خروجه عن طریقتهم بالکلّیّه.

الثانی عشر: تتبع کتب الشیعه لأنّه یظهر منها مثل ذلک کما مرّ مثله فی الغزالیّ و مع ذلک تری لهؤلاء الصوفیّه اعتقادا عظیما و اعتمادا علی کلامهما و حسن ظنّ بهما و تقلیدا لهما والله أعلم.

بازگشت ملا محسن فیض کاشانی

ص:۲۵۳

وی در کتاب قرّه العیون، و رساله الإنصاف، و ده رساله چنین گوید: ألا فاشهدوا أیّها الإخوان بشهاده أسالکم عند [بها] الحاجه؛ إنّی ما اهتدیت إلا بنور الثقلین، و ما اقتدیت إلا بأئمّه المصطفین، و برئت الی الله ممّا سوی منهم هدی الله فانّ هدی الله هو الهدی. نه متکلّم و نه متفلسف و نه متصوّفم و نه متکّلف بلکه مقلّد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و بر کرانه، و از ما سوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت آنچه بدین دو آشنا نباشد بیگانه.

آنچه خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

چرا که در این مدّت که در بحث و تفتیش و تعمّق در فکرهای دور اندیش بودم؛ طرق مختلفه قوم را آزمودم و به کنه سخنان هریک رسیدم و بدیده بصیرت دیدم که چشم عقل از ادراک سبحات جلال صمدیّت خاسر و نور فکر از رسیدن به سرادقات جلال احدیّت قاصر بود. کلّما أدام العقل أن یبصر شیئا «انقلب الیه البصر خاسئا و هو حسیر» و کلّما بزغ نور الفکر لیضیء اضمحلّ متلاشیا ثمّ أفل و هو خسیر.

فلمّا رأیت إلا کذلک نادیت من وراء الحجاب العبودیّه

ص:۲۵۴

«سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ» غفرانک، إنّی «لا اُحِبُّ الْآفِلینَ اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْاَرْضَ حَنیفاً وَ ما اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ» «اِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ لا شَریکَ لَهُ وَ بِذلِکَ اُمِرْتُ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمینَ».(۱)

صوفیان در کلام علما

۱- قرّه العیون:۳۳۲، و رسائل فیض کاشانی: ۱/۲۵ رساله الإنصاف۳، و ده رساله: ۱۹۸.

ص:۲۵۵

مستدرک سفینهالبحار، الشیخ علیّ النمازی الشاهرودی: ۶/۴۰۰-۴۰۱: و ممّن ردّ علی الصوفیّه أحمد بن محمّد التونیّ البشرویّ، له رساله الردّ علی الصوفیّه، کما نقله العلّامه المامقانیّ فی ترجمته فی ضمن کتبه. وممّن ردّ علیهم العالم الجلیل المیرزا محمّد بن عبد النبیّ النیسابوریّ الأخباریّ المعروف، له رساله "نفثه المصدور فی ردّ الصوفیّه، "کما فی الروضات فی ترجمته. وکذا فی السفینه.

و ممّن ردّ علیهم الفاضل الکامل مولانا عبدالله القندهاریّ فی کتابه الموسوم "مصارع الملحدین فی ردّ الصوفیّه و المتفلسفین، "کما ذکره فی کتاب "تاریخ علمای خراسان "مع سائر کتبه. و منهم المحدّث المحقّق الکاشانیّ، کما فی السفینه ردّ علی الصوفیّه فی کلماته الطریفه ونقل بعضها، ثمّ قال: و قد أکثر ابن الجوزیّ فی الردّ علی الصوفیّه فی کتاب "تلبیس إبلیس "ثمّ ذکر بعضها.

ومنهم صاحب الکشّاف فی الکشّاف: قد أکثر من التشنیع علی الصوفیّه، منها فی تفسیر قوله تعالی فی آل عمران: (إن کنتم تحبّون اللّه). و منهم الدمیریّ فی حیاه الحیوان فی العجل. ومنهم المولی الأجلّ العالم الکامل الربّانیّ و المحقّق الفقیه الصمدانیّ مولانا أحمد الأردبیلیّ فی کتابه حدیقه الشیعه، له کلمات مفصّله فی ذلک،

ص:۲۵۶

و ذکر ستّه روایات فی ذمّهم، ذکرناها فی کتابنا"تاریخ فلسفه وتصوّف. "ومنهم العلامه الکامل المرجع الدینیّ السیّد شهاب الدین النجفیّ المرعشیّ فی تذییلاته علی إحقاق الحقّ.

مستدرک سفینهالبحار، الشیخ علیّ النمازی الشاهرودی: ۸/۲۹۸–۳۰۴ فلسف: ذمّ الفلسفه قال مولانا الصادق صلوات الله علیه فی روایه توحید المفضّل:«فَتَبّاً وَتَعَساً وَخَیبَهً لِمُنتَحِلِی الفَلسَفَهِ...». و قال مولانا الحسن العسکریّ صلوات الله علیه لأبی هاشم الجعفریّ فی روایه شریفه: «علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الأرض، لأنّهم یمیلون إلی الفلسفه والتصوّف. و أیم الله إنّهم من أهل العدول والتحرّف...» و تمام الحدیث فی کتابنا" تاریخ فلسفه وتصوف."

و حیث أنّه جاء محمّد رسول الله و أوصیاؤه المرضیّون صلوات الله علیهم لإبطال الفلسفه الیونانیّه و الحکمه البشریّه کما نسب ذلک إلی قمر سماء الفقاهه صاحب الجواهر قال: ما بعث رسول الله إلا لإبطال الفلسفه، کما سیأتی. بین القرآن و العتره الطاهره خلیفتا رسول الله صلّی الله علیه و آله: المعارف الحقّه الإلهیّه فی الخطب و الأدعیه و الأحادیث الوارده عن النبیّ و العتره، حفظها أهلها و علمائُها طالبها، واقتبسوها من أهلها، و بیّنوها فی کتبهم، و

ص:۲۵۷

قاموا بردّ الفلسفه البشريّه، و اقتبسوا الحكمه الإلهيّه من بيوت النبوّه و الرساله، و معدن العلوم الإلهيّه الربّانيّه.

فمن أصحاب الأئمّه صلوات الله عليهم الذين اقتبسوا العلوم الإلهيّه من مواليهم، و قاموا تبعا لمواليهم فى الردّ على الفلسفه البشريّه: هشام بن الحكم: الثقه الجليل يطعن على الفلاسفه، كما نقله الكشّىّ فى كتابه، وذكره فى البحار، و هو من أجلاء أصحاب الصادق والكاظم عليهما السّلام. و لهشام هذا كتب كثيره منها: كتاب الدلالات (الدلاله جش) على حدوث الأجسام، وكتاب الردّ على الزنادقه. و كتاب الردّ على أصحاب الطبائع، وكتاب الردّ على أرسطا طاليس، كما ذكرها النجاشىّ فى رجاله و الشيخ فى كتاب فهرسته و غيرهما.

و منهم الفضل بن شاذان النيشابورىّ: الثقه الجليل والفقيه المتكلّم النبيل، صنّف مائه و ثمانين كتابا. منها: كتاب الردّ على الفلاسفه، كما نقله النجاشىّ فى رجاله. و نحوه الشيخ فى الفهرست: ۱۵۰. وهو من أجلاء أصحاب الرضا و الجواد و الهادى صلوات الله عليهم. توفّى سنه ۲۶۰.

ومنهم علىّ بن أحمد الكوفىّ المتوفّى سنه۳۵۲، له كتب. منها: كتاب الردّ على أرسطا طاليس، وكتاب الردّ على من يقول أنّ المعرفه من قبل الموجود، كما قاله النجاشىّ.

ص:۲۵۸

ومنهم علیّ بن محمّد بن العبّاس: ذکر النجاشیّ کتبه و عدّ منها: کتاب الردّ علی أهل المنطق، وکتاب الردّ علی الفلاسفه، وکتاب الردّ علی العروض. ومنهم هلال بن إبراهیم: ثقه، وله کتاب الردّ علی من ردّ آثار الرسول و اعتمد نتائج العقول، کما ذکره النجاشی.

ومنهم الحسن بن موسی النوبختیّ: قال فی الروضات: هوصاحب الأبحاث الوارده الغفیره علی حکماء الیونان.

ومنهم ابن الجوزیّ فی کتاب تلبیس إبلیس فصل۵۲، کما فی السفینه. ثمّ ذکر کلماته و سیأتی قریبا.

ومنهم الصدوق فی مفتتح کمال الدین حیث طعن علیهم.

ومنهم قطب الدین الراوندیّ: له کتاب تهافت الفلاسفه، کما نقله فهرست منتجب الدین.

ومنهم الشیخ المفید له کتب. منها: کتاب جوابات الفیلسوف فی الإتّحاد، و کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج.

ومنهم حمزه بن علیّ بن زهره الحسینیّ: له کتاب فی نقض شبه الفلاسفه، کما نقله العلامه المامقانیّ عن العلامه الشیخ الحرّ العاملیّ.

ومنهم المولی محمّد طاهر القمّیّ العلامه المحقّق: له کتب منها: کتاب جلیل القدر و المرتبه فی الردّ علی حکمه الفلاسفه و

ص:۲۵۹

غيرها من الكتب، ورساله فى الردّ على الصوفيّه، كما ذكره فى جامع الرواه.

و منهم الحسن بن محمّد بن عبد الله الطيّبيّ: كان شديد الردّ على الفلاسفه مظهرا فضائحهم مع استيلائهم حينئذ، كما ذكره فى الروضات.

ومنهم العلامه الكامل و العالم العامل جامع المعقول والمنقول المولى محمّد باقر بن محمّد باقر الهزارجريبيّ الغرويّ فى إجازته المبسوطه للعلامه بحر العلوم قال: و أوصيه بالكدّ فى تحصيل المقامات العاليه الأخرويّه، سيّما الجدّ فى نشر أحاديث أهل بيت النبوّه و العصمه صلوات الله وسلامه عليهم، و رفض العلائق الدنيّه الدنيويّه، و إيّاه و صرف نقد العمر العزيز فى العلوم المموّهه الفلسفيّه، فإنّها كسراب بقيعه يحسبه الظمآن ماءاً ... .

و منهم كما قال العلامه النوريّ فى مستدرك الوسائل بعد نقل ذلك من الإجازه الموجوده عنده بحر العلوم: له كلام فى التحذّر عنهم و عن طائفه أخرى تعدّ من إخوتهم، قال فى إجازته للعالم العامل السيّد عبد الكريم سبط المحدّث الجزائريّ بعد كلام له فى اعتناء السلف بالأحاديث و رعايتها درايه و روايه و حفظا ما لفظه: فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوات و اتّبعوا الشهوات وجانبوا العلم و العلماء و باينوا الفضل و الفضلاء إلى أن قال: فهم

ص:۲۶۰

بیـن من اتّخـذ العلم ظهریّـا، والعلمـاء سـخریّا، و أولئـک هم العـوام إلی أن قـال: و بین من سـمّی جهـاله اکتسـبها من رؤسـاء الکفر و الضـلاله، المنکرین للنبّوه و الرساله حکمه و علما، و اتّخذ من سبقه إلیها أئمّه و قاده، یقتفی آثارهم و یتّبع منارهم، یدخل فیها، دخلوا و إن خالف نصّ الکتاب، و یخرج عمّا خرجوا و إن کان ذلک هو الحقّ الصواب، فهذا من أعداء الدین و السـعاه فی هدم شریعه سیّد المرسلین الخ.

ومنهم العلامه أبو محمّد الخوارزمیّ، کما فی معجم البلدان، فإنّ له کلاما فی ذمّ الشهرسـتانیّ صاحب کتاب الملل والنحل إلی أن قال بعـد ذلک: و لیس ذلک إلا لإعراضه عن نور الشـریعه، و اشـتغاله بظلمات الفلسـفه، و قد کان بیننا محاورات و مفاوضات، فکان یبالغ فی نصـره مذاهب الفلاسـفه والذبّ عنهم، و قد حضرت عدّه مجالس من وعظه، فلم یکن فیها لفظ "قال الله "و لا"قال رسول الله"و لا جواب من المسائل الشرعیه، فراجع کتاب الغدیر.

ومنهم العلامه الکامل رکن الفقهاء صاحب الجواهر فی الفقه کما فی کتاب السلسبیل(ص۳۸۶) للعلامه الجلیل الحاج میرزا أبو الحسن الإصـطهباناتیّ قال: سـمعت عن بعض تلامذه صاحب الجواهر أنّه فی مجلس درسه جاء بعض أهل العلم و فی یده کتاب من الفلسفه، فسأل عنه عمّا فی یده، فلمّا رآه صاحب الجواهر قال: والله

ص:۲۶۱

ما جاء محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم من عند الله إلا لإبطال هذه الخرافات والمزخرفات.

ومنهم العلامه المجلسیّ فی مواضع کثیره من البحار، کما سیأتی. قال فی أوّل المرآه بعد ذکر الآراء المتشتّه و الأهواء المختلفه: فمنهم من سمّی جهاله أخذها من حثاله (بالضمّ: الردیّ من کلّ شیء) من أهل الکفر والضلاله، المنکرین لشرائع النبوّه و قواعد الرساله حکمه، واتّخذ من سبقه فی تلک الحیره و العمی أئمّه، یوالی من والاهم و یعادی من عاداهم، و یفدی بنفسه من اقتفی آثارهم، و یبذل نفسه فی إذلال من أنکر آراءهم و أفکارهم الخ.»

ومنهم الفیض الکاشانیّ صاحب الوافی و غیره فی کتاب قرّه العین المطبوعه فی سنه ۱۳۷۸ قال: إعلموا إخوانی هداکم الله کما هدانی إنّی ما اهتدیت إلا بنور الثقلین، وما اقتدیت إلا بالأئمّه المصطفین، وبرئت إلی الله ممّا سوی هدی الله، فإنّ الهدی هدی الله. نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوف و نه متکلف، بلکه مقلد قرآن و حدیث پیغمبر، و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و کرانه، و از ما سوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه به این دو آشنا نباشد بیگانه.

من هرچه خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

ص:۲۶۲

الخ و به مفاد این کلمات در رساله انصاف نیز فرموده است.

قال العلامهالجلیل المرجع الدینیّ السیّد أبوالحسن الأصفهانیّ فی کتاب الوسیله فی کتاب الوقف: لو وقف علی العلماء انصرف إلی علماء الشریعه فلا یشمل غیرهم کعلماء الطبّ و النجوم و الحکمه. یظهر منه أنّ فی نظره أنّ علماءالحکمه کعلماء النجوم لیسوا بعلماء الشریعه، و کتبهم لیست کتب الشریعه المقدّسه.

و منهم العلامه الجلیل الحاج شیخ مجتبی القزوینیّ فی کتابه بیان الفرقان خصوصا فی المجلّد الرابع منه فی الخاتمه نقل کلمات العلماء فی ذمّ الفلاسفه و العرفاء المتصوّفه و الکتب التی صنّفت فی ردّهم وذمّهم، فراجع إلیه.

و منهم الطبرسیّ فی تفسیر سوره الفیل، کما تقدّم کلامه فی" طبع."

و منهم العلامه الخوئیّ المرجع الدینیّ فی مقدّمته علی تفسیرالقرآن المسمّی بالبیان الطبعه الثانیه، فراجع إلیه و إلی کتاب"خاطرات و زندگانی آقای حکیم. "اعلامیّه آیهالله الخوئی، فرمودند: حزب توده مثل عقیده فلسفه که ضدّ اصول اسلام است می باشد. پس این عقیده کفر و شرک است. و در کتاب تاریخ فلسفه و تصوّف کیفیّت ورود علم فلسفه را در اسلام نوشتم.

ص:۲۶۳

و فی البحار ذمّ التصوف و الفلسفه و قال: إنَّ مَنْ سَلَکَ غَیْرَ الْآلِ أَلْحَدَ، وَ تَزَنْدَقَ مَنْ بِغَیْرِ طَرِیقِهِمْ تَعَبَّدَ الخ.

و فی البحار عن ابن أبی الحدید فی تفصیله فضائل مولانا أمیرالمؤمنین علیه السّلام إلی أن قال: و ما أقول فی رجل یحبّه أهل الذمّه علی تکذیبهم بالنبوّه، وتعظّمه الفلاسفه علی معاندتهم لأهل الملّه الخ.

والروایات فی ذمّهم أکثر من أن تحصی، ذکرنا جمله وافره منها فی کتابنا" تاریخ فلسفه وتصوف. "وتقدّم بعضها فی" أخذ "و"أمر" و"تبع "و"دین "و" بطل "و"مسک "و"علم "و" صوف، "فراجع إلیها و إلی" هدی "و" شبه "و" فسر "و"سین. "منها: الروایات التی صرّحت بأنّ: «مَن طَلَبَ اَلعِلمَ وَالهِدایَهَ مِن غَیرِ القُرآنِ أَضَلَّهُ الله، وَمَن طَلَبَ عُلوُمَ القُرآنِ مِن غَیرِ العِترَهِ الطّاهِرَهِ فَقَد هَلَکَ وَ أهلَکَ.»

قال النبیّ صلّی الله علیه وآله فی خطبته: «إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أنْزَلَ عَلَیَّ الْقُرْآنَ، وَ هُوَ الَّذی مَنْ خالَفَهُ ضَلَّ، وَ مَنْ إبْتَغی عِلْمَهُ عِنْدَ غَیْرِ عَلِیٍّ هَلَکَ،... وَمَنْ طَلَبَ الْهُدی فی غَیْرِهِمْ (یعنی أهل بیته) فَقَدْ کَذَّبَنی،...». رواه الصدوق و غیره، فراجع البحار. و فی" هدی"

ص:۲۶۴

ما یتعلّق بذلک.

وفی کتاب السلسبیل (ص۳۸۶) روی أنّ أناسا من المسلمین أتوا رسول الله صلّی الله علیه وآله بکتف فیها کتب بعض ما یقوله الیهود فقال صلّی الله علیه و آله: «کَفی بِها ضَلالَهَ قَوْمٍ اَنْ یَرْغَبوُا عَمّا جاءَ بِهِ نَبِیهُّمُ إلی ما جاءَ بِهِ غَیْرَ نَبِیِّهِمْ».

فیثاغوروث کان قائلا بالتناسخ و یقول کنت قبل فاحشه، فظهرت بهذه الصوره، کما فی دائره المعارف تألیف مهرداد مهرین: و منقول است که ارسطو به خدمت حضرت عیسی نوشت که: اگر کسی از وطن مألوف خود دور افتد و بخواهد به سوی آن برگردد چه کند؟ جواب فرمود: با عقل به متابعت شرع. همانا این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینیّه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه و متصوّفه می توان آن را یافت.

بیچاره ندانسته که قصور در فهم حدیث است با اینکه اصل حکمت و فهمیدن حقایق اشیاء، به نورانیّت دل است و «الْعِلْم نورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ» و سبب و باب آن تقوی است «وَاتَّقُوا اللهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللهُ» و قال: «قُلْ اَطیعوُا اللهَ وَالرَّسوُلَ فَإنْ تُطیعوُهُ تَهْتَدوُا». پس نقل فرموده قضیّه ورود فلسفه را از یونان در اسلام و

ص:۲۶۵

آن که مقصود بنی عبّاس از این کار اطفای نور خدا و سدّ باب هدی بوده، که مردم را از توجّه به اهل بیت نبوّت دور نمایند و منصرف سازند و به این مطالب مشغول شوند و دکّانی مقابل دستگاه محمّدی باز نمایند.

سپس شروع فرموده به مذمّت متصوّفه و آن که بنی عبّاس آن ها را ترویج نمودند، و به کرامات باطله نسبت دادند، و عامّه مردم به حکم «النّاسُ عَلی دینِ مُلوکِهِمْ» رو به ایشان کردند...

حقیر می گوید: در روز ۲۷ ع۱ سنه۱۳۸۹ منزل عالم جلیل ثقه نبیل الحاج شیخ علی اصغر ابرسجی شاهرودی امام جماعت در شاهرود بودم، فرمودند از علامه جلیل آقا میرزا جعفر شهرستانی شنیدم که: یکسال طلاب در ماه رمضان از من درس خواستند و من قبول کردم. تبانی شد که در حدیث لا جبر و لا تفویض بحث نماییم، و بحث را سه قسمت نماییم، هشت روز در اثبات جبر و هشت روز در تفویض و هشت روز در اثبات امر بین الأمرین.

پس روز۱۷ که شروع در قسمت سوم نمودیم، قبل از درس به خواب رفتم، دیدم کسی وارد مدرس شد و نزدیک من نشست و عمامه را به زمین گذاشت. در بین فهمیدم این عمر است، به او

ص:۲۶۶

گفتم: حقّ اشکال نداری، اگر اشکالی داشتی بعد از درس باشد. قبول کرده، من وارد درس شدم. اشکال کرد. من گفتم: قرار بود ساکت باشی، گفت: ببخشید فراموش کردم. باز وارد درس شدم اشکال نمود، گفتم: قرار سکوت بود، گفت: معذرت می خواهم. ساکت شد و همچنین تا سه مرتبه. مرتبه سوّم چند مشت بر سر او زدم، ساکت شد واز خواب بیدار شدم، دیدم وقت درس است. رفتم به مدرس مشغول درس شدم، دیدم شخصی غریبی وارد در کنار من نشست و عمامه را به زمین گذاشت و همان جریان بین خواب واقع شد و در مرتبه سوّم که اشکال کرد گفتم: ساکت شو نفست قطع شود. ساکت شد، بعد از درس از حال او تفتیش کردم، گفتند: مردی فیلسوف است. و توفّی الحاج شیخ علی أصغر المذکور فی لیله الجمعه فی حال الصلاه مع الجماعه فی السجده فی ۱۹ شعبان سنه ۱۳۹۷.

کلمات العلامه المجلسیّ فی البحار فی ذمّ الفلاسفه و عقائدهم. منها: کلماتهم فی حقیقه العقل و أنّه بزعمهم جوهر مجرّد قدیم لا تعلّق له بالمادّه ذاتا و لا فعلا، قال: والقول به کما ذکروه مستلزم لإنکار کثیر من ضروریّات الدین من حدوث العالم و غیره،

ص:۲۶۷

و بعض المنتحلين منهم للإسلام أثبتوا عقولا ـ حادثه، و هى أيضا على ما أثبتوها مستلزمه لإنكار كثير من الأصول المقرّره، مع أنّه لا يظهر من الأخبار وجود مجرّد سوى الله تعالى إلى غير ذلك، فراجع البحار.

و منها: كلماتهم فى علم الحقّ المتعال من نفى العلم عنه تعالى بالجزئيّات، و غيره ممّا زعموه، فراجع إلى البحار. و كلماتهم فى صفات الربّ.

كلام المجلسىّ فى شرح قول أميرالمؤمنين عليه السّلام فى خطبته: لم يخلق الأشياء من أصول أزليّه، ردّ على الفلاسفه القائلين بالعقول و الهيولا ـ القديمه. و منها: كلماتهم فى القضاء و القدر. و منها: كلماتهم فى الأنفس، و زعمهم أنّها لا يلحقها الكون و الفساد، و أنّها باقيه و إنّما تفنى و تفسد الأجسام المركّبه الخ. و كلماتهم فى باب فناء الخلق. وكلماتهم فى المعاد الجسمانىّ و إعاده الأجساد، وزعموا عدم إمكانها تمسّكا بامتناع إعاده المعدوم، مع أنّ المعاد الجسمانىّ ممّا اتّفق عليه جميع الملّيّين و هو من ضروريّات الدين.

وقال العلامه المجلسىّ: «إعلم أنّ الإيمان بالجنّه و النار على ما وردتا فى الآيات و الأخبار من غير تأويل من ضروريّات الدين،

ص:۲۶۸

ومنكرهما أو مؤوّلهما بما أوّلت به الفلاسفه، خارج من الدين، وأمّا كونهما مخلوقتان الآن فقد ذهب إليه جمهور المسلمين الخ».

وقال المجلسىّ بعد ذكر أحوال الجنّه و النار من الآيات و الأخبارالمتواتره: فلنشرإلى بعض ما قاله فى ذلك الفرقه المخالفه للدين من الحكماء و المتفلسفين، لتعرف معاندتهم للحقّ المبين، و معارضتهم لشرائع المسلمين إلى أن قال بعد ذكر كلماتهم: «و لا يخفى على من راجع كلامهم وتتبّع أصولهم أنّ جلّها لا يطابق ما ورد فى شرائع الأنبياء، وإنّما يمضغون ببعض أصول الشرائع و ضروريّات الملل على ألسنتهم فى كلّ زمان، حذرا من القتل و التكفير من مؤمنى أهل زمانهم، فهم يؤمنون بأفواههم و تأبى قلوبهم، و أكثرهم كافرون».

ولعمرى من قال: بأنّ الواحد لا يصدر عنه إلا الواحد، و كل حادث مسبوق بمادّه، وما ثبت قدمه امتنع عدمه، و بأنّ العقول و الأفلاك و هيولى العناصر قديمه، و أنّ الأنواع المتوالده كلّها قديمه، و أنّه لا يجوز إعاده المعدوم، و أنّ الأفلاك متطابقه و لا تكون العنصريّات فوق الأفلاك، و أمثال ذلك.

كيف يؤمن بما أتت به الشرائع و نطقت به الآيات، و تواترت به الروايات، من: إختيار الواجب، و أنّه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد، و حدوث العالم، و حدوث آدم، و الحشر الجسمانىّ، و كون

ص:۲۶۹

الجنّه فی السماء مشتمله علی الحور و القصور و الأبنیه و المساکن و الأشجار و الأنهار، و أنّ السماوات تنشقّ و تطوی، و الکواکب تنتثر و تتساقط بل تفنی، و أنّ الملائکه أجسام ملئت منهم السماوات ینزلون و یعرجون، و أنّ النبیّ صلّی الله علیه و آله قد عرج إلی السماء الخ.

و کلماتهم فی الخلود. کلماتهم فی الهیولی و الصور. کلماتهم فی المعراج الجسمانیّ و تسویلاتهم، و اعتذارهم بعدم قبول الفلک للخرق و الالتیام فی البحار. ذمّ مولانا السجّاد صلوات الله علیه لعلماء ینطبق علیهم. و کذا کلام مولانا أمیر المؤمنین علیه السّلام فی ذلک، فراجع.

و إلی" تاریخ فلسفه و تصوف. "کلمات العلامه المجلسیّ فی ذمّ الفلاسفه، و قوله: هل رأیت فی کلام أحد من الصحابه و التابعین أو بعض الأئمّه الراشدین لفظ الهیولی أو المادّه أو الصوره أو الإستعداد أو القوّه؟ الخ. کلمات العلامه المجلسیّ دلیلا علی حدوث العالم و أنّ له بدء حقیقه من الخطب و الروایات مضافا إلی الآیات. الخطب و الروایات مضافا إلی الآیات. فی ذمّ الفلاسفه و کلماتهم فی حدوث العالم و قدمه.

و فیه نقل عن المحقّق الدوانیّ فی أنموذجه و قدخالف فی الحدوث الفلاسفه أهل الملل الثلاث فإنّ أهلها مجمعون علی حدوثه،

ص: ۲۷۰

بـل لم یشـذّ من الحکم بحـدوثه من أهـل الملـل مطلقـا إلا بعض المجوس. و أمّا الفلاسـفه، فالمشـهور أنّهم مجمعون علی قـدمه علی التفصـیل الآتی، و نقل عن أفلاطون القول بحـدوثه، و قد أوّله بعضـهم بالحدوث الذاتیّ إلی أن قال: وذهب جمهور الفلاسـفه إلی أنّ العقول و الأجرام الفلکیه و نفوسها قدیمه، و مطلق حرکاتها و أوضاعها و تخیّلاتها أیضا قدیمه الخ. ویأتی فی"قدم "ما یتعلّق بذلک.

ثمّ شـرع فی دفع شـبه الفلاسـفه الدائره علی ألسنه المنافقین و المشکّکین القاطعین لطریق الطالبین للحقّ و الیقین. کلماتهم فی اللوح و القلم وشـطحیّاتهم فی ذلک فی البحار. کلماتهم فی جرم القمر، وأنّه جرم مظلم کثیف یقبل من الشمس الضوء لکثافته و ینعکس عنه لصـقالته. و کلمـاتهم فی الکسوف والخسوف فیه. وکلمـاتهم فی وصف الشـمس. کلمـاتهم فی الملائکه، و قولهم بتجرّد الملائکه، و تـأویلهم بـالعقول و النفوس الفلکیّه و القوی و الطبـایع، و ذمّ العلاـمه المجلسـیّ إیّاهم بـذلک فی البحـار. کلمـاتهم فی الریـاح و أنّها بتحریک الله الهواء.

قالت الفلاسـفه: هاهنا سـبب آخر و هو أنّه یرتفع من الأرض أجزاء أرضیّه لطیفیّه مسخنه تسخّنا شدیدا، فبسبب تلک السخونه الشدیده ترتفع و تتصاعد الخ. بیان المجلسیّ فی إبطاله فی البحار.

ص:۲۷۱

کلماتهم فی الجبال و أنّها من البحار بأنّه یتولّد من البحر طین لزج، ثمّ یقوی تأثیر الشمس فیها، فینقلب حجرا. وکلام المجلسیّ فی ردّه کلماتهم فی حقیقه النفس والروح. و بیان المجلسیّ فی ضعفها. و فی حقیقه الرؤیا. و فی الجنّ و الشیاطین. کلمات المجلسیّ فی ذمّهم، و نقله کلام جالینوس و ما قاله فی الفرق بین إیمانه و إیمان موسی بن عمران و فیه کیفیّه ورود الفلسفه فی الإسلام بسعی المأمون العبّاسی. کلمات العلامه المجلسیّ فی شرح قول أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه":

من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یقوم مکان ریبه "یحتمل أن یکون المراد به المنع عن مجالسه أرباب الشکوک و الشبهات الذین یوقعون الشبه فی الدین و یعدّونها کیاسه ودقّه، فیضلّون الناس عن مسالک أصحاب الیقین، کأکثر الفلاسفه و المتکلّمین. فمن جالسهم و فاوضهم لا یؤمن بشئ بل یحصل فی قلبه مرض الشکّ و النفاق، و لایمکنه تحصیل الیقین فی شئ من أمور الدین إلی أن قال: و أکثر أهل زمانناسلکوا هذه الطریقه و قلّمایوجد مؤمن علی الحقیقه... .

و للعلامه المجلسیّ رساله فی الردّعلی الفلسفه و التصوّف رأیتها مخطوطه فی مکتبه الوزیری فی یزد.

کلمات الراوندیّ فی ذمّهم و أنّ الفلاسفه أخذوا أصول

ص:۲۷۲

الإسلام ثمّ أخرجوها على آرائهم الخ.

خبر الفيلسوف الذى أخذ فى تأليف تناقض القرآن أبى إسحاق الكندىّ يعقوب بن إسحاق، فردعه الإمام العسكرىّ عليه السّلام عن ذلك.

... و لقد أجاد فيما فصّل و أفاد العلامه المرجع الدينىّ فى هذا الزمان شهاب الدين المرعشىّ فى تذييلاته الشريفه على إحقاق الحقّ فى ذمّ المتصوفّه و فرقهم: «والفلاسفه حوكه الآراء الفاسده، و الموهومات الكاسده، قطّاع طريق الأنبياء و المرسلين، و خلفائهم المرضيين، عصمنا الله تعالى من مضلات الفتن» فراجع إليه.

قال ابن الجوزىّ (وهو من العامّه) فى كتاب تلبيس إبليس فصل۵۲: و قد لبّس إبليس على أقوام من أهل ملّتنا فدخل عليهم من باب قوّه ذكائهم و فطنتهم، فأراهم أنّ الصواب اتّباع الفلاسفه، لكونهم حكماء قد صدرت منهم أفعال و أقوال دلّت على نهايه الذكاء و كمال الفطنه، كما ينقل من حكمه سقراط و بقراط و أفلاطون و أرسطاطاليس و جالينوس، و هؤلاء، قد كانت لهم علوم هندسيّه و منطقيّه و طبيعيّه، و استخرجوا بفطنهم أمورا خفيّه، إلا أنّهم لمّا تكلّموا فى الإلهيّات خلطوا، ولذلك اختلفوا فيها و لم يختلفوا فى الحسّيّات و الهندسيّات.

وقد حكى لهؤلاء المتأخّرين فى أمّتنا أنّ أولئك الحكماء كانوا

ص:۲۷۳

ینکرون الصانع، و یدفعون الشرائع، و یعتقدونها نوامیس و حیلاً فصدّقوا فیما حکی لهم عنهم، و رفضوا شعار الدین، و أهملوا الصلوات، و لابسوا المحذورات، و استهانوا بحدود الشرع و خلعوا ربقه الإسلام. فالیهود و النصاری أعذر منهم لکونهم أولئک متمسّکین بشرائع دلّت علیها معجزات. إنتهی. وقد تقدّم فی "جلس: "ما یشبه ذلک.

قال الآغا محمّد باقر بن محمّد باقر الهزار جریبیّ الغرویّ فی آخر إجازته المبسوطه لبحرالعلوم: و أوصیه أیده الله بالکدّ فی تحصیل المقامات العالیه الأخرویّه، سیّما الجدّ فی نشر أحادیث أهل بیت النبوّه و العصمه صلوات الله علیهم، و رفض العلائق الدنیّه الدنیویّه، و إیّاه و صرف نقد العمر العزیز فی العلوم المموّهه الفلسفیّه، فإنّها کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماءاً. إنتهی.

قال شیخنا الأجلّ صاحب دارالسّلام: حدّثنی العالم الفاضل و قدوه أرباب الفضائل الثقه النقه الصالح الزکیّ المولی النبیل الربانیّ السیّد أبوالقاسم ابن السید معصوم الحسینیّ الإشکوریّ الجیلانیّ أصلح الله تعالی شأنه وصانه عمّا شانه قال: کنت فی عنفوان الشباب فی بلده قزوین منذ أربع سنین مشغولا بتحصیل الکلام و حکمه الیونانیّین مجتنبا عن کتب الفقهاء و الأصولیّین، إلی أن ساعدنی التوفیق إلی زیاره سیّدی و مولای أمیر المؤمنین علیه السّلام،

ص:۲۷۴

فحضرت مجالس بحث الفقهاء و الأصوليّين، وكنت أرى مطالبهم أوهن من بيت العنكبوت.

فعزمت العود ثانيا على قراءه الحكمه، فقرأت أيّاما إلهيّات الأسفار للمولى صدرا عند بعض المتألّهين، ثمّ تردّدت فى أمرى فتفألّت بالقرآن المبين، فكان أوّل ما رأيت منه قوله تعالى: قالوا ربّنا إنّا أطعنا سادتنا و كبرائنا فأضلّونا السبيلا، فوهن عزمى أيّاما من قراءتها.

ثمّ أردت العود ثالثا فرأيت فى عالم الطيف أنّ القيامه قد قامت، ورأيت لمّه من النّاس حيارى و أخرى معذّبين بأنواع العذاب، وتبيّن أنّه لا ـ بأس علىّ و على صاحب كان معى، فقلت لصاحبى: أريد أن أنظر إلى الجحيم و عذابها الأليم. قال: إنّى أخاف منها و لا أصاحبك، فبادرت عليها وسرت فى الحشر حتّى رأيت الجحيم كبئرعميق فى أطرافها الأربعه أربعه من الملائكه على عواتقهم أعمده تشتعل منها النار، فدنوت إلى واحد منهم، فصاح علىّ و قال: تنحّ عن الدار فليست هى مقامك.

فاقشعرّ جلدى و قلت: أريد أن آخذ منها جذوه لرفع حاجه. قال: لا تقدر على استخراجها منها، و إنّما كان غرضى النظر إليها و الإطّلاع على من كان فيها، فسعى معى فى حاجتى فما قدرنا على إنجاحها، ثمّ صاح علىّ ثانيا، فرجعت قهقرى لهيبته إلى مسافه، ثمّ

ص:۲۷۵

استدبرته مقدارا آخر، ثمّ استقبلتهم لأنظر ما یصنعون، فرأیتهم أخرجوا من جهنّم رجلا- أسود طویلا- مشوّه الخلقه یخرج من منافذ أعضائه شعلات من نار، ثمّ أسندوه إلی حائط و ضربوا علی رأسه وصدره و یده و سائر أعضائه مسامیر من حدیده محماه، ثمّ شقّوا صدره و أدخلوا إحدی یدیه فیه، و أخرجوها من ظهره و ناولوه من ظهره کتابا.

فقالوا له: إقرأ. فقال لهم: کیف أقرأ والکتاب علی ظهری. فوجأ عنقه واحد و قلبه إلی ظهره فشرع فی قراءه الکتاب. فدنوت منه فسمعت منه حکایه الوجود و الماهیه، ثمّ ضربوا علی رأسه أعمده من نار و أسقطوه فیها. فقلت لهم: من کان هذا الرجل الخبیث؟ قالوا: هو بهمنیار. فانتقلت إلی المراد، و هجرت مموّهات أهل الفساد، و شرعت فی تحصیل زاد المعاد، و معرفه کلام شفعاء یوم التناد، أعاذنا الله تعالی من الجحد و العناد.

و نقل عن کتاب الحبل المتین فی معجزات أمیرالمؤمنین علیه السّلام للسیّد شمس الدین محمّد الرضویّ من علماء الدوله الصفویّه عن ثقه. قال: ورد فی إصبهان رجل من أهل گیلان لتحصیل العلم، فصرف عمره فی کتاب الإشارات مدّه اثنتی عشره سنه، فرأی لیله أمیرالمؤمنین علیه السّلام فقال له:

ص:۲۷۶

«بِاَیِّ عَمَلٍ یَتَقَبَّلُ اللهُ دُعاءَکَ وَ اَنْتَ لَمْ تُهاجِرْ لِتَحْصیلِ الْعِلْمِ، وَ اَیُّ عِلْمٍ اسْتَفَدْتَهُ وَ لَمْ یَبْقَ مِنْ عُمْرِکَ اِلّا سَبْعَهَ اَیّامٍ؟» فانتبه من نومه مذعورا ومات بعد السبعه.

تو در این یک هفته مشغول کدام

علم خواهی گشت ای مرد تمام

فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم

هندسه یا رمل یا اعداد شوم

و عنه، عن ثقه فاضل قال: صرفت شطرا من عمری فی تحصیل الفلسفه، وکان طبعی متنفّرا عن علم الحدیث جدّا، و کنت أطالع لیله، فعثرت علی مسأله من الفلسفه فأجلت فکری فیها، فلم أجد إلیها سبیلا إلی أن ضاق صدری، فنظرت إلی الأرض فرأیت ورقه من علم الشرائع، فقلت: سبحان الله هذا سبب عدم إدراکی المسأله، فأخذت سکّینا فمحوته. فرأیت تلک اللیله فی المنام أمیرالمؤمنین علیه السّلام و قد أعرض وجهه المبارک عنّی، فسألته عن شئ فقال ما معناه:

«اِنّی لا اَتَقَبَّلُ شَیْئاً مِمَّنْ یُعْرِضُ عَنِ الشَّرائِعِ». فانتبهت فزعا تائبا و لم یکن شیء أحبّ إلیّ من علم الحدیث، وأعرضت عن

ص:۲۷۷

الفلسفه. إنتهی.

قال شیخنا البهائیّ فی کشکوله، سانحه: من أعرض عن مطالعه العلوم الدینیّه، وصرف أوقاته فی إفاده الفنون الفلسفیّه، فعن قریب لسان حاله یقول عند شروع شمس عمره فی الأفول:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم

کنون می میرم و از من بت و زنّار می ماند

و فیه أیضا نقلا عن الخاقانی:

جدلی فلسفی است خاقانی تا بفلسی نگیری احکامش

فلسفه در جدل کند پنهان وانگهی فقه برنهد نامش

مس بدعت بزر بیالاید پس فرو شد بمردم خامش

دام دم افکند مشعبدوار پس بپوشد به خار وخس دامش

علم دین پیش آورد و آنگه کفر باشد سخن بفرجامش

کار او و تو همچو وقت طهور کار طفل است و کار حجامش

شکرش در دهان نهد و آنگه ببرد پاره ای ز اندامش

الفیلسوف المعاصر الطباطبائیّ، المروّج للفلسفه، صاحب کتاب تفسیر المیزان الذی أخطأ فیه کثیرا: مثل ترجیحه قول المجوس فی تزویج الإخوه مع الأخوات من أولاد آدم، فراجع إلیه أوّل سوره النساء، و راجع لتحقیق ما هو الحقّ من ذلک إلی غوّاص بحار أنوار کلمات الأنوار الإلهیّه فی البحار باب تزویج أولاد آدم و کیفیّه بدء

ص:۲۷۸

النسل. و مثل قوله فی تفسیر سوره الحمد فی قوله: «اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم» إنّه تعالی قریب من عباده، و الطریق الأقرب إلیه تعالی طریق عبادته و دعائه، و الذین لا یؤمنون سبیلهم بعید.

فتبیّن أنّ السبیل إلی الله سبیلان، سبیل قریب و هو سبیل المؤمنین، و سبیل بعید و هو سبیل غیرهم. إنتهی ملخّصا. و قال فیه فی بحث الجبر و التفویض: و أنّ مالکیّه الخلق مالکیّه ناقصه تصحّح بعض التصرّفات، بخلاف ملکه تعالی للأشیاء إلی أن قال: فکلّ تصرّف متصوّر فیها فهو له تعالی، فأیّ تصرّف تصرّف فیه فی عباده وخلقه فله ذلک من غیر أن یستتبع قبحا و لا ذمّا و لا لوما فی ذلک إلی أن قال: وأمّا هو تعالی فکلّ تصرّف تصرّف به فهو تصرّف من مالک و تصرّف فی مملوک، فلا قبح و لا ذمّ و لا غیر ذلک الخ.

أقول: و هذا إنکار للحسن و القبح العقلیّ و بالنسبه إلیه تعالی، وإنّ کلّ ممکن متصوّر یحسن منه تعالی، و من ذلک تعذیب أشرف خلقه و ظلم عباده، و علی أساسه لا موضوع للظلم و لا للقبیح فی حقّه تعالی. و قال فیه فی قصّه آدم: یشبه أن تکون هذه القصّه التی قصّها الله تعالی فی کتابه من إسکان آدم و زوجته الجنه، ثمّ إهباطهما لأکل الشجره کالمثل یمثّل به الخ.

و أمّا مختلقاته فی تذییله علی البحار المطبوع بالطبع الجدید، و غیره، فکثیره. منها: تعاریضه علی العلامه المجلسیّ

ص:۲۷۹

المذكوره فى البحار. و منها: إنكاره لتحريف القرآن، كما فى الميزان مع ما بيّنّا من أنّ الحقّ عدم الدخول فى هذا البحث نفيا و إثباتا لمصالح كثيره. و منها: انكاره للتفويض إلى الأئمّه صلوات الله عليهم، كما فى ذيل البحار، مع أنّه ثبوته مدلول الروايات القريبه بالتواتر، كما سيأتى فى "فوض. "وتقدم فى "أدب: "الإشاره إلى مواضعها، و كتبنا فى ذلك رساله مفرده و طبعت. و منها: ردّه كلام العلامه المجلسىّ فى شرح رساله الصادق عليه السّلام إلى أصحاب الرأى و القياس.

قال المجلسىّ قدّس سرّه: «و لا يخفى عليك بعد التدبّر فى هذا الخبر و أضرابه أنّهم سدّوا باب العقل بعد معرفه الإمام، و أمروا بأخذ جميع الأمور عنهم، ونهوا عن الإتّكال على العقول الناقصه فى كلّ باب» فراجع.

والتحقيق أنّ فى غير التعبّديّات لابدّ من تذكّر الشارع و الأئمّه صلوات الله عليهم إلى الأحكام العقليّه، ولابدّ من إرشادهم إليها. و هم المذكّرون و المرشدون إليها، يثيرون دفائن العقول إلى العباد، كماذكرناه مفصّلا فى محلّه. نعم فى الواضحات العقليّه التى لا تختلف عقلاء الدنيا فيها إذا عرض عليهم، و تعرف العقول حسنه و قبحه لا نحتاج إليهم. و منها: قوله بدخول المخالفين الجنّه إذا لم يكونوا ناصبين، كما فى الميزان. و هذا مردود بالروايات الكثيره فى

ص:۲۸۰

الأبواب المتفرّقه فی غیر المستضعفین منهم، و قد عرفت فی" ضعف "معنی المستضعف و أحکامه و منها: قوله بتجرّد النفس و تجرّد أمورأخری، فراجع. مع أنّه تقدّم فی"روح: "إثبات المادّه و المدّه له. و منها: قوله: إنّه تعالی علمه بنفسه، فهو معلوم لعلم نفسه مستقرّ فیه، فهو مکانه، لایسعه علم غیر علمه بنفسه، فراجع الإختصاص. و جمله من موهوماته فی البحار. مات رحمه الله فی ۱۹ محرم الحرام ۱۴۰۲ ه.

فلط: أفلاطون الإلهیّ من أعاظم الحکماء المشهورین المشار إلی آرائه و کلماته فی مصنّفات القوم، و هو أستاذ المعلّم الأول، أعنی أرسطاطالیس وزیر إسکندر بن فیلقوس الرومیّ. و المعلّم الثانی: الفارابی أبونصر محمّدبن طرخان، المتوفّی حدود سنه ۳۴۰ من الهجره. و کان أفلاطون قبل المسیح عیسی، و ظهوره فی سنه ۵۱۷۹ من الهبوط، کما فی الناسخ، و میلاد عیسی کان سنه ۵۵۸۵. و تلامذه أفلاطون ثلاث فرق: الإشراقیّون، و الرواقیّون، و المشّائیون، فراجع المجمع لبیان الثلاثه نقلا عن الشیخ البهائیّ.

الإثنا عشریّه، الحرّ العاملی:۶۹-۷۱ الأول: دعوی کثیر منهم بل أکثرهم الربوبیّه و قد وقع من جماعه من رؤسائهم مثل الحسین بن منصور الحلاج کما مضی و یأتی إن شاء الله تعالی و مثل أبی

ص:۲۸۱

يزيـد البسـطامىّ القائل: ليس فى جبّتى سوى الله، و القايل: سـبحانى سـبحانى ما أعظم شأنى، و قد تقدّم من عبارات العلماء و يأتى فى مطاعن الصوفيّه ما فيه كفايه إن شاء الله تعالى و قد تقدّم فى أحاديث الباب الثانى ما يدلّ على عدم جواز تأويل أقوالهم.

الثـانى: دعوى أكثرهـم الكشف و العلم بالمغيّبـات و مضاهـاه أهل العصـمه بل يـدّعون زياده عن تلك الرتبه و يأتى إن شاء الله بيانه و إبطاله.

الثالث: دعواهم سقوط التكاليف عند ذلك و يأتى تحقيق ذلك إن شاء الله تعالى و إبطاله.

الرابع: اتّحاد الخالق و المخلوق و العابد و المعبود و الفاعل و الفعل أو المفعول و كلّ ذلك ممّا لا تقبله العقول.

الخـامس: عـدم وجوب الأـمر بـالمعروف و النهى عن المنكر بل عـدم جوازهما لأنّه يحتمل فى كلّ شـخص أن يكون قـد عرف الله و اتّحد به فلا يجوز أمره و نهيه و الاعتراض عليه.

السادس: عدم وجوب الجهاد كذلك و خصوصا مع من يظهر التوحيد.

السـابع: بطلاـن النبوّه و الإمـامه لأـنّ احتمـال الحلول والإتّحـاد بهم راجـح بل متعيّن لأنّهم أعرف العارفين و من الضـروريّات اسـتحاله اجتماع النبوّه و الإمامه و الربوبيّه.

ص:۲۸۲

الثـامن: عـدم جواز لعن أحـد و لو تظـاهر بكلّ معصـيه لاحتمال الإتّحاد فيسـقط عنه التكليف مع كثره وقوع اللعن فى الكتاب و السـنّه عموما و خصوصا.

التـاسع: إمكان صـدور القبائـح و الشـرّ و الظلم و الكفر من الله، تعالى عن ذلك علوّا كبيرا لأنّ العارف لا يصل إلى حـدّ العصـمه و لا اشترطوها فى الإتّحاد.

العاشر: عدم إمكان إقامه الحدّ على أحد و استحاله الحكم بالفسق على أحد الإحتمال المذكور.

الحادى عشـر: فرض طاعه العارف على كلّ أحـد حتّى النبىّ و الإمام أو عدم فرض طاعتهما على أحد من العارفين. الثانى عشـر: كون الربوبيّه أمرا كسبيا يمكن تحصيله كما أنّ المعرفه كذلك أو كمالها وجميع اللوازم باطله ضروره فكذا الملزوم.

الفصل السادس قـد عرفت ممّا سبق و غيره أنّ اعتقاد الصوفيّه فى هذا الباب يسـتلزم القول بالجسم و الصوره و التشبيه و الجبر و ما هو أعظم منه فجميع ما دلّ على بطلان هـذه الإعتقادات الفاسده صالح للردّ عليهم هنا و نحن نكتفى بالإشاره إلى ذلك لظهوره و اسـتلزم نقل بعضه الإطاله و الخروج عن موضوع الرساله.

الإثنا عشريّه، الحر العاملى: ۱۱۲-۱۱۳ السادس: إنّ هذه

ص:۲۸۳

الأفعال من طرائق أعداء الله و أعداء رسوله فلا يجوز الإقتداء بهم فيها لما يأتی إن شاء الله ممّا يدلّ على تحريم مشاكلتهم و سلوك مسالكهم و ما ذكرناه معلوم ممّا مرّ و صرّح به علمائنا و غيرهم فمّمن ذكره الشيخ الجليل ابن حمزه رحمه الله فی كتاب «الهادی إلی النجاه من جميع المهلكات» فإنّه نقل فيه أخبارا كثيره عن الشيخ المفيد و غيره فی مذمّه الصوفيّه ثمّ قال ما حاصله: أنّ معاويه لعنه الله حصل له حصر البول وكان من شدّه الوجع يقوم و يدور و قد يبقی بغير شعور و كان جماعه من بنی أميّه و مشايخهم لإظهار محبّته يفعلون مثل فعله و يقولون الله الله ويقعون إلی الأرض و يطلبون من الله الشفاء و إذا سكن وجعه يشتغلون بالغناء و يضربون بالدفّ و نحوه و يطربون و يصفّقون و يرقصون و كانت هذه الأفعال مشهوره فی الجاهليّه و كان دأب معاويه إحياء بدعه الجاهليّه و كان يعمل ذلك فی الجاهليّه فاشتهرت هذه الأفعال، و كان آخر زمان بنی أميّه أبو هاشم الكوفیّ فلزم هذه البدعه لإحياء بدعه معاويه، و فی أثناء ذكره كان يشتغل بهذه الأفعال الشنيعه و هو الذی اخترع مذهب الصوفيّه ثمّ اشتهر ذلك بين الناس من العامّه و ظهرت الفرقه الحلاجيه (انتهی).

السابع: إنّ هذه الأفعال الشنيعه ممّا يقطع صريح العقل و يجزم صحيح الإعتبار بقبحها و إنّها بمنزلهحركات المجانين و الصبيان الذی

ص:۲۸۴

لا تمييز لهم و أنّه لا فايده فيها و لم يرد أمر بها فوجب تركها فكيف جاز لهم فعلها فضلا عن إعتقاد رجحانها و كونها عباده.

الإثنا عشريّه، الحرّ العاملى:۴۶-۴۷ الأوّل: الشيخ المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان قدس سره فإنّه قد صنّف كتاب الردّ على أصحاب الحلاج و قد نقل من هذا الكتاب كلّ من صنّف فى الردّ على الصوفيّه و قد ذكروه فى ترجمته و تعداد كتبه كما فى فهرست النجاشى ّ و الشيخ و غيرهما و قد تقدّم بعض ما نقل عنه و يأتى بعض آخر منه فى موضع هو أنسب به إن شاء الله تعالى. وقد نقل عنه بعض علمائنا أنّه قال فيه: إعلم أيّدك الله أنّ كثيرا من هذا العالم قائل بالإمامه على ظاهر من القول مليح و باطن من الفعل قبيح يعلن تقى و إيمانا و يبطن كفرا و عدوانا يأكل الدنيا بالدين و يدخل الشبه على المستضعفين من المؤمنين إلحادا فى دين الله وعنادا لآل رسول الله صلّى الله عليه و آله و لمّا رأينا انهماك الحلاجيّه فى إغواء ضعفاء الفرقه الناجيه توجّهنا إلى سدّ إضلالهم و ردّ أقوالهم لئلا يغتّروا بإيهامهم فى المغالاه و يعرضوا بإعراضهم عن مسلك النجاه كما مرّ فى مقدّمه الخبر الأوّل من هذا الكتاب المسمّى بكتاب الردّ على أصحاب الحلاج الذين نكبوا و نكسوا عن المنهاج و الذين ألحّوا فى حبّ الله قولا ومكيده و بالغوا فى عداوته فعلا و عقيده (انتهى).

ص:۲۸۵

و لأجل تألیف الشیخ المفید لهذا الکتاب و سدّ ما فتحوه من هذا الباب تری هؤلاء الصوفیّه یشنّعون علیه و یطعنون فیه مع جلاله قدره و رفیع منزلته و یحسن هنا ذکر نبذه من ذلک توفیه لبعض حقوقه و لیظهر حسن حاله و جلالته و صحّه اعتقاداته التی من جملتها بطلان التصوّف و إذا ظهر حسن حاله قبح حال من أساء اعتقاده فیه. قال الشیخ رئیس الطائفه المحقّه أبو جعفر الطوسیّ فی فهرست علماء الشیعه: محمّد بن محمّد بن النعمان یکنّی أباعبدالله المعروف بابن المعلّم من أجلّه متکلّمی الإمامیّه انتهت ریاسه الإمامیّه فی وقته إلیه فی العلم و کان مقدّما فی صناعه الکلام و کان فقیها متقدّما فیه حسن الخاطر دقیق الفطنه حاضر الجواب له قریب من مأتی مصنّف کبار و صغار توفّی سنه ۴۱۳ و کان یوم وفاته یوما لم یر أعظم منه من کثره الناس للصلاه علیه و کثره البکاء من المخالف له و من المؤالف انتهی.

وقال الشیخ الجلیل أبو العبّاس النجاشیّ فی کتاب الرجال بعد ذکر اسمه و نسبه إلی قحطان ما هذا لفظه: هو شیخنا و أستاذنا رضی الله عنه فضله أشهر من أن یوصف فی الفقه و الکلام و الروایه و الثقه والعلم و ذکر من جمله کتبه کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج و کذا ذکره الشیخ کما أشرنا إلیه. وقال العلامه فی الخلاصه: إنّه أجلّ

ص:۲۸۶

مشایخ الشیعه و رئیسهم و استادهم و کلّ من تأخّر عنه استفاد منه و فضله أشهر من أن یوصف أوثق أهل زمانه و أعلمهم انتهت ریاسه الإمامیّه فی وقته إلیه. ثمّ ذکر جمیع المدائح السابقه و زاد علیها و قصّه رؤیاه لفاطمه علیها السّلام فی المنام و قد أتت إلیه بالحسنین علیهما السّلام لیعلّمهما فأتت من الغد فاطمه أمّ السیّد الرضیّ و المرتضی إلیه لیعلّمهما مشهوره، و دلالتها علی فضله ظاهره مع ماله من الفضائل الواضحه. و من جملتها ما ذکره الشیخ منتجب الدین علیّ بن الحسین بن علیّ بن بابویه فی فهرسته فقال أبوالفرج المظفّر بن علیّ بن الحسین الحمدانیّ ثقه عین من سفراء الإمام صاحب الزمان علیه السّلام أدرک الشیخ المفید أبا عبدالله و جلس مجلس السیّد المرتضی و الشیخ الطوسیّ و قرأ علیه و لم یقرأ علیهما أخبرنا الوالد عن والده عنه (انتهی).

در کتاب خیراتیّه در ابطال طریقه صوفیّه:۲/۲۳۲ فرموده: و بعض از فضلا در مذمّت حکمت و فلسفه فرموده:

جماعتی شده دور از درِ مدینه علم

نموده پیروی بو علی و بهمن یار

زجهل گشته فلاطونی وارسطویی

فتاده دور ز راه ائمه اطهار

ص:۲۸۷

شده مقلد بقراط و پیرو سقراط

ز قول باقر و صادق نموده اند فرار

به زعم باطل ایشان چه غافل از دینند

کسی که فلسفه داند بود تمام عیار

بود تمام عیار آن کسی به نزد خدا

که هست پیروی آل مصطفاش شعار

من استفاده علم از درِ مدینه کنم

مرا به حکمت یونانیان نباشد کار

بود کتاب حدیث نبی اشاراتم

«شفای» من شده قرآن خالق جبّار

مرا شفا و «اشارات» مصطفی کافی است

دگر مرا به افادات بوعلی است چه کار

بیا و حکمت حق از درِ مدینه طلب

مرو به سوی مُلط بهر فلسفه زنهار

حدیث اهل مُلط غالبش غلط باشد

بود صحیح حدیث از ائمه اطهار

حذر نمازِ کلام حکیم یونانی که همچو

سحر و فسون دل شود از آن بیمار

ص:۲۸۸

فریب ظاهر رنگین فلسفه نخوری

که هست باطن او پر ز زهر همچون مار

طبیب جهل ومرض های دل علی است علی

شفا طلب مکن ای دل ز بوعلی زنهار

نجات می طلبی تو ز بوعلی هیهات

نجات چون ز مرض می دهد تو را بیمار

نجات کن طلب از آل مصطفی ای دل

بود نجات تو در دین احمد مختار

به تو نموده پیمبر درِ مدینه علم

برو به سوی در و سر مزن تو بر دیوار

عجب مدار زطورم که این طریقه من

بود طریقه سلمان و بوذر و عمّار

فهرست ها

فهرست مصادر

ص:۲۸۹

الذّکر الحکیم: کلام الله تبارک و تعالی.

الآثار الباقیه: ابو ریحان البیرونی

آخرین امید: داود الهامی

إثبات الوصیّه: علیّ بن الحسین المسعودی(ت۳۴۶ه.ق).

إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات: محمّد بن حسن الحرّ العاملی (ت۱۱۰۴ه.ق).

إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل: السیّد قاضی نور الله المرعشی الشهید(۱۰۱۹ه.ق)، و شرح و استدراک السیّد شهاب الدین النجفی المرعشی.

إرشاد القلوب إلی الصواب: حسن بن ابی الحسن محمّد الواعظ الدّیلمی، (قرن ۸).

أعلام الدین فی صفات المؤمنین: حسن بن محمّد الواعظ الدیلمی(ت۸۴۱ ه.ق).

إعلام الوری: امین الاسلام فضل بن حسن الطبرسی(ت۵۴۸ه.ق).

إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب: محمّد جعفر بن محمّد طاهر الخراسانی الکرباسی(ت۱۱۷۵ه.ق) تحقیق : سید جعفر حسینی

ص:۲۹۰

اشکوری.

الإثنی عشریّه فی الرّدّ علی الصّوفیّه: محمّد بن حسن الحرّ العاملی (ت۱۱۰۴ه.ق)

الإحتجاج علی أهل اللّجاج: أحمد بن علیّ بن أبی طالب الطّبرسی(ت۵۶۰ه.ق)

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: محمّد بن محمّد بن النّعمان العکبری البغدادی، المفید (ت۴۱۳ه.ق).

الأسفار الأربعه: محمّد بن ابراهیم صدرا الشیرازی(ت۱۰۵۰ه.ق).

الإعتقادات فی دین الإمامیّه: محمّد بن علیّ بن بابویه الصدوق (ت۳۸۱ه.ق)

الإمام المهدیّ من المهد الی الظهور: السیّد محمّد کاظم قزوینی

الأمالی: محمّد بن علیّ بن حسین بن بابویه الصّدوق (ت۳۸۱ه.ق).

الأمالی: ابوجعفر محمّد بن حسن الطّوسی(ت۴۶۰ه.ق).

الأنوارالنعمانیّه: السیّد نعمه الله الموسویّ الجزائری (ت۱۱۱۲ه.ق).

البراهین القاطعه: محمّد جعفر استر آبادی(ت۱۲۶۳ ه.ق).

البرهان فی تفسیر القرآن: سید هاشم بن سلیمان البحرانی (ت۱۱۰۷ ه.ق)

ص:۲۹۱

التحصین: سیّد علی بن موسی بن طاووس الحلّی(ت۶۶۴ ه.ق).

التفسیر: محمّد بن مسعود العیّاشی(ت ۳۲۰ه.ق).

التّوحید: محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه الصّدوق(ت۳۸۱ه.ق)

الخرائج و الجرائح: سعید بن هبه الله القطب الرّاوندی(ت۵۷۳ه.ق)

الحدائق الناضره: یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرانیّ (ت۱۱۸۶ه.ق)

الخصال: محمّد بن علی بن بابویه الصدوق(ت۳۸۱ه.ق).

الدرّه الباهره من الأصداف الطاهره محمّد بن مکی الشهید الأوّل (۷۸۶ ه.ق)

الذّریعهالی تصانیف الشیعه: آقا بزرگ الطهرانی(ت۱۳۸۹ه.ق)

الرّواشح السّماویّه: محمّدباقر الحسینیّ الأسترآبادیّ معروف به میرداماد (ت۱۰۴۱ه.ق).

السلسبیل: المیرزا أبو الحسن الإصطهباناتی (ت۱۳۳۸ه.ق)

الشافی: محمّد محسن بن شاه مرتضی فیض الکاشانی (ت۱۰۹۱ ه.ق)

الصراط المستقیم: علیّ بن محمّد بن علیّ بن محمّد بن یونس البیاضی(ت۸۷۷ه.ق)

ص:۲۹۲

العدد القویّه لدفع المخاوف الیومیّه: رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر الحلّی(ت۷۰۳ه.ق).

الغیبه: محمّد بن ابراهیم، ابن أبی زینب النعمانی(ت ۳۶۰ ه.ق).

الفتوحات المکّیه: محمّد علی معروف به إبن الأعرابی (ت۶۳۸ ه.ق).

الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه تکمله الوسائل: محمّد بن الحسن الحرّ العاملی(ت۱۱۰۴ه.ق).

الفهرست ابن الندیم چاپ مصر و ترجمه فارسی آن: محمّد بن اسحاق الندیم البغدادی (ت۴۳۸ه.ق).

الکافی: ثقهالإسلام ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی(ت۳۲۹ه.ق).

الکامل فی التّاریخ: إبن الأثیر الجزری (ت۶۰۶ه.ق)

الکنی والألقاب: الشیخ عبّاس القمّی (ت۱۳۵۹ه.ق).

المحاسن: احمد بن محمّد بن خالد البرقی(ت۲۷۴ یا ۲۸۰ ه.ق).

الوافی: محمّدمحسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی(ت۱۰۹۱ ه.ق)

الهدایا لشیعه أئمّه الهدی (شرح اصول الکافی): محمد مجذوب التبریزی(ت۱۰۹۳ه.ق).

ص:۲۹۳

الهدایه الکبری: ابوعبد الله حسین بن حمدان الخصیبی (الحضینی) (ت۳۳۴ه.ق).

أوصاف الأشراف: خواجه نصیرالدین طوسی (ت۶۷۲ ه.ق) ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ سوم سال۱۳۷۳ شمسی

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهارعلیهم السّلام: العلّامه محمّد باقر المجلسی (ت۱۱۱۱ه.ق)

بشاره المصطفی لشیعه المرتضی(ط.ق): ابوجعفر، محمّد بن ابی القاسم طبری، معروف به عماد الدین طبری آملی(ت۵۵۳ ه.ق).

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم: محمّد بن حسن الصفّار(ت۲۹۰ه.ق).

تاریخ الغیبه الصغری: الشهید السیّد محمّد صادق الصدر(ت۱۴۲۱ ه.ق).

تاریخ بغداد: احمد بن علی ابن سعد الخطیب البغدادی(ت۴۶۳ه.ق)

تبصره العوام: سیّد مرتضی داعی رازی (ت۵۸۵ه.ق)

تحف العقول: حسن بن علی الحرّانی (قرن چهارم).

تحفه الأخیار: ملا محمّد طاهر بن محمّد حسین قمّی (ت۱۰۹۸ه.ق)

تذکره الأولیاء: محمّد عطّار نیشابوری (ت۶۱۸ ه.ق).

ص:۲۹۴

تسلیه المُجالس و زینه المَجالس (مقتل الحسین علیه السّلام): سیّد محمّد بن أبی طالب حسینی موسوی(قرن ۱۰ هجری).

تصحیح الإمامیّه، محمّد بن محمّد بن النعمان المفید (ت۴۱۳ه.ق)

تعلیقات کتاب النقض رازی: المحدّث الإرموی

تفسیر القمّی: علیّ بن ابراهیم بن هاشم القمّی (ت۳۲۹ه.ق).

تفسیر فرات: أبو القاسم فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفی (در عصر غیبت صغری).

تلبیس إبلیس: أبو الفرج ابن الجوزی (ت۵۹۷ ه.ق)

تنبیه الخواطر (مجموعه ورّام): ورّام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی (ت۶۰۵ ه.ق).

توضیح المقاصد (ضمن مجموعه نفیسه): محمّد بن حسین بن عبد الصمد حارثی، معروف به شیخ بهایی(ت۱۰۳۱ه.ق).

تهذیب الأحکام: ابوجعفر محمّد بن الحسن الطّوسی (ت۴۶۰ه.ق).

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: محمّد بن علی بن بابویه صدوق(ت۳۸۱ه.ق).

جامع احادیث الشیعه تالیف شیخ اسماعیل معزّی ملایری تحت اشراف آیه الله سیّد حسین بروجردی قدّس سرّه(۱۳۸۰ ه.ق).

ص:۲۹۵

حدیقهالشّیعه: احمد بن محمّد معروف به محقّق و مقدّس اردبیلی (ت۹۹۳ه.ق).

الخرائج و الجرائح: ابوجعفر سعید بن هبه الله معروف به قطب راوندی (ت۵۷۳ه.ق).

خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه:آقامحمدعلی ابن علامه محمد باقر وحید بهبهانی (معروف به کرمانشاهی)، (ت۱۲۱۶ ه.ق).

خاتمه مستدرک الوسائل: الحاج میرزا حسین النّوری الطّبرسی (ت۱۳۲۰ه.ق).

دارالسّلام: محمود بن جعفر میثمی عراقی طهرانی (ت۱۳۱۰ه.ق)

دلائل الإمامه: جریر بن رستم الطّبری الصّغیر (القرن الخامس).

رجال الکشّی، إختیار معرفه الرجال: الکشّی، ابو عمرو، محمّد بن عمر بن عبد العزیز(ت نیمه اول قرن ۴ ه.ق).

رسائل فیض کاشانی رساله الإنصاف: ملا محسن فیض کاشانی (ت۱۰۹۱ه.ق).

رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب: سید محمّد حسین حسینی طهرانی (ت۱۴۱۶ ه.ق).

روح مجرّد (شرح احوال سیّد هاشم حدّاد): سید محمّد حسین

ص:۲۹۶

حسینی طهرانی(ت۱۴۱۶ ه.ق)

روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات: سیّد محمّد باقر الخوانساری الإصفهانی(ت۱۳۱۳ ه.ق).

روضهالواعظین: محمّد بن الفتّال النّیشابوری الشهید(ت۵۰۸ ه.ق).

سفینه البحار: الشیخ عباس القمّی(ت۱۳۵۹ه.ق).

سنّه الهدایه لهدایه السنّه: آقامحمّدعلی ابن وحید بهبهانی (معروف به کرمانشاهی)، (ت۱۲۱۶ ه.ق).

شرح اصول الکافی: محمّد بن ابراهیم شیرازی(ت۱۰۵۰ه.ق).

شرح فصوص الحکم: محمّد داوود قیصری رومی.

صفات الشیعه: محمّد بن علیّ بن بابویه الصدوق(ت۳۸۱ه.ق).

علل الشّرائع: محمّد بن علیّ بن بابویه الصدوق(ت۳۸۱ه.ق).

عیون اخبار الرّضا علیه السّلام: محمّد بن علیّ بن بابویه الصدوق (ت۳۸۱ه.ق).

غرر الأخبار و دُرَر الآثار فی مناقب ابی الأئمّه الأطهار: واعظ دیلمی، حسن بن محمّد(ت۸۴۱ ه.ق).

فرج المهموم فی تاریخ علماء النّجوم: علیّ بن موسی بن طاووس الحلّی(ت۶۶۴ ه.ق).

ص:۲۹۷

فصوص الحکم: محمّد علی معروف به إبن الأعربی(ت۶۳۸ه.ق).

فضایح الصوفیّه: آقا محمود ابن آقا محمّدعلی بن علامه محمّدباقر وحید بهبهانی(ت۱۲۵۹ه.ق).

قرّه العیون: محسن فیض کاشانی (ت۱۰۹۱ه.ق).

کتاب اصل سلیم: سلیم بن قیس الهلالی (ت۷۶ه.ق).

کتاب الغیبه: أبو جعفر محمّد بن الحسن الطّوسی(ت۴۶۰ه.ق).

کشف الإشتباه در کج روی اصحاب خانقاه

کشف الغمّه: علیّ بن عیسی بن ابی الفتح الإربلی(ت۶۹۳ه.ق).

کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمّه الإثنی عشر: علیّ بن محمّد الخزّاز(القرن الرّابع).

کمال الدّین و تمام النّعمه: محمّد بن علی بن بابویه صدوق (ت۳۸۱ه.ق).

کلمه الإمام المهدیّ عجّل الله فرجه: السیّد الشهید حسن بن مهدی الشیرازیّ

مائه منقبه من مناقب امیرالمؤمنین و الأئمّه علیهم السّلام: ابوالحسن محمّد بن احمد بن علیّ قمّی معروف به ابن شاذان القمّی (ت۴۶۰ه.ق)

ص:۲۹۸

متشابه القرآن و مختلفه: محمّد بن علیّ بن شهر آشوب المازندرانی (ت۵۸۸ ه.ق).

مجمع البحرین: فخر الدین بن محمّد الطریحی(ت۱۰۸۵ه.ق)

مختصر البصائر: حسن بن سلیمان بن محمّد الحلّی(متوفی قرن هشتم).

مرآهالعقول:العلّامه محمّدباقر بن محمّدتقی المجلسی(ت۱۱۱۰ه.ق)

مستدرک سفینه البحار: الشیخ علی النمازی الشاهرودی (ت۱۴۰۵ه.ق)

مستدرک الوسائل: الحاج میرزا حسین النّوری الطّبرسی (ت۱۳۲۰ه.ق)

مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السّلام: الحافظ رجب بن محمّد البرسی(ت۸۱۳ه.ق).

مشکاهالأنوار فی غررالأخبار:علیّ بن حسن الطبرسی (ت۶۰۰ه.ق)

مصائب حلاج : لوئی ماسینیون مستشرق فرانسوی مسیحی

معانی الأخبار: محمّد بن علیّ بن حسین بن بابویه الصدوق (ت۳۸۱ه.ق).

مقامع الفضل: آقا محمّد علی بن وحید بهبهانی (معروف به

ص:۲۹۹

کرمانشاهی)، (ت۱۲۱۶ ه.ق).

ملحقات إحقاق الحق: السیّد شهاب الدین المرعشی النجفی (ت۱۴۱۱ه.ق)

مهدی موعود، ترجمه جلد سیزده بحار الأنوار: علی دوانی

مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام: ابوعبدالله محمّد بن علیّ بن شهرآشوب المازندرانی(ت۵۸۸ه.ق).

من لایحضره الفقیه: محمّد بن علیّ بن حسین بن بابویه الصدوق(ت۳۸۱ه.ق).

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه: میرزا حبیب الله الخوئی (ت۱۳۲۴ه.ق).

منیه المرید: زین الدین بن علی، الشهید الثانی (ت۹۶۶ه.ق).

نقدی جامع بر تصوّف، ترجمه الإثنی عشریّه: مترجم عباس جلالی

وسائل الشّیعه إلی تحصیل مسائل الشّریعه: محمّد بن حسن الحرّ العاملی(ت۱۱۰۴ه.ق).

هدایه الأمّه إلی أحکام الأئمّه علیهم السّلام: محمّد بن حسن الحرّ العاملی(ت۱۱۰۴ ه.ق).

هزار و یک کلمه: حسن حسن زاده آملی.

فهرست مطالب

ص:۳۰۰

ص:۳۰۱

حلاج مرتدی به دار آویخته

ص:۳۰۲

ص:۳۰۳

بنا بر فرموده حضرت امام علیّ الهادی علیه السّلام :

همه فرقه هـای صوفیه (اهل خانقاه ، هو کشان و حامیان آنان) مخالفان آل محمّـد صـلوات اللّه علیهم اجمعین می باشـند، و به دروغ دعوی ولایت «آل محمّد» می کنند.

ص:۳۰۴

دعای فرج جایگزین شود

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹